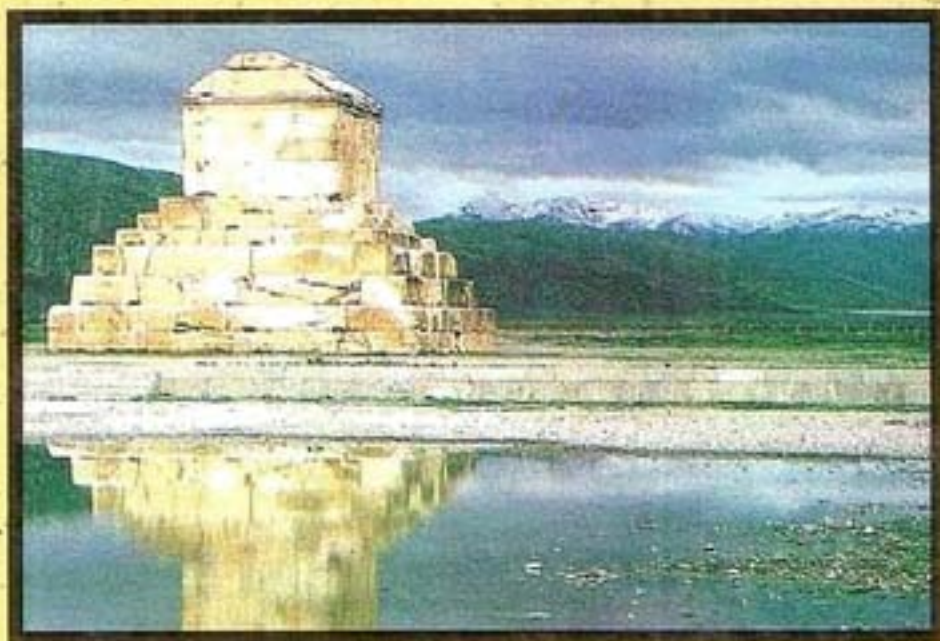


ایران باستان

پیشاتاریخ، عیلامیان، هخامنشیان
سلوکیان، پارتیان، ساسانیان



رومان گیرشمن، کایلر یانگ، بیوار، پی یر آمیه، استروناخ

ترجمه و تدوین
دکتر یعقوب آژند
استاد دانشگاه تهران

سلسله‌های تاریخ ایران



سلسله‌های تاریخ ایران
ایرانی باستان

ایران باستان

پشتا تاریخ، عیلامیان، مغانیان، سلوکیان، پارتیان، ساسانیان

کایلریانگ، رمان گیرشمن، بیوار، پی‌یر آمیه، استروناخ

ترجمه و تدوین

دکتر یعقوب آژند

استاد دانشگاه تهران



انتشارات مولی



9 789642 671007



انشارات مولیٰ

۹۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

نه	سیمای کتاب
	بخش اول: از برآمدن عیلامیان تا برافتادن هخامنشیان
	کایلر یانگ
	(۱-۵۲)
۳	فصل اول: دوره پیشاتاریخ ایران
۳	۱- دوره پارینه‌سنگی (پالئولیتیک)
۴	۲- دوره نوسنگی (نئولیتیک)
۵	۳- از هزاره پنجم تا میانه هزاره سوم
۷	۴- از اواخر هزاره سوم و هزاره دوم
۹	فصل دوم: عیلامیان
۱۱	۱- دوره کهن عیلام
۱۲	۲- دوره میانی عیلام
۱۴	۳- دوره جدید عیلام
۱۵	فصل سوم: دوره سرتاریخی و سلطنت مادها
۱۵	۱- ورود آریاها
۱۸	۲- سلطنت مادها
۲۱	۳- ظهور پارسیان تحت فرماندهی کوروش دوم
۲۵	فصل چهارم: جانشینان کوروش - سلسله هخامنشی
۲۵	۱- کمبوجیه
۲۷	۲- داریوش اول
۲۹	۳- خشایارش اول
۳۱	۴- از اردشیر اول تا داریوش سوم
۳۷	فصل پنجم: جامعه و فرهنگ هخامنشی
۳۷	۱- زبان
۳۸	۲- سازمان‌بندی جامعه

شش / ایران باستان

۳۹	۳ - دین و مذهب
۴۲	۴ - هنر
۴۵	فصل ششم: تشکیلات و دستاوردهای امپراتوری هخامنشی

بخش دوم: از برآمدن سلوکیان تا برافتادن پارتیان رمان گیرشمن
(۵۳ - ۸۸)

۵۵	فصل اول: اسکندر و جانشینان او
۵۶	۱ - اشراف و ایلات
۵۸	۲ - سلوکیان
۶۰	۳ - مهاجرت اقوام آریایی
۶۱	۴ - شورش ساتراپ‌های بلند پایه
۶۳	فصل دوم: ظهور پارتیان
۶۳	۱ - هجوم پارنی
۶۴	۲ - شکل‌گیری دولت پارت
۶۵	الف - ارشک
۶۶	ب - اردوان
۶۷	ج - فرهاد اول
۶۹	فصل سوم: دوره یونان دوستی (۱۷۱ ق.م - ۱۰ م.)
۶۹	۱ - مهرداد اول
۷۱	۲ - فرهاد دوم
۷۲	۳ - مهرداد دوم
۷۴	۴ - جنگ با روم
۷۸	۵ - صلح با روم
۸۰	فصل چهارم: دوره یونان ستیزی (۱۶۲ - ۲ م.)
۸۰	۱ - اردوان سوم
۸۲	۲ - تجزیه دولت پارت
۸۴	۳ - صلح با روم
۸۵	فصل پنجم: برافتادن امپراتوری پارتیان (۲۲۶ - ۱۶۲ م.)

آدریان دیوید هوگ بیوار	بخش سوم: برآمدن و برافتادن ساسانیان (۸۹ - ۱۱۸)
۹۱	فصل اول: تأسیس امپراتوری ساسانی
۹۱	۱ - قیام اردشیر اول
۹۴	۲ - جنگ‌های شاپور اول
۹۷	۳ - سازمان‌بندی امپراتوری
۱۰۰	فصل دوم: تحولات مذهبی
۱۰۰	۱ - دین زرتشتی
۱۰۴	۲ - مسیحیت
۱۰۴	۳ - مانویت
۱۰۷	فصل سوم: هنر و ادبیات
۱۱۱	فصل چهارم: سیاست خارجی
۱۱۱	۱ - جنگ با روم
۱۱۳	۲ - درگیری‌های گاهگاهی از یزدگرد اول تا خسرو اول
۱۱۶	۳ - جنگ با ترکان و بیزانس
۱۱۷	۴ - پیروزی اعراب
پی‌یر آمیه - دیوید استروناخ	بخش چهارم: دستاوردهای تمدن ایران باستان (۱۱۹ - ۱۶۰)
۱۲۱	فصل اول: معماری
۱۲۱	۱ - پیش از ۳۰۰۰ ق.م.
۱۲۱	الف - دوره نوسنگی
۱۲۲	ب - دوره مس
۱۲۳	۲ - از ۳۰۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م.
۱۲۶	۳ - از ۱۰۰۰ ق.م. تا ۶۵۱ ق.م.
۱۳۳	فصل دوم: پیکرتراشی (پی‌یر آمیه - گیتی آذریبی)
۱۳۳	۱ - پیش از ۳۰۰۰ ق.م.
۱۳۳	الف - دوره نوسنگی
۱۳۴	ب - دوره مس

هشت / ایران باستان

۱۳۴	۲- از ۳۰۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م
۱۳۶	۳- از ۱۰۰۰ ق.م. تا ۶۵۱ ق.م.
۱۳۹	فصل سوم: نقش برجسته‌های صخره‌ای (اریک دووال)
۱۴۰	۱- مقدمه
۱۴۱	۲- لولوبی (حدود ۱۶۰۰ - ۲۱۰۰ ق.م.)
۱۴۲	۳- عیلام (حدود ۲۰۰۰ - میانه سده ششم ق.م.)
۱۴۲	۴- ماد و هخامنشی
۱۴۴	۵- سلوکیان و پارتیان
۱۴۴	۶- الیمائی
۱۴۵	۷- ساسانی
۱۴۷	فصل چهارم: فلزکاری
۱۴۸	۱- پیش از ۳۰۰۰ ق.م.
۱۴۹	۲- از ۳۰۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م.
۱۵۰	۳- از ۱۰۰۰ ق.م. تا ۶۵۱ ق.م.
۱۵۳	فصل پنجم: سفالگری (جویدیت پولار - هرینک)
۱۵۳	۱- پیش از ۳۰۰۰ ق.م.
۱۵۳	الف - دوره نوسنگی
۱۵۴	ب - دوره مس
۱۵۵	۲- از ۳۰۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م
۱۵۷	۳- از ۱۰۰۰ ق.م. تا ۶۵۱ ق.م.
۱۵۹	فصل ششم: نقاشی (گیتی آذرپی)

کتابشناسی

(۱۶۱ - ۱۶۹)

فهرست اعلام

(۱۷۰ - ۱۸۳)

۱۷۰

کسان

۱۷۷

مکان

به نام یگانه عالم

سیمای کتاب

سرزمین ایران به دلیل خصوصیات جغرافیایی خاص که بدان حاکم است؛ سیر تحول انسانی و حرکات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی قابل ملاحظه‌ای از سر گذرانده است. ایران همواره برای انسان‌ها آسایاب و دست‌یافتنی می‌نمود. سرزمینی بود که از نظرگاه ژئوپولتیکی و اکولوژیکی ارج و بهای زیادی داشت و به همین دلیل از گزند روزگار هم مصون نبود. این سرزمین از بامداد تمدن بشری همواره از عنصر انسانی آکنده بود. حضور انسان متمدن را در سرزمین ایران تا بیست هزار سال پیش از میلاد عقب برده‌اند. بودباش‌های انسانی در جای جای جغرافیایی آن شناسنامه فرهنگی و تمدنی ویژه خود داشته‌اند و این نسب‌نامه فرهنگ و تمدن، هویت انسان ایرانی را در سیر تاریخی خود به صحنه گذاشته است.

امروزه با یافته‌های باستانشناسی مسجل شده که سرزمین ایران هیچ‌وقت از همنشینی هوشمندان متمدن خالی نبوده و در رده دُروه و قله‌های تمدن بشری به شمار می‌آمده است. اگر ما تمدن را کلیه دستاوردهای مادی بشر بدانیم و فرهنگ را دستاوردهای معنوی او، پس اقوام اولیه پیشاآریایی ایران، در این قلمروها چیزی را فرو گذار نکردند و به سرزمین و محیط خود جلالت و شوکت بخشیدند طوری که کهن‌ترین تشکلهای سیاسی و مذهبی و هنری را در آن پرورش دادند و با توان فکر و طبع ورزیده‌شان تغییر و تأثیری درخور در پیرامون خویش پدید آوردند.

هنگامی که آریائی‌ها در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد از سرزمین اوراسی فراز آمدند و بر سرزمین ایران سرازیر شدند چه‌بسا در مقابل محیط انسان ساخت اقوام ایرانی سر تسلیم فرود آوردند و تندخویی و فتنه‌جویی و جور و استخفاف را کنار نهادند و از جهات گوناگون با آنها هم‌جهت شدند و با بهره‌گیری از هوش و نبوغ آنها و جرأت و جسارت و سرعت خود پایه‌های تمدن پایداری را بنا نهادند که حضور آن را هنوز می‌توان حس کرد.

نخستین قوم ایرانی که از جهت ابداع فنون کشورداری و تشکیلات مملکتی ثبت تاریخ شد عیلامیان بودند. نتیجه کوشندگی‌های این قوم در دل سرزمین ایران، ارتقای سطح هنر و فرهنگ انسان ایرانی بود. آنها به طرزی متمرکز و پویا، پایه‌های حکومت خود را با تکیه بر معیارهای اندیشگی و ملکداری بنیان نهادند و الگویی زیبنده برای مادها و هخامنشیان آریایی نژاد شدند تا با بهره‌گیری از آن الگو اساس تمدن خود را در سطحی وسیع‌تر برپا کنند و یکی از حلقه‌های اصلی زنجیره تمدن و فرهنگ بشری گردند.

هخامنشیان نظم نیرومندی به وجود آوردند که حاصل آن قرن‌ها تداوم یافت و سرمشقی برای امپراتوری‌های بعدی ایران از جمله ساسانیان شد تا در ایران‌زمین پرچم عظمت خود را بر آسمان برند و خود را به تخمین و تقریب از تخمه هخامنشیان بدانند و سازماندهی قدرت را براساس خرد پیش‌کشند و نظامی استوار به مدت چهارصد و اندی سال، با واکنش‌های حساب شده در مقابل جهان آن روزگار، برپا کنند. کار ساسانیان بس‌گرانپایه بود چون نتیجه آزمودگی‌ها و آزمایش‌های هخامنشیان و اشکانیان به حساب می‌آمد. در مملکتداری و فنون دیوانسالاری برداشت‌های واقع‌گرایانه داشتند. در فرهنگ و هنر گامی بس‌دراز برداشتند و در این قلمرو به دستاوردهای یکپارچه و یکدست دست پیدا کردند، طوری که سالیان دراز،

سیمای کتاب / یازده

پس از زوال امپراتوری آنها، تأثیر این امپراتوری روندی دراز دامن پیدا کرد. در حیطه دستیابی بر فن و دانش زمانه هم از دیگر رقیبان باز نماندند طوری که این توان آنها موجبات پایداری امپراتوری‌شان را قوام بخشید و برای سده‌های دراز به درازا کشید.

ایران زمین، به یک معنا، در روزگار پیش از اسلام، تاریخ پرتحرکی را از سر گذراند. سه امپراتوری عظیم را تجربه کرد که به کفایت و کاردانی در مقابله با همتایان زمانه‌شان کم بیاوردند و قلمرو قدرشان را به فراسوی مرزهایشان بردند. البته ناگفته پیداست که مدار کشورداری این سه امپراتوری از خصوصیات دیگر هم خالی نبوده است. آنها جنگاوری و هنرپروری، شهامت و شقاوت را به یکجا داشتند. گاهی زمامداران نالایق ارکان حکومت را متزلزل می‌کردند و از شوکت‌مندی و حشمت امپراتوری می‌کاستند و حیات سیاسی نجد ایران را به سستی می‌کشاندند و سلسله قدرشان را به ورطه آشفتگی و انحطاط می‌انداختند و مآلاً بر استقرار یک امپراتوری نوپای دیگر می‌افزودند. به هر طریق، سنت‌های فرهنگی و هنری این سه امپراتوری بازتابی از سیادت و ثروت دولت آنها بود و موازینی درخور برای مردمان ایران‌زمین داشت و همین سنت‌های فرهنگی و هنری آنها است که بعضی از خصلت‌های نامردمی و بدسلوکی آنها را زیر سایه قرار می‌دهد و درشتخویی آنها را توجیه می‌نماید.

این حقیقت را باید پذیرفت که تتبعات تاریخی پیشااسلام ایران در اختیار مستشرقان و ایران‌شناسان غربی است و این تتبعات هم به دانستنی‌های دیگر از جمله باستان‌شناسی باز بسته بود. باستان‌شناسان غربی از دوره قاجار در کسوت هیات‌های گوناگون به تحلیل و سنجش یافته‌های کاوش‌ها و حفاری‌های خود پرداختند و در عرصه تاریخ‌نگاری سبکی جدید

دوازده / ایران باستان

به ظهور آوردند که منجر به تالیف کتاب‌ها و جستارهای گوناگون در باب تاریخ پیشااسلام ایران گردید. درواقع حفاری‌ها و کاوش‌های هیات‌های باستانشناسی آنها، دست‌کم، دوجریان فایده‌مند برای آنها در بر داشت: انباشتن موزه‌های دولتی و مجموعه‌های خصوصی‌شان از آثار گرانمایه هنری ایران باستان؛ و تالیف تاریخ ایران باستان با شیوه‌های خاص تاریخنگاری‌شان. ناگفته پیداست که در هر دو مورد بُرد با آنها بود: اولی ارزش مادی بر جوامع آنها دانست و دومی اعتبار معنوی بر مجامع علمی آنها می‌افزود.

به تقریب دو نسل از باستانشناسان غربی در «سایت»های باستانشناسی ایران کار کردند و کارشان مکمل هم بود. باستانشناسانی چون راولینسن، دیولافوا و شوهرش مارسل و حتی به تعبیری اوژن فلاندن، گیرشمن، هرتسفلد، دمورگان و غیره از نسل اول، باستانشناسانی بودند که در کاوش‌ها و حفاری‌های باستانشناسی ایران کوشیدند و با نوشتن تاریخچه‌هایی بر کشفیات و یافته‌های خود حاشیه زدند. بعدها ایرانشناسانی چون هوار، اشمیت، کریستن‌سن، دیاکونف، لوکونین، کامرون و غیره با بهره‌یابی از دستیافت‌های آنها به تدوین و تنظیم تاریخ ایران باستان پرداختند و آثاری درخور پدید آوردند و شاکله تاریخنگاری ایران باستان را شکل دادند. در ایران نیز مشیرالدوله پیرنیا با استفاده از تتبعات باستانشناسان غربی و شیوه تاریخنگاری آنها، تاریخ ایران باستان را تالیف کرد که هنوز اعتبار خود را حفظ کرده است. تتبعات و پژوهش‌های تاریخ ایران باستان، البته تحت تأثیر جریان‌های سیاسی و اجتماعی ایران و نه به شدت نیم‌سده پیش، همچنان ادامه دارد.

جستار حاضر در باب ایران باستان که حاصل قلم شماری از تاریخ

پژوهان نسل اول و دوم باستانشناسان غربی است بر اصول علمی تاریخنگاری آنها متکی است و گرچه به طریق ایجاز و اجمال تالیف یافته، اما به تقریب سیر تحول تاریخی و فرهنگی و کلاً تمدن ایران باستان را به طرزی یکدست و یکپارچه باز می‌نماید.

بخش مهم این جستار را ایرانشناسانی چون گیرشمن، استروناخ، پیرامیه، کایلریانگ، و... نوشته‌اند که در تتبعات تاریخ ایران باستان چهره‌های نامداری هستند. گفتنی است که تنها چیزی که در پژوهش‌های این ایرانشناسان خواننده ایرانی را آزار می‌دهد بدنیتی گاهگاهی این پژوهشگران است که همه چیز را از پشت عینک تمدن یونان باستان دیده‌اند و مبانی دستاوردهای تمدنی شرق را به ناروا بدان تمدن بسته‌اند و گرنه کوشندگی‌های اینها در تحقیقات تاریخ ایران باستان مشکور است و مأجور. این کتاب از دو منبع برآمده: تمدن در خاورمیانه باستان^۱ از انتشارات دانشگاه کمبریج؛ و فرهنگ هنر جهان^۲ با ویراستاری جین ترنر. تدوین و بخش‌بندی و فصل‌بندی از مترجم است. این جلد جزو مجلدات نخستین سلسله تتبعات تاریخ ایران است که انتشارات مولی از چند سال پیش همت به انتشار آنها گماشته؛ و غرض از آن هم تنظیم و تدوین و ترجمه و حتی تألیف سوابق تاریخی ایران از قلم اهل دانش و فکر با شیوه‌ای نو طراز و مدرن است؛ طوری که حد دانش امروزی ما را از همه سوی تاریخ ایران ارتقا بخشد و طبع تاریخ‌پسند تاریخ‌دوستان و تاریخ‌پژوهان را ارضا کند. هدف عمده این است تا نظر خوانندگان چه باشد.

ی - آژند

۸۵/۴/۱۵

1. Civilization in Ancient Middle east. 2. Dictionary of Art, Jane Turner (ed.).

بخش اول

از برآمدن عیلامیان تا برافتادن هخامنشیان

فصل اول

دوره پیشاتاریخ ایران

۱. دوره پارینه‌سنگی (پالئولیتیک)

یافته‌های دره کرمانشاه شواهد پیچیده و مرموز حضور انسان را در فلات ایران تا دوره پارینه‌سنگی زیرین به ثبوت می‌رساند. نخستین شاهد مستند سکونت انسان در فلات ایران در لایه‌هایی دیده می‌شود که اخیراً در چندین غار و پناهگاه‌های صخره‌ای کشف شده و بیشتر در کوه‌های زاگرس غرب ایران قرار دارد و از نظر گاهشماری به میانه دوره پارینه‌سنگی و یا دوره موستری (Mousterian) متعلق است حدود (۱۰۰۰۰۰ پیش از میلاد). اما دلایلی وجود دارد که کاوش‌های بعدی در آینده، وجود انسان دوره پارینه‌سنگی زیرین را در ایران به ثبوت خواهد رساند. در ابزارهای سنگی دوره موستری از فن لوآوا (Levallois) برای شکستن سنگ استفاده نشده است، از این رو اینها با ابزارهای مشخص دوره دیرینه‌سنگی میانه در سایر مناطق خاور نزدیک فرق دارد. از سطح اقتصادی و اجتماعی این نوع دست‌افزارها پیداست که به گروه‌هایی از اجتماعات نسبتاً کوچک شکارورز تعلق داشته که در مناطق کم‌جمعیتی پراکنده شده بودند.

در این محل در پی دوره موستری، دست‌افزارهای سنگی دوره پارینه‌سنگی جدید ظاهر شده که بدان برادوستی (Baradostian) اطلاق گشته است و تاریخگذاری رادیوکربنی نشان می‌دهد که این دست‌افزارهای سنگی از کهن‌ترین ترکیبات دوره پارینه‌سنگی جدید است؛ اینها به احتمال زیاد تا ۳۶۰۰۰ سال پیش از میلاد ظاهر شده است. اما ارتباط آنها با دست‌افزارهای مجاور همچنان ناشناخته باقی‌مانده است. بعید نیست که دست‌افزارهای برادوستی پس از گسستگی فرهنگی و تیپولوژی که شاید بر اثر افزایش سرمای آخرین مرحله یخبندان دوران چهارم (Würm) بوده است، جای خود را به دست‌افزارهای محلی دوره پارینه‌سنگی جدید به نام زارزی (Zarzian) داده است. این سنت ابزارسازی به احتمال زیاد دوره سال‌های ۱۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ پیش از میلاد را دربرگرفته که در حقیقت خاتمه دوره پارینه‌سنگی ایران بوده است.

۲. دوره نوسنگی (نئولیتیک)

از شواهد پیداست که خاور نزدیک به طور کلی یکی از نخستین مناطق جهان باستان است که به تعبیر گوردون چایلد (Gordon Childe) باستان‌شناس استرالیایی، انقلاب نوسنگی در آن به وقوع پیوسته است. این انقلاب نوسنگی با تحول و توسعه جوامع روستایی مبتنی بر حیات کشاورزی و اهلی‌سازی گیاهان و حیوانات همراه بوده است. در ایران شواهد زیادی از این تحولات مهم پیشاتاریخی وجود دارد. در مناطق مهم غرب ایران همچون آسیاب گوران، گنج‌دره و علی‌کش شواهد درخوری از ابزارسازی، الگوهای یکجانشینی، شیوه‌های گردآوری غذا همچون اهلی‌سازی گیاهان و حیوانات متعلق به دوره نخستین نوسنگی (که اغلب میان‌سنگی

از برآمدن عیلامیان تا برافتادن هخامنشیان / ۵

[Mesolithic] نامیده می‌شود) به دست آمده است. تحولات مشابهی را هم می‌توان در زاگرس در بخش عراقی مرزهای جدید به خصوص در جاهایی مثل کریم شهر و زاوی شمی شنیدار پیگیری کرد.

چندی برنیامد که این مرحله از تجربه حیات یکجانشینی و اهلی‌سازی گیاهان و حیوانات در مناطق مهم زاگرس همچون جarmo، سراب، علی‌کش علیا و گوران علیا جای خود را به دوره‌ای از کشاورزی کاملاً پیشرفته روستایی داد. در تمامی این مناطق یا بخشی از آنها تاریخ به هزاره هشتم و یا هفتم می‌رسد.

این الگوهای کشاورزی روستایی تقریباً از شش هزار سال پیش از میلاد بر بیشتر نواحی فلات ایران و اراضی جلگه‌ای خوزستان گسترش یافت. تپه سبز در خوزستان، حاجی فیروز در آذربایجان، گودین تپه (مرحله VII) در شمال شرق لرستان، تپه سیلک (مرحله I) در حاشیه کویر مرکزی و تپه یحیی (مرحله VIC-E) در جنوب شرق، جملگی دربردارنده شواهدی از الگوهای نسبتاً بغرنج حیات کشاورزی است. تمامی اینها با اندکی تفاوت پیوندهای کلی فرهنگی با طلایع حیات یکجانشینی روستایی در نواحی مجاور نظیر افغانستان، بلوچستان، آسیای مرکزی و بین‌النهرین دارد.

۳. از هزاره پنجم تا میانه هزاره سوم

از فرهنگ‌های این دوره در قیاس با فرهنگ‌های همزمان دیگر تاریخ باستان خاور نزدیک اطلاعات اندکی کشف شده است. بیشترین تحقیقات در دوره‌های نوسنگی و سرتاریخی متمرکز شده است و شواهد پراکنده راجع به تحولات مهم فرهنگی و هنری ادوار مس و برنز قدیم، از ایجاد هر نوع ارتباط منطقی و همبسته بین آنها جلوگیری می‌کند. پیداست که جریان‌های شروع

شده در دوره نوسنگی متأخر در این هزاره‌ها ادامه یافته و چشم‌انداز مضرس و گسسته فلات ایران هم ایجاد انواع فرهنگ‌های نسبتاً مجزا از یکدیگر را بر انسان تحمیل کرده است. ایران به استثنای عیلام در تحولاتی که در جلگه‌های بین‌النهرین در غرب و دره سند در شرق منجر به ایجاد تمدن کامل شهری شده، شرکتی نداشته است.

فلات ایران در سرتاسر دوره پیشاتاریخی در سطح اقتصادی و فرهنگی حیات روستایی دوره نوسنگی باقی ماند. باستانشناسان جدید به غیر از گروه سفالینه‌های منقوشی که در چندین نقطه ایران کشف شده، اطلاعات چندانی درباره فرهنگ‌های مجزای نواحی مختلف فلات ایران به دست نیاورده‌اند. هر یک از این مناطق با اینکه به طور نسبتاً مجزا تحول و توسعه یافته است ولی شاهد و مدرکی مبنی بر ارتباط فرهنگی با همسایگان و به خصوص با مراکز تمدن‌های عالی بین‌النهرین ارائه نمی‌دهد. به نظر می‌رسد که تجارت تنها مکانیزمی بوده که از طریق آن عیلام از یک‌سو با سومر و بابل و از سوی دیگر با فرهنگ‌های فلات ایران ارتباط برقرار کرده است. چنین می‌نماید که تجارت بخش شمالی فلات احجار کریمه‌ای چون لاجورد را از طریق جاهایی چون حصار و سیالک از افغانستان به بین‌النهرین منتقل کرده است. کشف الواح تاریخی عیلام در سیلک (دوره IV) شاهی بر این تجارب تواند بود. از طرف دیگر، کشف الواح مشابه عیلامی در تپه یحیی - جنوب کرمان - و در کویر بزرگ مرکزی نشانه‌ای از وجود روابط تجاری میان بین‌النهرین و شرق است - از قرار معلوم این تجارت اقلام خاصی چون سنگ صابون و مس را جابه‌جا می‌کرده است. شاید منطقه فارس هم در چنین تجارتی دست داشته چون در این ناحیه ظروف سفالی و نیز سفالینه‌های محلی کشف شده که شباهت آشکاری با ظروف سفالی بین‌النهرین دارد.

از برآمدن عیلامیان تا برافتادن هخامنشیان / ۷

تأثیرات خارجی شمال و غرب را در غرب مرکز زاگرس می‌توان در ظروف سفالی ردگیری کرد؛ چنین موردی در خصوص فرهنگ‌های محلی آذربایجان، در شمال غرب هم مصداق دارد. به طور کلی این هزاره‌ها دوره کاملاً مبهمی در پیشاتاریخ ایران عرضه می‌دارد و دلایلی موجه آن هم اخیراً توجه همگان را به خود واداشته است.

۳. از اواخر هزاره سوم تا هزاره دوم

در طلایه این دوره تجزیه بیشتری در فرهنگ‌های فلات ایران نسبت به سابق رخ داد. در حالی که در نیمه پسین این دوره یکی از مهمترین تجزیه‌های جدید به وقوع پیوست که در پیشاتاریخ ایران بی‌نظیر بود و مقدمات کار تحولات دوره پیشاتاریخی را پدید آورد. فرهنگ‌های محلی در شمال غرب و غرب مرکز ایران که به جز سفالینه‌هایشان چیزی از آنها شناخته شده نبود، فارغ از وقایع مناطق دیگر، رشد و توسعه یافت. دوره سکونت تپه سیالک متوقف شد ولی فرهنگ‌های مبتنی بر سفال‌های منقوش که از ویژگی‌های تپه حصار متقدم و اماکنی در دشت گرگان در شمال شرق ایران بود، ادامه یافت. در اینجا تأثیرات بین‌النهرین اندک بود ولی تماس بین عیلام و فلات ایران همچنان باقی ماند. یک تحول اساسی که به احتمال تا سال ۲۴۰۰ پیش از میلاد و شاید هم در دوره بعد از آن رخ داده بود، در فرهنگ شمال شرقی چهره نمود: یعنی سفالینه‌های خاکستری و یا خاکستری سیاه که در پیوند با انواع دست‌ساخت‌ها همچون اسلحه و یا آرایه‌های مسی و برنزی بود، جای سفالینه‌های منقوش را گرفت و این واقعه نیز بی‌نظیر بود. اینکه این تحول فرهنگی بر اثر تحول محلی صورت گرفته و یا در نتیجه ورود اقوام جدید بر این مناطق بوده، هنوز جای بحث و فحص

دارد. به هر حال هیچ‌یک از این تحولات را نمی‌توان در بین‌النهرین و یا مناطق دیگر در غرب یعنی مناطقی که منبع تأثیرات خارجی در فلات ایران بود، پیگیری کرد. بعدها تحولات شمال بین‌النهرین و آشور که نتیجه الگوهای تماس و پیوند ادوار پیشین بود، فرهنگ‌های محلی مرکز و شمال غرب ایران را تحت تأثیر قرار داد. اما این تماس که در منطقه گودین (دوره III) و حسنلو (دوره VI) و دینکاتپه دیده می‌شود موجب جابه‌جایی عمده در الگوهای فرهنگی محلی نشده است. غرب ایران در نیمه دوم هزاره دوم - در آغاز به تدریج و سپس به طور ناگهانی - تحت تأثیر فرهنگ‌های مبتنی بر ظروف خاکستری و یا خاکستری سیاه که پیشتر در شمال شرق بسط یافته بود، قرار گرفت. در اینجا فشار این تأثیرات به قدری زیاد و قاطع بود که موجب جابه‌جایی فرهنگی و ورود یک فرهنگ کاملاً جدید و به احتمال زیاد قوم جدید به منطقه زاگرس شده است. همین تحول نشان از پایان دوره برنز در غرب ایران و ورود به دوره پیشاتاریخی متقدم داشت.

فصل دوم

عیلامیان

با اینکه در فلات ایران در اواخر هزاره چهارم و ابتدای هزاره سوم هیچ تمدن شهری و مکتوب بر پایه الگوی تمدن بین‌النهرین ظاهر نشد ولی این نوع تمدن در خوزستان پدید آمد. به این تمدن، تمدن عیلامی اطلاق می‌شود. عیلام از نظر جغرافیایی وسیع‌تر از جلگه خوزستان بود و بیشتر آن را دربرمی‌گرفت؛ مناطق این تمدن شامل اراضی جلگه‌ای و مناطق مرتفع مجاور در شمال و شرق بود. اقتدار تمدن عیلام بر پایه قدرت و توانی بود که با آن مناطق مختلف یادشده را تحت یک حکومت همبسته متحد کرد و برای تبادل منابع طبیعی هر منطقه‌ای نهایت توان را به کار گرفت. تمدن عیلام این کار مهم را با نوعی ساختار حکومتی فدراتیو به انجام رساند.

نظام موروثی و تقسیم قدرت عیلامیان وابستگی تام به شکل حکومتی آنها داشت. شکل عادی و معمولی قدرت آنها حاکمیت یک تن فرمانروا بر شاهزادگان فرودست بود. این فرمانروا در ایام نخستین حکومت عیلامی در شوش زندگی می‌کرد و شوش در واقع پایتخت فدرال آنها برشمرده می‌شد. در کنار این فرمانروا برادر او که از نظر سنی به او نزدیک بود به عنوان

قائم مقام حکومت می کرد و جایگاه او نیز معمولاً در شهر بومی سلسله حاکمه بود. این قائم مقام وارث احتمالی فرمانروا به حساب می آمد. در کنار فرمانروا و قائم مقام او یک مأمور دیگر با عنوان نایب السلطنه یا شاهزاده شوش (منطقه شوش) وجود داشت. نایب السلطنه معمولاً از فرزندان فرمانروا و یا در صورت نبود آن برادرزاده او بود. هنگام مرگ فرمانروا، قائم مقام به جای او می نشست. شاهزاده شوش همچنان در مقامش ابقا می گشت و برادر قائم مقام که از نظر سنی نزدیک به او بود، قائم مقام جدید می شد. اگر تمامی برادران می مردند، شاهزاده شوش به مقام قائم مقامی می رسید و در این صورت فرمانروا می توانست فرزند و یا برادرزاده خود را شاهزاده شوش بنامد. چنین نظام پیچیده و بغرنج حکومتی که در آن نظارت و موازنه و قدرت توارث در حد عالی بود و ازدواج دوجانبه و یا ازدواج برادر با زن برادر از برای حفظ قدرت صورت می گرفت، به تدریج رو به اضمحلال و انحطاط گذاشت. آنچه قابل ملاحظه و نظرگیر است چگونگی عملکرد این نظام بود؛ چنانچه فرزندان فرمانروا تنها در دوره های میانی و جدید عیلامی می توانستند به جای پدر به قدرت برسند.

تاریخ عیلام را می توان به سه دوره مهم تقسیم کرد: دوره کهن، دوره میانه و دوره متأخر و یا جدید. عیلام در تمامی این ادوار با سومر، بابل و آشور در جنگ بود و گاهی نیز از طریق تجارت با آنها روابط دوستانه برقرار می کرد. از طرف دیگر، عیلام با سایر مناطق فلات ایران هم رویه مشابهی داشت. در تمامی این موارد مهمترین هدف تمدن های وابسته مهار اقوام جنگجو در شرق و بهره گیری از منابع اقتصادی فلات بود.

۱. دوره کهن عیلام

حکومت فرمانروایان عیلامی در دوره کهن آن تقریباً به ۲۷۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسید. از ویژگی‌های تاریخ عیلام در این دوره برخورد با بین‌النهرین به خصوص درگیری با شهر اور (Ur) بود. به جای این فرمانروایان نخستین سلسله اوان (Awan) یا شوشتر نشست. یازدهمین فرمانروای این سلسله با ناراسین (حدود ۲۲۵۴ - ۲۲۱۸ ق.م.) فرمانروای بزرگ، رابطه دوستانه برقرار کرد. چندی برنیامد که یک خاندان حاکمه جدید به نام سلسله سیماش (Simash = به احتمال زیاد در کوهستان‌های جنوبی لرستان) ظاهر شد. مهمترین رویداد این دوره استیلای شولگی (Shulgi) حکمران سومین سلسله اور (۲۰۹۴ - ۲۰۴۷ ق.م.) بر عیلام بود. بر اثر این واقعه، عیلامیان شوریدند و سلسله سوم اور را برافکندند و این واقعه در مراشی بین‌النهرین و متون عمانی مدت‌های مدید ثبت شد. در میانه سده نوزدهم پیش از میلاد، قدرت عیلام به دست سلسله جدیدی به نام اپارتی (Eparti) افتاد. شیروکدوش (Shirukdush) سومین شاه این سلسله در ائتلاف‌های نظامی علیه قدرت نوظهور بابل فعالیت داشت ولی نتوانست حمورابی (یا به تعبیر درست حمورابی، حدود ۱۷۹۲ - ۱۷۵۰ ق.م.) را حذف کند و عیلام در ۱۷۶۴ ق.م. فرو کوبیده شد. اما پس از مرگ حمورابی، سلطنت کهن بابل سریعاً رو به انحطاط رفت و چندی برنیامد که عیلامیان انتقامی سخت از آنها کشیدند. کوتیر - نهونته اول (Kutir-Nahhunte) بر سامسوئیلونه (Samsuiluna = ۱۷۴۹ - ۱۷۱۲ ق.م.) فرزند حمورابی حمله برد و چنان شکستی بر بابلیان وارد کرد که این واقعه پس از هزار سال در کتیبه آشوربانیپال شاه آشور ثبت شد. توان گفت که عیلام با این پیروزی بار دیگر به استقلال رسید. از پایان

سلسله اپارتی که در اواخر سده شانزدهم پیش از میلاد به وقوع پیوسته، چیزی دانسته نیست.

۲. دوره میانی عیلام

دوره میانی عیلام پس از دو سده که منابع درباره آن چیزی نمی‌نویسند، با قدرتگیری سلسله انزانی که منطقه آن به احتمال در کوههای شمال شرقی خوزستان بود، آغاز شد. در زمان خونبانومنا (Khumbanumena) حدود ۱۲۸۵ - ۱۲۶۶ ق.م.) چهارمین شاه این دودمان توسعه سیاسی به سرعت رخ داد و برای او لقب «گسترش‌دهنده امپراتوری» را به ارمغان آورد. اونتاش‌گال (Untash-Gal) یا اوتادش (د) گال یا اوتاش هوبان) فرزند او که معاصر با شلمنصر اول آشور (حدود ۱۲۷۴ - ۱۲۴۵ ق.م.) و بنیانگذار شهر دوراونتاشی (چغازنبیل کنونی) بود به جای وی نشست. عیلام در سال‌های پس از اونتاش‌گال با قدرت نوظهور آشور شدیداً وارد جنگ شد. توکولتی - نینورتای اول (حدود ۱۲۴۴ - ۱۲۰۸ ق.م.) شاه آشور به کوه‌های شمال عیلام لشکرکشی کرد. عیلامیان در زمان کیدین - خوتران (Kidin - khutran) دومین شاه پس از اونتاش‌گال با موفقیت تمام در مقابل این لشکرکشی ایستادگی کرد و در حمله‌ای به بابل آن را به باد غارت دادند. ولی به نظر می‌رسد که قدرت آشوری‌ها بیش از عیلامیان بوده است. توکولتی - نینورتا برای مدتی سلطه آشوری‌ها را بر جنوب بین‌النهرین بسط داد و کیدین - خوتران در سایه قدرت او قرار گرفت و سلسله انزانی به پایان رسید.

سلطنت شوتروک - نهونته (Shutruk - Nahunte) در حدود ۱۱۶۰ پیش از میلاد، پس از یک دوره ناآرامی داخلی و در نیمه دوم دوره میانی شروع شد. پس از این پادشاه که بنیانگذار اصلی سلسله جدید بود، دو شاه نسبتاً

قدرتمند ولی کم‌تأثیر به قدرت رسیدند و پایتخت آنها ظاهراً شهر شوش بود و عیلام در این دوره یکی از بزرگترین قدرت‌های نظامی خاور نزدیک شد. توکولتی - نینورتا در حدود سال ۱۲۰۸ ق.م. درگذشت و آشور دچار دوره‌ای از ضعف داخلی و نابسامانی سیاسی شد. عیلامیان بلافاصله از این موقعیت بهره گرفتند و به منطقه رود دیاله و قلب بین‌النهرین لشکرکشی کردند. شوتروک - نهونته بابل را گرفت و ستل حمورابی را به شوش منتقل کرد. شیلخاک - این - شوشیناک برادر و جانشین کوتیر - نهونته فرزند ارشد شوتروک - نهونته با اینکه نگران بهره‌گیری از ضعف آشور به نفع خود بود، ولی تا شمال منطقه کرکوک کنونی لشکرکشی کرد. اما دومین سلسله ایسین (Isin) در بابل علیه سلطه عیلامیان طغیان کردند و سلطه عیلامیان را در مرکز بین‌النهرین از بین بردند. امپراتوری نظامی عیلام به سرعت رو به نابودی رفت. نبوکد نصر اول بابلی (حدود ۱۱۲۴ - ۱۱۰۳ ق.م) به عیلام هجوم آورد و آن را از پا انداخت. حکومت عیلام با دومین هجوم بابلی‌ها درهم کوبیده شد و دوره میانی عیلام خاتمه یافت.

نکته‌گفتنی اینکه در خلال دوره میانی عیلام، نظام کهن جانشینی و تقسیم قدرت نیز از بین رفت. پسر جانشین پدر شد و چیزی از تقسیم قدرت به صورت نظام فدراتیو باقی نماند. این نکته به احتمال زیاد به افزایش قدرت مرکزی عیلام در شوش منجر شده و لشکرکشی‌های مؤثر و قاطع آن را در خارج از عیلام و فتوحات آن را در پی داشته است. نظام کهن منطقه‌گرایی که با فدرالیسم متعادل می‌شده، آسیب دید. منازعات فرقه‌ای و خانگی که عیلام را در دوره جدید آن به ضعف و سستی کشاند ریشه در تحولات محوری سده‌های سیزده و دوازده پیش از میلاد داشت.

۳. دوره جدید عیلام

دوره‌ای از ابهام و تاریکی، دو دوره میانی و جدید عیلام را از هم جدا می‌کند. در سال ۷۴۲ پیش از میلاد شخصی به نام هوبان - نوگاش (Huban - Nugash) به عنوان شاه عیلام ذکر شده است. مناطق عیلام به دو امارت‌نشین مجزا با قدرت مرکزی نسبتاً ضعیف تقسیم گردید. عیلامیان در یک‌صد سال بعد همواره در صدد دخالت در امور بین‌النهرین بودند و این کار را با ائتلاف با بابل علیه فشار مضاعف قدرت تازه جان یافته آشور انجام می‌دادند. آنها از نظر نظامی و دیپلماتیک در این سیاست‌های خود کامیاب بودند. اما در نهایت ناگزیر شدند راه را برای گسترش سلطه آشور بگشایند. از این زمان به بعد دخالت‌های گاهگاهی آشور و بابل در منازعات داخلی عیلام، حکومت عیلام را هرچه بیشتر در سرازیری سقوط قرار می‌داد. ضمناً سپاه آشور قدرت عیلام و نفوذ آن را در لرستان به تحلیل برد. این فشارهای داخلی و خارجی اسباب فروپاشی قدرت مرکزی عیلام را فراهم ساخت. سپاه آشور بانیپال در یک سلسله لشکرکشی‌ها بین سال‌های ۶۹۲ و ۶۳۹ پیش از میلاد برای سلطه سیاسی و دیپلماتیک که البته در دسرهایی هم برای آشوریان داشت، سرانجام شوش را درهم کوبید و بناهای آن را به ویرانه بدل ساخت و به باد غارت داد و سرزمین عیلام را به نمکزاری محض تبدیل کرد.

فصل سوم

دورهٔ سر تاریخی و سلطنت مادها

آغاز عصر آهن در ایران بعضی از مهمترین جابجایی‌های فرهنگی و تاریخی را در غرب آن در پی داشت (تقریباً چیزی از نیمه شرقی ایران در عصر آهن دانسته نیست). خود عصر آهن به سه دوره تقسیم می‌شود: عصر آهن I (حدود ۱۳۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م.)، عصر آهن II (حدود ۱۰۰۰ تا ۷۵۰ / ۸۰۰ ق.م.) و عصر آهن III (حدود ۷۵۰ تا ۵۵۰ ق.م.) آخرین دوره از نظر باستان‌شناسی و تاریخی مصادف با دوره مادها بود.

۱. ورود آریاها

با اینکه در هزاره دوم پیش از میلاد در غرب ایران گروه‌های متمایزی از وابستگان به زبان‌های هند و اروپایی ظاهر و محو شده‌اند ولی به نظر می‌رسد که ایرانیان هند و اروپایی در خلال عصر آهن، عنصر مسلطی در فلات ایران بوده‌اند. در میانه سده نهم پیش از میلاد دو گروه عمده از ایرانیان در منابع خط میخی ظاهر شده‌اند: مادها و پارس‌ها. از این دو گروه، مادها گسترش زیادی یافته و از دیدگاه منابع آشوری مهمترین گروه

برشمرده شده‌اند. هنگامی که آشوری‌ها تا نواحی شرقی رخنه کرده و به همدان کنونی هجوم آورده‌اند با مادها روبرو شده‌اند. آنها در غرب زاگرس با مادها که با اقوام بومی غیرآریایی اختلاط یافته بودند، برخورد کردند. مادهای آریایی در اوایل هزاره اول بیشتر بخش‌های شرقی زاگرس را تحت سلطه درآورده و بر غرب زاگرس نفوذ یافته و در برخی مناطق هم تا حاشیه فلات ایران و حواشی جلگه‌های بین‌النهرین پیش رفته‌اند. پارسیان (پارسوا، یارسواش، یارسوماش) نیز تقریباً در همان مناطق توسعه یافتند ولی جایگاه اصلی آنها هنوز جای بحث و فحص دارد. به نظر می‌رسد که آنها یک زمانی در شمال دریاچه اورمیه ظاهر شده‌اند و زمانی هم در غرب مرکز زاگرس در نزدیکی کرمانشاه و بعدها در جنوب غرب زاگرس در نزدیکی مرزهای عیلام و سرانجام در ایالت فارس (پارسه) رخنه کرده‌اند. آنچه جای بحث دارد این است که این مناطق مختلف نوعی الگوی مهاجرت عشیرتی را عرضه می‌دارد؛ به نظر می‌رسد که آنها بیش از گروه خود پارسیان بوده‌اند. آنچه از روی کتیبه‌های میخی روشن می‌شود این است که این مادها و پارس‌ها (و شاید هم اقوام دیگر آریایی که نام آنها مشخص نیست) از سمت شرق در غرب ایران رخنه کرده‌اند. آنها به احتمال زیاد از جاده‌های موازی جنوب کوه‌های البرز استفاده کرده و به محض ورود به منطقه زاگرس در شمال غرب و جنوب شرق پراکنده شده و موقعیت طبیعی کوهستان‌ها را برگزیده‌اند. مثلاً آنها توانسته‌اند به موازات معبر اصلی کوهستان‌ها از راه همدان به کرمانشاه و از آنجا در سمت غرب رخنه کنند. آنها در انجام این هدف با مقاومت اقوام محلی روبرو شده‌اند و این اقوام محلی برای مقاومت در برابر آریاها از کمک‌های اورارتو، آشور و عیلام برخوردار شده‌اند. البته این تحولات برای قدرت‌های بزرگ فرصتی فراهم ساخته تا برای پیشبرد منافعشان در برابر

یکدیگر و مهار خطر آریاها از موقعیت فراز آمده نهایت بهره را بگیرند. اشاره شده که ورود و رواج سفال خاکستری و خاکستری - سیاه در غرب ایران از شمال شرق که نشان‌دهنده طلوع عصر آهن است، جلوه باستان‌شناختی حرکت تدریجی آریاها از شرق به غرب ایران است. این مورد البته به ثبوت نرسیده ولی تحلیل منطقی شواهد بغرنج و پیچیده این روزگار است. اگر این تحلیل درست باشد، پس تاریخ نخستین ورود آریاها به منطقه زاگرس به زمان عصر آهن I یعنی حدود ۱۳۰۰ پیش از میلاد می‌رسد. فرهنگ عصر آهن II را از نظر باستان‌شناسی می‌توان در خارج از عصر آهن I مشاهده کرد و با اینکه این تحول کمتر مشخص و روشن است ولی می‌توان آن را شبیه پیوند فرهنگی بین عصر آهن II و عصر آهن III دانست. بسط و توسعه فرهنگ‌های عصر آهن I و II در منطقه زاگرس محدود است و به نظر می‌رسد که با گسترش آریاها و پراکندگی آنها که از لابه‌لای شواهد و اسناد مشخص است مطابقت دارد. پراکندگی فرهنگ‌های عصر آهن I و II کمابیش در سده هفتم پیش از میلاد وسیع است و تقریباً کل زاگرس را دربرگرفته است. از این‌رو مباحثی که این الگوهای باستان‌شناختی را با مهاجرت آریاها به این منطقه ربط می‌دهد فرهنگ‌های عصر آهن I و II را با رخنه اولیه آریاها به شرق زاگرس و رخنه آنها به غرب از طریق معابر عمده کوهستانی مربوط می‌داند. آن مناطقی که بقایایی از عصر آهن I و II در آنها کشف نشده، مناطقی بوده‌اند که در تصرف گروه‌های بومی غیرآریایی قرار داشته‌اند و آنها هم از سوی اورارتو، آشور و عیلام حمایت می‌شده‌اند. بعدها بسط و گسترش فرهنگ عصر آهن III با ظهور قدرت مادها در سده هفتم و اوایل سده ششم پیش از میلاد و آریایی شدن کل منطقه زاگرس مقارنت یافته است.

۲. سلطنت مادها

بنیانگذار سلطنت مادها از نظر تاریخی شخصی به نام دیاکو (Deioces) بوده که طبق نوشته هرودوت (Herodotus) از سال ۷۲۸ تا ۶۷۵ ق.م. سلطنت کرد و اکباتان (همدان کنونی) پایتخت مادها را بنیان گذاشت. تلاش شده که بین دیاکو (Daiauku) شاه محلی زاگرس که طبق متون الواح میخی آشوری، سارگون دوم او را در سال ۷۱۴ ق.م. دستگیر کرد و به آشور فرستاد و دیاکوی تاریخ هرودوت ارتباطی برقرار کنند ولی چنین ارتباطی بسیار نامحتمل به نظر می‌رسد. در منابع آشوری سلطنتی چون سلطنت مادها که بر طبق نوشته هرودوت دیاکودر اوایل سده هفتم پیش از میلاد بر آن حکم می‌راند، وجود ندارد؛ حداکثر چیزی که وجود دارد گزارش افسانه‌ای مادی از اوست که سلطنت مادها را برپا کرده است.

بنا به اشاره هرودوت فره‌ورتیش (Phraortes) فرزند دیاکو به جای او نشست (۶۷۵ - ۶۳۵ ق.م.) و پارس‌ها را مطیع ساخت و در حملات مستمر بر آشوریان جان خود را از دست داد. بخشی از این داستان به احتمال زیاد واقعیت دارد. متون آشوری از کشتیریتی (Kashtariti) رهبر گروه مؤتلفه مادها، سکاها، مانای‌ها و سایر اقوام محلی زاگرسی نام می‌برد که در زمان سلطنت آسارهادون (۶۶۹ - ۶۸۰ ق.م.) به شدت آرامش مرزهای شرقی آشور را تهدید می‌کرده است. به احتمال زیاد فره‌ورتیش همین کشتیریتی است ولی از نظر تاریخی و یا زبان‌شناسی نمی‌توان آن را به ثبوت رساند. با اینکه در این ایام یکی از شاهان مادی از نظر سیاسی و نظامی پارسیان را مهار کرده و بر آنها استیلا یافته است ولی نمی‌توان این ادعا را هم ثابت کرد. گروه‌هایی از جنگجویان صحراگرد در اوایل سده نهم پیش از میلاد و با

درگیری‌های بیشتر در اواخر سده هشتم و ابتدای سده هفتم پیش از میلاد، احتمالاً از معابر قفقاز، وارد غرب ایران شده‌اند. مهمترین گروه این کوچندگان، سکاها (Scythians) بوده‌اند و ورود آنها به غرب فلات ایران در سده هفتم پیش از میلاد یکی از مهمترین نقاط عطف تاریخ عصر آهن را پدید آورده است. هرودوت به تفصیل از دوره استیلای سکاها، فترت به اصطلاح سکایی تاریخ سلسله مادها صحبت کرده است. تاریخ‌گذاری هرودوت برای این واقعه در بوته ابهام و ناموثق است ولی، از نظر تاریخی، در فاصله بین سلطنت فرمورتیش و کیاکسار (Kyaxares) قرار می‌گیرد و سال‌های ۶۵۳ تا ۶۲۵ ق.م. را دربردارد. اینکه چنین فترتی واقعاً رخ داده و اگر هم رخ داده آیا در تاریخی پس از تاریخ یاد شده قرار داشته، سؤالاتی است که همچنان جای بحث دارد. آنچه روشن است این است که در میانه سده هفتم پیش از میلاد گروه‌های عظیمی از سکاها در غرب ایران بوده‌اند؛ و اینکه در کنار مادها و سایر گروه‌های محلی این منطقه تهدید بالقوه‌ای برای آشوری‌ها به حساب می‌آمده‌اند، و اینکه ظهور آنها در این منطقه تعادل قدرت را در بین نیروهای موجود این مناطق به هم ریخته است.

هرودوت می‌نویسد که در زمان کیاکسار شاه ماد (۶۲۵-۵۸۵ ق.م.) پادشاه سکاها در یک ضیافت باده‌گساری به قتل رسید و سکاها قتل‌عام شدند. به احتمال زیاد در همین زمان بوده که آنها داوطلبانه از غرب ایران کوچیده‌اند و برای غارت مناطق دیگر رفته‌اند و یا اینکه در اتحادیه اقوام مختلف تحت فرماندهی مادها به تحلیل رفته‌اند. کیاکسار از شخصیت‌های کاملاً تاریخی مادهاست و نام او در منابع میخی به صورت اُوخستره (Uvakhshatra) آمده است. هرودوت می‌نویسد که کیاکسار سپاه ماد را در واحدهایی سازمان‌بندی کرد و آنها را به صورت نیزه‌داران، کمانداران و سواره‌نظام درآورد. اتحاد و

سازمان‌بندی دوباره مادها موجبات برتری آنها را بر آشوری‌ها فراهم کرده است. آنها در سال ۶۱۵ ق.م به آراپخا (Arrapkha) یکی از مهمترین شهرهای مرزی آشور حمله بردند و نینوا را در سال ۶۱۴ ق.م. محاصره کردند ولی نتوانستند بدان دست یابند. به جای آن پایتخت مذهبی آشوریان یعنی آشور (Ashur) را غارت کردند. اتحادیه‌ای که بین بابلی‌ها و مادها برقرار شد اسباب نامزدی نوه دختری کیاکسار را با نبوکدپلاسر دوم (۵۶۲ - ۶۰۴ ق.م.) فرزند نبوکدپلاسر فراهم کرد. حمله به نینوا در سال ۶۱۲ ق.م. بار دیگر از سر گرفته شد و شهر در اواخر ماه اوت همان سال سقوط کرد (بابلی‌ها برای شرکت در جنگ درنگ کردند). بابلی‌ها و مادها در راندن آشوریان به سمت غرب و به درون سوریه نهایت تلاش خود را به کار بستند. اقدامات آشوری‌ها برای کسب کمک از مصر نتیجه‌ای نداشت و آخرین حکمران آشوری به نام آشور - اوبالیت دوم در سال ۶۰۹ ق.م. در دل تاریخ دفن شد.

در این زمان مشکل اساسی یعنی چگونگی تقسیم غنائیم و متصرفات بین فاتحان به میان خزید. منابع میخی تا حدودی در این خصوص ساکت است اما به نظر می‌رسد که بابلی‌ها تمامی متصرفات آشوریان را در هلال خصیب صاحب شده‌اند و تمامی مناطق مرتفع هم در اختیار متحدان آنها قرار گرفته است. مادها بر اراضی شرق آناتولی که یک زمانی بخشی از اورارتو برشمرده می‌شد، دست یافتند از این‌رو با لیدی‌ها، قدرت مسلط غرب آسیای صغیر وارد جنگ شدند. در سال ۵۸۵ ق.م. به احتمال زیاد با میانجیگری بابلی‌ها، صلح بین مادها و لیدی‌ها برقرار شد و رود هالیس مرز بین دو سلطنت گردید. بنابراین در منطقه خاور نزدیک موازنه قدرت جدیدی بین مادها و لیدی‌ها و بابلی‌ها و مصریان در منتهی‌الیه جنوب، پدید آمد. کیاکسار در زمان مرگش مناطق وسیعی را تحت فرماندهی خود داشت: یعنی کل

از برآمدن عیلامیان تا برافتادن هخامنشیان / ۲۱

آناتولی تا هالیس، سرتاسر غرب ایران رو به شرق آن و به احتمال زیاد تا منطقه تهران کنونی و کل جنوب غربی ایران از جمله فارس. اینکه این متصرفات را بتوان یک قلمرو شاهی شناخت جای بحث دارد، می‌توان تصور کرد که سلطه بر اقوام مختلف ایرانی و غیرایرانی این مناطق به شکل نوعی اتحادیه بوده چنانچه لقب پادشاهان باستانی ایران یعنی شاهنشاه نشان‌دهنده آن است.

آستیاگس (Astyages) به جای پدرش کباکسار بر تخت پادشاهی مادها تکیه کرد (۵۵۰ - ۵۸۵ ق.م). از وقایع سلطنت او اطلاعات اندکی موجود است. از قراین پیداست که اتحاد با بابل ادامه نیافته و بابلیان از قدرت مضاعف مادها به واهمه افتاده‌اند. اما مادها هم در موقعیتی نبودند که دیگران را تهدید کنند چون خود آستیاگس همواره تهدید می‌شد. در حقیقت با به قدرت رسیدن کوروش دوم در ایران زمین، آستیاگس و مادها در سراشیبی سقوط افتاده‌اند.

۳. ظهور پارسیان تحت فرماندهی کوروش دوم

نسبت سلسله حاکمه پارسیان که در فارس (پارسه) در جنوب غرب ایران (احتمالاً در همان پارسوماش اسناد بعدی آشوری‌ها) اسکان گزیدند به شخصی به نام هخامنش می‌رسد که نام خود را به این سلسله بخشیده است. در مورد وجود این پادشاه سند تاریخی وجود ندارد. به طور سنتی از سه تن پادشاه بین هخامنش و کوروش دوم نام برده شده است: تیس‌پس، کوروش اول و کمبوجیه اول. تیس‌پس در زمان فترت سکاهای سلطه مادها بیرون آمد و قلمرو خود را توسعه بخشید و در موقع مرگ آن را بین دو فرزند خود کوروش اول و آریارمنس تقسیم کرد. نام کوروش اول که شاه پارسه بود در

سند پیمان سوگند آشور بانیپال آمده و آن زمانی بوده که آشور بانیپال در لشکرکشی‌های ۶۳۹ - ۶۲۲ ق.م. عیلام را به ویرانه بدل کرده بود ولی مشکلات گاهشمارانه این تطبیق را تایید نمی‌کند. هنگامی که استیلای مادها در زمان کیاکسار بار دیگر بر پارسیان تحمیل شده، کوروش اول از قرار معلوم پارس را دگرباره متحد کرده و به عنوان دست‌نشانده مادها به حکومت پرداخته است. کوروش دوم فرزند او با دختر آستیاگس ازدواج کرد و در سال ۵۵۹ ق.م. موقعیت و مقام پدرش را در اتحادیه مادها به دست آورد. البته کوروش دوم بعدها به لقب کوروش کبیر نایل آمده است. کوروش ظاهراً شخصیتی نظرگیر داشته و شاهی مقتدر بوده است. او بعضی از گروه‌های پارسی و ایرانی را که پیشتر تحت تابعیت پدر او نبودند، با اقتدار تمام متحد کرد. سپس با نبونید بابلی (۵۳۹ - ۵۵۶ ق.م.) روابط دیپلماتیک برقرار کرد و این قضیه آستیاگس را به واهمه انداخت. سرانجام کوروش آشکارا با مادها به مخالفت برخاست و در جنگی آنها را شکست داد و بیشتر سپاهیان ماد به لشکر او پیوستند. از این رو امپراتوری ماد در سال ۵۵۰ پیش از میلاد تبدیل به نخستین امپراتوری پارس شد و شاهان هخامنشی با چنان سرعت و شتابی وارد صحنه بین‌المللی شدند که بسیاری را به وحشت انداختند.

چندی برنیامد که کوروش به گسترش فتوحات خود پرداخت. پس از اینکه خیال بابلی‌ها را از طرف ایران آسوده کرد که خطری آنها را از این سو تهدید نمی‌کند، به طرف لیدیان برگشت که تحت فرماندهی کرسوس افسانه‌ای بودند. اینکه لیدی‌ها رو به سوی بابلیان آورده‌اند یا نه، چیزی دانسته نیست. کوروش، بعد، کیلیکیه را متصرف شد و راه رسیدن کمک به لیدی‌ها را قطع کرد. کرسوس بر کوروش حمله آورد و در رودخانه هالیس در سال ۵۴۷ ق.م. جنگی بی‌نتیجه درگرفت. لیدی‌ها در اواخر فصل لشکرکشی

از برآمدن عیلامیان تا برافتادن هخامنشیان / ۲۳

به زعم اینکه در آن سال جنگ به پایان می‌رسد به پایتخت خود ساردیس بازگشتند و به تقسیم مالیات ملی پرداختند، اما کوروش از موقعیت استفاده کرده و بازگشت، او لیدی‌ها را در قلعه ساردیس محاصره کرد و درهم کوبید و کرسوس را در سال ۵۴۶ ق.م. اسیر ساخت. از دولت شهرهای یونانی در ساحل غربی آسیای صغیر که تاکنون خراجگزار لیدی‌ها بودند، تنها میلئوس بدون جنگ تسلیم شد. لشکریان پارسی با فرماندهی فرماندهان دست‌نشانده بقیه دولت‌شهرها را به طور منظم مستحیل کردند. خود کوروش ظاهراً در سمت شرق مشغول بوده چون در فاصله بین تصرف ساردیس و آغاز لشکرکشی او به بابل در سال ۵۴۰ ق.م. نامی از او و فعالیت‌هایش در میانه نیست.

کوروش در اینجا نبوغ سیاسی و نظامی خود را بهتر از فتح بابل به نمایش گذاشته است. لشکرکشی او درست زمانی شروع شده که با لیدی‌ها در جنگ بوده و بابلی‌ها تصور حمله او را به قلمرو خود نداشتند، و چون لشکرکشی کوروش با نتایج درخشانی همراه بود، بابلی‌ها را از یک متحد کارآمد محروم کرده است. کوروش از بی‌اعتنایی و نارضایتی موجود در داخل بابل نهایت استفاده را برد. نبونید شاه محبوبی نبود، او چندان عنایتی به امور داخلی کشورش نداشت و کاهنان بابلی نیز با او میانه‌ای نداشتند. اشعیای دوم در صحبت از یهودیان اسیر در بابل، مسلماً تنها پیرو و تبعه نبونید نبوده که کوروش را به دیده یک تن منجی نگریسته است. هنگامی که شرایط آماده شده، لشکرکشی علیه بابل سامان یافته است. سقوط پایتخت بابل، بزرگترین شهر خاور نزدیک به سرعت صورت گرفت، کوروش در اواخر تابستان ۵۳۹ ق.م. به طرف شهر راند و دست‌های مردوک خدای بابل را در دست خود گرفت و بدین‌سان نشان داد که می‌خواهد همچون یک تن بابلی بر آنجا

حکمرانی کند نه یک فاتح خارجی و لذا جانشین برحق سلطنت بابل به حساب آمد. کوروش در یک گام بلند قدرت پارس‌ها را تا مرزهای مصر رساند چون با تصرف بابل همه آن چیزهایی که یک زمانی در اختیار آشوری‌ها بود، در اختیار او قرار گرفت.

درباره باقی سلطنت کوروش اطلاعات چندانی موجود نیست. فتوحات سریع فرزند و جانشین او کمبوجیه دوم در مصر نشان می‌دهد که تدارکات چنین لشکرکشی و فتوحاتی پیشتر در زمان کوروش آماده شده بوده است. اما بنیانگذار قدرت پارسیان به ناچار رو به سوی شرق ایران آورد تا مرزهای سلطنت خود را در مقابل تجاوزات قبایل جنگجویی که نظیر مادها و پارس‌ها در یک‌هزار سال پیش، دست به تعدی زده بودند، حفظ کند. یکی از مضامین مکرر تاریخ ایران تهدید اقوام از سمت شرق امپراتوری بود. اینکه کوروش در شرق تا چه پایه به موفقیت رسیده، معلوم نیست. آنچه روشن است این است که وی در سال ۵۲۹ ق.م. در حالی که مشغول نبرد در مناطق جیحون و سیحون بوده جان خود را از دست داده است.

فصل چهارم

جانشینان کوروش - سلسله هخامنشی

۱. کمبوجیه

امپراتوری پارسیان پس از مرگ کوروش کبیر به فرزند او کمبوجیه دوم (۵۲۲ - ۵۲۹ ق.م.) رسید. به نظر می‌رسد که در موقع مرگ کوروش در بعضی از مناطق ایران نابسامانی و شورش برخاسته، چون کمبوجیه ضروری تشخیص داد که برادرش بردیا (اسمردیس) را مخفیانه از سر راه خود بردارد و خیال خود را از پشت جبهه آسوده کند و سپس در سال ۵۲۵ ق.م. لشکرکشی خود را علیه مصر راه اندازد. فرعون مصر اهور دوم از سلسله بیست و ششم درصدد برآمد برای دفاع از مصر از مزدوران یونانی بهره بگیرد ولی یونانیان به درخواست او وقعی ننهادند. کمبوجیه با موفقیت تمام توانست بیابان سینا را که از نظر تاریخی نخستین و قوی‌ترین خط دفاعی مصریان بود، درنورد و با مصریان تحت فرماندهی پسامتیک سوم فرزند و جانشین اهور، در پلوسیوم به نبرد پردازد. مصریان جنگ را باختند و به ممفیس عقب نشستند؛ شهر به دست پارسیان افتاد و فرعون اسیر شد و به شوش اعزام گشت. سه لشکرکشی تکمیلی دیگر هم بعداً صورت گرفت و گزارش شده که هر سه با ناکامی روبرو بوده است: یکی علیه کارتاژ بوده که

دریانوردان فنیقی که ستون فقرات ناوگان ایران را تشکیل می‌دادند، از جنگ با مستعمره خاص خودشان سرباز زدند؛ دومین لشکرکشی علیه واحه آمون (در بیابان مصر در غرب رود نیل) صورت گرفت که طبق نوشته هرودوت، توفان شن سبب ناکامی این لشکرکشی شد؛ و سومین لشکرکشی را خود کمبوجیه به سرزمین نوبیا انجام داد. بخشی از این لشکرکشی با موفقیت همراه بود اما سپاه ایران در موقع برگشت از فقدان امکانات نظامی شدیداً آسیب دید. کمبوجیه در سد نقطه عمده مصر پادگان نظامی درافکسد؛ در دافنا (Daphnac) شرق دلتا؛ در ممفیس، در الفانتین (Elephantine) جایی که مزدوران یهودی بدنه اصلی سپاه را تشکیل می‌دادند.

در سال ۵۲۲ ق.م. خبرهایی از ایران به دست کمبوجیه رسید که شخصی به نام بردیا برادر کمبوجیه شورش کرده است. چندین ایالت امپراتوری حکومت حاکم جدید را پذیرفته‌اند و او مالیات سه ساله مردم را بخشیده است. کمبوجیه در حالی که برای برگشت به ایران شتاب داشت، درگذشت - احتمالاً به دست خود و طی حادثه‌ای از شمشیرش زخمی شد. داریوش یکی از فرماندهان برجسته سپاه کمبوجیه و یکی از شاهزادگان خاندان هخامنش، با سپاهیان راهی ایران شد تا با شیوه خاص خود شورش را بخواهاند.

منابع درباره کمبوجیه نظر خوشی ندارند؛ بخشی از آن به سبب تعصب گزارشگران مصری و هرودوت و پاره‌ای نیز به جهت انگیزه‌های تبلیغی داریوش اول است. گزارش شده که رفتار او با مصریان نامناسب بوده و به آداب و سنن مذهبی آنها بی‌اعتنایی می‌کرده است. گزارش‌های مختلف راجع به لشکرکشی‌های خارج از مصر وی به تمامی آکنده از ناکامی‌هاست. او را در مواجهه با شورش ایران متهم به خودکشی کرده‌اند، حتی گزارش شده که وی

از برآمدن عیلامیان تا برافتادن هخامنشیان / ۲۷

دیوانه بوده است. ولی باید دانست که سند محکم و مستندی که این نوع گزارش‌ها را تایید کند، در دست نیست.

۲. داریوش اول

داریوش اول که بعدها لقب بزرگ گرفته، داستان سرکوبی بردیا و نخستین سال حکومت خود را به تفصیل در کتیبه معروف کوه بیستون در چند کیلومتری شرق کرمانشاه کنونی ثبت کرده است. در این کتیبه می‌نویسد که شش تن از نجبای هخامنشی برای کشتن بردیای دروغین در کنار او بوده‌اند و هر شش تن یکصدا او را جانشین بر حق کمبوجیه اعلام کرده‌اند. داریوش از اعضای خاندان شاهی هخامنشی بود. جد او آریارمنس فرزند تیس‌پس بود که شریک قدرت برادرش کوروش اول در پارس بود. آرسامس (Arsames) فرزند آریارمنس و نوه او هیستاپس (Hystaspes) (پدر داریوش) جزو شاهان پارس نبودند. چون قدرت متشکله شاهی در اختیار کمبوجیه اول از طریق کیاکسار قرار داشت. در کتیبه‌های داریوش هیچ‌یک از آنها شاه نامیده نشده است. ولی هیستاپس از شاهزادگان نیک‌نژاد بود که در زمان شورش بردیای دروغین حکومت پارت را داشت. خود داریوش هم همچون کوروش شخصیتی مقتدر و حاکمی توانمند بود.

سرکوبی بردیای دروغین و جانشینی داریوش نزدیک به یک سال طول کشید (۵۲۱ - ۵۲۲ ق.م.). تقریباً تمامی ایالات امپراتوری از جمله پارس و به خصوص ماد درگیر قضیه بوده است. سیاست متعادل عفو و وعده و وعید و گوشمالی سریع و کامل شورشگران همراه با تقسیم قدرت به موقع و دقیق بین اعضای خاندان شاهی، صلح و آرامش را در امپراتوری برقرار و قدرت مطلقه داریوش را تثبیت کرده است. داریوش سپس توجه خود را به

سازمان بند و تثبیت و تحکیم دستاوردهای خود معطوف ساخته و از کتیبه‌های او پیداست که وی قانونگذار و سازمانده مقتدری بوده و این عملکرد وی در یاد تواریخ ثبت شده است.

اما کوشندگی‌های یاد شده، داریوش را از سیاست توسعه‌طلبانه باز نداشته است. او در شرق لشکرکشی کوروش کبیر را ادامه داد و بخش اعظم شمال شبه‌قاره هند را در فهرست ایالات تحت نفوذ پارسیان درآورد. سیاست توسعه‌طلبانه داریوش در غرب در سال ۵۱۶ ق.م. شروع شد و او در نخستین گام سپاه خود را علیه هلسپونت برای حمله به سکا‌های سواحل غربی و شمالی دریای سیاه راه انداخت. هدف واقعی استراتژیک این حمله به احتمال زیاد قطع تجارت یونان با مناطق دریای سیاه بوده که از این طریق غلات زیادی وارد یونان می‌شده است. داریوش برای نخستین بار به طرف اروپا راند ولی لشکرکشی او در شمال دانوب با موفقیت چندانی همراه نبود. داریوش با شرایطی مساعد و با کمترین تلفات بازگشت و به موازات هلسپونت پلی ایجاد کرد.

شهرهای ایونی یونان در ساحل غرب آسیای صغیر شاید به سبب این تحولات و شاید هم بنا به دلایل داخلی در سال ۵۰۰ ق.م. علیه سپاه پارسی شوریدند. پارسیان از این شورش در شگفت شدند و شورش هم در آغاز با موفقیت قرین بود. ایونی‌ها از کمک محدود آتنی‌ها برخوردار شدند و در سال ۴۹۸ ق.م. آن مایه قدرت یافته بودند که بتوانند دست به حملات شکننده بزنند. داریوش از یک سو با آنها به مذاکره پرداخت و از دیگر سو مقدمات حمله بدانها را فراهم کرد. سپاه پارسیان در نخستین اقدام خود با موفقیت روبرو شدند اما ایونی‌ها در سال‌های ۴۹۵ - ۴۹۶ ق.م. از کمک‌های مضاعفی برخوردار گردیدند. سپاه پارس در سال ۴۹۴ ق.م. بار دیگر دست به اقداماتی

از برآمدن عیلامیان تا برافتادن هخامنشیان / ۲۹

زد و شورشگران را سر جای خود نشاند. ناوگان یونانی در میلئوس درهم کوبیده شد و سپاه ایران به طور منظم شهرهای متمرّد را سرکوب کرد. ماردنیوس (Mardonius) داماد داریوش در سال ۴۹۲ ق.م. به فرماندهی ایونیا برگزیده شد. وی جباران محلی را از بین برد و حکومت دموکراتیک را به بعضی از شهرها برگرداند. چندی بعد بار دیگر شورشی برخاست ولی باز درهم کوبیده شد و خشایارشا در سال ۴۸۱ ق.م. توانست با کمترین واهمه لشکری را در این منطقه برقرار سازد.

ماردنیوس در سال ۴۹۲ ق.م. تراس (Thrace) و مقدونیه را که در زمان لشکرکشی علیه سکاها و شورش ایونی از دست رفته بود، به ایران بازگرداند. پس از آن لشکرکشی ایران به یونان پیش آمد که در نبرد ماراتن در ۱۲ اوت ۴۹۰ ق.م. که به شکست داریوش انجامید، شاه بزرگ به ناچار برگشت و با مسأله یونان که برای ایرانیان در منتهی‌الیه غرب امپراتوری‌شان مسأله کم‌اهمیتی بود، به طور منطقی برخورد کرد و متوجه شد که این کار تلاش مضاعفی نیاز دارد. از این‌رو برای حمله همه‌جانبه به یونان شروع به گردآوری امکانات کرد. دو واقعه در سال ۴۸۶ ق.م. این نقشه‌ها را متوقف کرد: یکی شورش سخت مصریان و دیگری مرگ داریوش.

۳. خشایارش‌ای اول

خشایارشا (۴۶۵ - ۴۸۶ ق.م.) فرزند ارشد داریوش و اتوسا ملکه پس از اینکه پدرش به تخت شاهی نشست چشم به جهان گشود. به احتمال زیاد تا سال ۴۹۸ ق.م. به عنوان ولیعهد اعلام شد و آن زمانی بود که ولیعهد در بابل از طرف شاه حاکم می‌گردید. شاه جدید در سال ۴۸۵ ق.م. طی لشکرکشی ویژه‌ای که به مصر انجام داد شورش آنجا را به سرعت خواباند. خشایارشا

پس از آن سیاست اداره سرزمین‌های خارجی دوران کوروش و داریوش را با سعه‌صدر فراوان از پیش برد و در این قلمرو از آداب سنتی محلی بهره جست ولی شیوه حکومت مصری را با بیرحمی نادیده گرفت و با شیوه‌ای ایرانی اداره و خواست خود را بر ایالات متمرّد مصر تحمیل کرد. نقشه حمله به یونان که از زمان داریوش طرح‌ریزی شده بود به دلیل شورش عمده بابل در سال ۴۸۲ ق.م. به تأخیر افتاد و این شورش نیز با سختی تمام سرکوب شد. پس از آن خشایارشا توجه خود را به غرب یعنی یونان معطوف ساخت. او در سال ۴۸۰ - ۴۸۱ ق.م. زمستان را در ساردیس گذراند و از آنجا اردوکنشی از راه خشکی و دریا را به یونان آغاز کرد. شمال یونان در تابستان سال ۴۸۰ ق.م. به دست مهاجمان افتاد و یونانیان در اوت ۴۸۰ ق.م. در ترموپیل (Thermopylate) به عبث ایستادگی کردند و نیروهای ایران از راه خشکی به طرف آتن راندند و آکروپولیس را گرفته و آتش زدند. اما ناوگان ایرانی در جنگ سالامیس شکست خوردند و انگیزه تهاجم را از دست دادند. خشایارشا که در این زمان با مسئولیت‌های بسیار وسیع خود فراتر از یک رهبر و شاه آسیایی رفته بود، به زادگاهش برگشت و ماردونیوس را مسئول عملیات جنگی دیگر کرد. نبرد پلاته (Plataea) نقطه پایانی بر جنگ بود و تبس سقوط کرد (قلعه‌ای با نیروهای طرفدار ایرانی) و ناوگان ایرانی در ۴۷۹ ق.م. در میکال (Mycal) جنگ را باخت. از این سه نبرد شاید شکست ایرانیان در نبرد پلاته مهم‌تر از همه باشد. تازمانی که ماردونیوس کشته نشده بود سرنوشت جنگ مبهم بود، ولی با از دست رفتن این فرمانده بزرگ، نیروهای آشفته و نامنظم ایرانی درهم کوبیده شد. در سال‌های بعد نیز این الگویی بود که همچنان ادامه یافت چون ایرانیان در رویارویی با نیروهای منضبط یونانی هرگز مشکل نظامی خود را حل نکردند.

از برآمدن عیلامیان تا برافتادن هخامنشیان / ۳۱

پس از نبرد پلاته پیمان دلیان (Delian) منعقد شد، امپریالیسم آتن طلوع کرد، وحشت سواحل غربی آسیای صغیر را فرو گرفت و بلندپروازی‌های نظامی ایران در دریای اژه خاتمه یافت. پس از آن خشایارشا علائق خود را از دست داد و هرچه بیشتر در کامجویی‌های زندگی و شادخواری‌های درباری در شهرهای شوش، اکباتان و تخت جمشید غرق شد. دسایس و توطئه‌های موجود در حرمسرا که به سرعت قدرت و توان سلسله هخامنشی را به تحلیل برد، منجر به قتل این شاه بزرگ در سال ۴۵۶ ق.م. گردید.

۴. از اردشیر اول تا داریوش سوم

مرگ خشایارشا نقطه عطفی مهم در تاریخ هخامنشیان بود. جرقه‌هایی از شدت عمل و هوش و درایت بعضی از جانشینان خشایارشا از فروپاشی امپراتوری جلوگیری کرد ولی با این‌همه امپراتوری به تدریج رو به افول گذاشت. بر اثر مساعی کوروش، کمبوجیه و داریوش بود که امپراتوری ساخته شده آنها پس از خشایارشا بهبودپذیر شد و در بعضی از موارد ترمیم یافت. سه پادشاهی که پس از خشایارشا به سلطنت رسیدند - اردشیر اول (۴۰۴ - ۴۲۳ ق.م.)، خشایارشای دوم (۴۲۴ - ۴۲۵ ق.م.) و داریوش دوم (۴۰۴ - ۴۲۳ ق.م.) - جملگی شاهانی سست‌عنصر و کم‌کفایت بودند و موفقیت‌هایی که امپراتوری هخامنشی در زمان آنها به دست آورد بیشتر بر اثر تلاش‌های دست‌نشانندگان آنان و یا در نتیجه آشفتگی‌های موجود در قلمرو دشمنان آنها بود. در زمان اردشیر اول طغیان‌هایی به وقوع پیوست که مهمتری آنها طغیان مصر در سال ۴۵۹ ق.م. بود که تا سال ۴۵۴ ق.م. کاملاً سرکوب نشد. پیمان صلحی با آن در سال ۴۴۸ ق.م. منعقد شد (پیمان کالیاس = Callias) و ایرانیان پذیرفتند که در خارج از دریای اژه اقامت کنند و آتنی‌ها آسیای

صغیر را به ایرانیان وا گذاشتند. آتنی‌ها در سال ۴۳۹ ق.م. با حمله به ساموس (Samos) پیمان صلح را شکستند و نتیجه آن دست‌یازی ایرانیان به چندین لشکرکشی در غرب و به دست آوردن منافع بیشتر بود. خشایارشی دوم تنها ۴۵ روز سلطنت کرد و فرزند یکی از صیغه‌های پدرش وی را در حالت مستی به قتل رساند. داریوش دوم نیز قاتل را به سزایش رساند و خود با یک دسیسه درباری به قدرت رسید. شورش‌هایی که برخاست به خصوص در ماد نزدیک به قلمرو قدرت او، سلطنتش را به تهدید کشاند.

مهمترین واقعه دوران این سه سلطنت، وقوع جنگ‌های پولوپونز بین اسپارت و آتن بود که با وقفه‌هایی از سال ۴۶۰ تا ۴۰۴ ق.م. طول کشید. از این موقعیت بیشترین بهره‌گیری نصیب سکه‌های هخامنشی به اصطلاح «تیراندازان پارسی» شد که سکه‌های زرین هخامنشی با تصویر تیراندازی بر پشت آنها بود و ایرانیان با مهارت تام از آنها برای رشوه دادن به یک دولت یونانی در مقابل دیگری کمال بهره را گرفتند. ایرانیان در ابتدا از آتنی‌ها در مقابل اسپارتی‌ها حمایت کردند و از این رهگذر به پیمان صلح کالیاس دست یافتند. سپس ایرانیان بعد از لشکرکشی مصیبت‌بار آتنی‌ها به سیسیل در سال ۴۱۳ ق.م. به طرف اسپارتی‌ها برگشتند. ایران با انعقاد قرارداد میلئوس در سال ۴۱۲ ق.م. آزادی عمل کاملی در غرب آسیای صغیر به دست آورد و به جای آن دست دریانوردان اسپارتی را در پولوپونز باز گذاشت. مسکوکات طلای ایران و سربازان اسپارتی سقوط آتن را در سال ۴۰۴ ق.م. کامل کرد. ایرانیان به رغم اینکه از دو طرف مخاصمه نهایت استفاده را بردند ولی آنها می‌توانستند بهتر از این عمل کنند. آنچه در این قضایا به چشم می‌خورد، فقدان نظارت شاه ایران از شوش بر این تحولات بود و دو تن از حکمرانان اصلی آسیای صغیر یعنی تیسافرن ساردیسی و فارنا بازوس هلسپونتی در

از برآمدن عیلامیان تا برافتادن هخامنشیان / ۳۳

فریژی در این قضایا درگیر بودند و به نظر می‌رسد که هر دو مراقب بوده‌اند که دخالت‌های ایران در این جنگ‌های یونانی به نتیجه مطلوبی نرسد.

اردشیر دوم در سال ۴۰۴ ق.م. به حکومت رسید و تا سال ۳۵۹ ق.م. سلطنت کرد. مهمترین واقعه دوران سلطنت طولانی او جنگ با اسپارت بود که با پیمان صلح باب طبع ایرانیان خاتمه یافت. در زمان او امپراتوری مصر شورش کرد و از دست ایران رفت، و کوروش جوان برادر شاه نیز سر از اطاعت او پیچید، و نیز شورشی به نام طغیان ساتراپ‌ها به وقوع پیوست.

اسپارتی‌ها که بر آتنی‌ها پیروز شده بودند، امپراتوری کوچکی تشکیل دادند و بر سر شهرهای یونانی آسیای صغیر با ایرانیان درافتادند. در حالی که اسپارتی‌ها مشغول تحریک حکمرانان ایرانی آناتولی علیه یکدیگر بودند، ایرانیان از مسکوکات زرین خود بهره جستند و یونانی‌ها را در درون امپراتوری اسپارت به قیام واداشتند. ایرانیان ناوگان خود را بازسازی کردند و یکی از دریانوردان یونانی به نام کونون (Conon) را فرمانده آن کردند. این تحریکات از سال ۴۰۰ تا ۳۸۷ ق.م. ادامه یافت و اسپارت ناگزیر شد در یک جبهه رو به کاهش عمل کند. آتنی‌ها که جانی دوباره یافته و از حمایت ایران برخوردار بودند تعادل قدرتی در یونان برقرار کردند و در نتیجه اردشیر توانست به درخواست یونان، پیمان صلح به اصطلاح شاهانه خود را در سال ۳۸۷-۶ ق.م. منعقد سازد. طبق این پیمان، یونانیان از دواعی خود در آسیای صغیر چشم پوشیدند و به حفظ موقعیت خودشان در یونان راضی شدند. هنگامی که مصر در سال ۴۰۵ ق.م. سر از اطاعت ایران پیچید، ایران نتوانست اقدامات موثری انجام دهد و در این زمان به بعد مصر به صورت دولت مستقلی درآمد.

کوروش جوان با اینکه در زمان جلوس اردشیر در آستانه اعدام قرار گرفت

ولی با تلاش‌های ملکه مادر عفو شد و به حکومت ایالت آسیای صغیر اعزام گشت. اما بار دیگر در سال ۴۰۱ ق.م. شورش کرد و با برخورداری از پشتیبانی ده‌هزار تن مزدور یونانی به طرف شرق راند تا بر تخت سلطنت بنشیند. او در نبرد گناکسا (Cunaxa) در بین‌النهرین شکست خورد و به قتل رسید (تابستان ۴۰۱ ق.م.). اما مزدوران یونانی دست‌نخورده باقی ماندند و با اینکه دچار واهمه شده بودند ولی در شرایط مطلوبی بازگشتند و راهپیمایی معروف خودشان را که در کتاب آنا‌بازیس گزنفون توصیف شده، از شمال به دریای سیاه و از آنجا به وطنشان انجام دادند. به احتمال زیاد در اواخر تاریخ هخامنشیان هیچ حادثه‌ای به اندازه فرار این مردان از قلب امپراتوری شاه هخامنشی، یونانیان را با ضعف و فتور داخلی امپراتوری آنها آگاه نکرده است. مزدوران یونانی از سال ۳۷۹ ق.م. به بعد گردآوری شدند تا حمله‌ای را علیه مصر انجام دهند. در سال ۳۷۳ ق.م. حمله‌ای علیه سی‌ام سلطنت محلی با ناکامی روبرو شد. در پی این شکست، شورش ساتراپ‌ها به وقوع پیوست. چند تن از ساتراپ‌ها یا حکمرانان ایالات علیه حکومت مرکزی قیام کردند و یکی از آنها یعنی آرونداس ساتراپ ارمنستان تا آنجا پیش رفت که در مقابل قدرت اردشیر سکه‌ای به نام خود ضرب کرد. به نظر می‌رسد که نقشه عمومی قیام‌کنندگان اقدام یکپارچه و حمله‌شان به پایتخت امپراتوری بوده است. ساتراپ‌های متمرّد با یاری یکدیگر به طرف شرق رفتند و از طریق سوریه و با کمک مزدوران یونانی به مصر تحت فرماندهی فرعون تاخوس یا زدور (Zedhor) حمله بردند. حمله به مصر به سبب شورش برادر تاخوس در مصر متوقف شد و راه به جایی نبرد و اردشیر ساتراپ‌ها را که این بار با خشم مستقیم او روبرو شده بودند، درهم شکست. خشم او با خشم داریوش تا چه میزان متفاوت بود! بعضی از ساتراپ‌ها به‌خصوص آرونداس (Aroandas)

از برآمدن عیلامیان تا برافتادن هخامنشیان / ۳۵

بخشوده شده و به قلمرو حکومتی خود برگشتند. به طور کلی نتیجه این شورش بازگشت ساتراپ‌ها به قلمرو حکومتی خود و غارت و چپاول منابع این قلمروها به نام شاه بزرگ بود. شاید هم دریافته بودند که قدرت واقعی خود آنها هستند و قدرت آنها در قلمرو حکومتی‌شان بیش از قدرت اردشیر در امپراتوری است.

توطئه و ضدتوطئه، دسیسه حرمسرا و قتل‌ها سرانجام اردشیر سوم را در سال ۳۵۹ ق.م. به تخت سلطنت نشاند. اردشیر سوم در کمال بیرحمی بسیاری از خویشان خود را که تصور شورش آنها می‌رفت، به قتل رساند ولی تمامی این خویشان در دسترس او نبودند از این رو قیام آنها امپراتوری را در نابسامانی و شوریدگی افکند. در سال ۳۵۰-۳۵۱ ق.م. تلاش جدیدی برای برگرداندن و واپسگیری مصر انجام گرفت که حاصلی نداد. این اقدام موجب قیام در صیدون شد و سرانجام تمامی سرزمین فلسطین و فنیقیه را شورش فرا گرفت. بخشی از مردم کیلیکیه به شورشگران پیوستند ولی این شورش‌ها در همان سال ۳۵۴ ق.م. سرکوب گردید. موقتاً آرامش بر همه جا مستولی شد. از تبس و آرگیوز (Argives) و نیز از شهرهای یونانی آسیای صغیر مزدورانی گردآوری شد تا بار دیگر به مصر حمله کنند و اردشیر سوم در سال ۳۴۳ ق.م. به این مهم نایل آمد. اما اعضای سلسله محلی به جنوب در نوبیا رفتند و در آنجا سلسله مستقلی را تشکیل دادند و امید تجدید حیات ملی را همچنان زنده نگه داشتند. پس از آن ایرانیان با امتناع از کمک به آتنی‌ها در مقابل قدرت نوظهور فیلیپ دوم در مقدونیه مرتکب مهمترین اشتباه تاریخی خود در یونان شدند. سپاهیان ایران در سال ۳۳۹ ق.م. به تنهایی در تراس علیه مقدونی‌ها جنگیدند و یک سال بعد فیلیپ در نبرد کارونی (chaeronea) اقتدار خود را بر سرتاسر یونان بسط داد. یونان متحدی که سکه‌های طلای

ایران دیگر نتوانست در آن نفوذ کند.

طبيب اردشير به دستور خواجه باگواس (Bagoas) او را مسموم کرد. خواجه باگواس، ارسس را شاه ساخت (۳۳۶-۳۳۸ ق.م.) تا با نام او و به کام خویش حکم براند اما اوضاع بر وفق مراد او پیش نرفت و ارسس در مقابل او کمر خم نکرد. او نیز در صدد مسموم کردن باگواس برآمد ولی به قصاص آن به قتل رسید. باگواس پس از آن داریوش سوم، ساتراپ ۴۵ ساله پیشین ارمنستان را به شاهی برداشت. بدین ترتیب بیشتر اعضای خاندان سلطنت در دسایس درباری جان خود را باختند و داریوش به سبب خویشاوندی با اردشير دوم که برادرزاده بزرگ او بود، به سلطنت رسید. داریوش توانست شورش دیگری را در مصر به رهبری خاباباش (در سال ۳۳۶ - ۳۳۷ ق.م.) بخواباند ولی چندی بر نیامد که طلیعه افول داریوش سر برکشید و در ماه مه ۳۳۰ ق.م. در نبرد گرانیکوس از اسکندر کبیر شکست خورد. تخت جمشید در آوریل سال ۳۳۰ ق.م. به دست مهاجمان افتاد و داریوش آخرین شاه هخامنشی در تابستان همان سال در حال فرار به قتل رسید. آرامگاه ناتمام او در تخت جمشید نشان از فقر و بی چیزی او دارد.

اما اسکندر پیروزی‌های خود را به آسانی کسب نکرد و فهرستی از نابسامانی‌ها - شورش‌ها، قتل‌ها، شاهان سست‌عنصر و محصور در حرمسرا، فرصت‌های از دست رفته و سیاست‌های ابلهانه - نمی‌توانست کل داستان باشد. منابع به خصوص منابع یونانی علیه ایرانیان جهت‌گیری دارد و وقایع را یک‌طرفه ثبت کرده است. در این زمان هر حکومتی بود نمی‌توانست بیش از اینها مقاومت کند و راهی در درون مشکلات خود بگشاید و بدون کارآیی از برای تعادل در فسادهایش با فاتحی چون اسکندر بجنگد و پیروز از آب درآید.

فصل پنجم

جامعه و فرهنگ هخامنشی

جامعه و فرهنگ هخامنشی در حقیقت مجموعه‌ای از جوامع و فرهنگ‌های اقوام مختلف امپراتوری بود. از این ترکیب و تلفیق مشکل بتوان عناصر ویژه پارسی و یا تحول مشخص و بارز دوره هخامنشی را تعیین کرد و لذا نمی‌توان دقیقاً کمک‌ها و همیاری ایران را در پیشبرد و بالندگی جامعه و فرهنگ خاور نزدیک بازآفرینی نمود.

۱. زبان

زبان‌های موجود در امپراتوری هخامنشی هم به شمار اقوام گوناگون آن متفاوت بود. پارسیان به زبان فارسی باستان تکلم می‌کردند که یکی از گویش‌های جنوب غربی ایران (گویش مادی از گویش شمال غربی بود) برشمرده می‌شد ولی پارسیان بیسواد بودند. هنگامی که داریوش دستور داد خطی مناسب اهداف و نیات او اختراع شود و او بتواند قدرت‌گیری خویش را در کتیبه‌های بیستون ثبت نماید، زبان آنها حالت مکتوب به خود گرفت (البته کتیبه‌های فارسی باستان به شاهان پیشین هم منتسب است و از

اختراعات دوره سرتاریخی و بخشی هم از آن دوره داریوش برشمرده می‌شود). اینکه شماری از زبان‌شناسان توانسته‌اند این کتیبه را قرائت کنند به دلیل این است که داریوش این کتیبه‌های سلطنتی را به سه زبان فارسی باستان، بابلی و عیلامی منتقل کرده است. زبان فارسی باستان زبان مکتوب کارآمدی برای امپراتوری نبوده است. به نظر می‌رسد که زبان عیلامی که بر روی الواح گلی آمده، زبان شماری از دیوانیان در فارس و طبیعتاً عیلام بوده است. اما زبان آرامی زبان بیشتر مناطق امپراتوری بوده و به احتمال زیاد در دیوان‌های سلطنتی به کار می‌رفته است. طلیعه تأثیر شدید زبان آرامی را بر زبان فارسی که به‌خصوص در زبان فارسی میانه ایام ساسانی بیشتر مشهود است، می‌توان بیشتر در کتیبه‌های سلطنتی فارس باستان در اواخر دوره هخامنشی مشاهده کرد.

۲. سازمان‌بندی جامعه

از سازمان‌بندی اجتماعی ایران در این دوره اطلاعات اندکی موجود است. این سازمان‌بندی به‌طور کلی بر شالوده فئودالیسم که بخشی از آن کارکرد اقتصادی و اجتماعی داشت، استوار شده بود. جامعه سنتی هند و ایرانی از سه طبقه جنگاوران یا اشراف، روحانیان و کشاورزان و یا دامداران تشکیل شده بود. در حد فاصل این نظام طبقاتی یک ساختار قبیله‌ای نیز بر پایه نظام پدرشاهی وجود داشت. لقب شاهنشاه این دوره که شاه ایران از آن استفاده می‌کرد نشان می‌دهد که قدرت مرکزی اقتدار خود را از طریق یک هرم قدرت اعمال می‌کرد که در لایه‌های پایین آن افراد قدرتمندی وجود داشتند که خود شاه برشمرده می‌شدند. طبقه جنگاوران به‌طور سنتی و عرفی شاه را از خاندان خاصی برمی‌گزیدند؛ شاهی که برگزیده می‌شد قداست

داشت و نوعی فره ایزدی در وجود او مترتب بود. طبیعی است که این نوع روال سازمان‌بندی و نظارت بر جامعه را تأثیرات و ضرورت‌های قدرت شاهی تغییر می‌داد چنانکه با آشنایی ایرانیان با سایر اقوام و ملل و حکومت بر آنها عقاید و یافته‌های اجتماعی و سیاسی آنها را اقتباس کرده و تحولی در نظام یاد شده پدید آوردند. با وجود این، حتی در ایام بعد شواهدی در دست است که مفاهیم اصیل سلطنت ایرانی و سازمان‌بندی اجتماعی هنوز از غایت خاصی برخوردار نبوده و از آرمان‌های فرهنگ ایرانی برشمرده می‌شده است.

۳. دین و مذهب

دین ایران در پیش از هخامنشیان و دوره هخامنشی از مسائلی است که هنوز محققان به یک نقطه نظر مشترک در آن نرسیده‌اند. هنگامی که ایرانیان وارد طلیعه دوره سرتاریخی خود شده‌اند هنوز دارای اعتقادات چندخدایی بوده‌اند و آداب و سنن مذهبی‌شان تا حدود زیادی شبیه گروه‌های دیگر هند و ایرانی و هند و اروپایی بوده است. خدایان آنها با پدیده‌های طبیعت پیوند داشت؛ و نیز کارکردهای اقتصادی، نظامی و اجتماعی و مفاهیمی تجربیدی چون عدالت و حقیقت بر آنها مترتب بود. اعمال مذهبی آنها دربردارنده قربانی کردن حیوانات، قداست آتش و نوشیدن عصاره گیاه هوما (Haoma) بود که به صورت طبیعی سکرآوری داشت.

زردشت بزرگترین پیامبر و معلم فلات ایران به احتمال زیاد در حوالی سال ۶۰۰ ق.م. در شمال شرق ایران ظاهر شد. تاریخ دینی که زردشت پدیدار ساخت حتی بغرنج‌تر و قابل بحث‌تر از تاریخ دین ایران در پیش از ایام زردشت است. هنوز خصوصياتی از اصلاحات مذهبی او موجود است.

زردشت یکی از معلمان تراز اول اخلاق ایران بود که همواره بر عملکرد راستین انسان تأکید می‌ورزید و از راست‌کرداری صحبت می‌کرد و انسان را از دروغ برحذر می‌داشت. در تعالیم او دروغ گفتن در هیأت دروغ ظاهر شده که شیوه دیوان است و این دیوان در شماری از ایزدان پیشین هند و ایرانی متبلور شده است. خدای زردشت، اهورامزداست که اسما و صفات او از ساخته‌های اوست. با اینکه دین زردشتی نخستین از نظر فنی دین توحیدی بود ولی جهان را در یک، نظام دوگانه تصویر می‌کرد چون اهورامزدا و «دروغ» مدام در نهاد انسانی در حال چالش هستند. زردشت در حقیقت اعمال مذهبی پیشین ایرانیان و اعتقادات آنها را اصلاح کرد. او در ابتدا آداب خوردن هوما را انکار نمود ولی بعدها شکل آن را بهبود بخشید؛ او بر قربانی کردن حیوانات تأکید ورزید و به تقدس آتش حرمت بیش از اندازه قائل شد. ولی آتش‌پرستی نام بی‌مسمایی بود چون زردشتیان هرگز آتش را نمی‌پرستیدند بلکه آن را نمادی از حقیقت والا می‌دانستند.

سؤال مهمی که در این میان وجود دارد این است که آیا هخامنشیان زردشتی بودند و یا تعالیم و پیام‌های زردشت را از دیدگاه خاص خود تفسیر می‌کردند؟ به احتمال زیاد کوروش کبیر و داریوش اول زردشتی بوده‌اند و خشایارشا و جانشینان او نیز یقیناً دین زردشتی داشته‌اند. چنین پاسخی ساده به این سؤال تنها زمانی میسر است که بدانیم دین زردشت بیشتر از زمان حیات زردشت به بعد دچار تحولاتی شده و اصلاحاتی در آن راه یافته و اعمال و عقاید و مذاهب اولیه خاور نزدیک که آریاها با آنها ارتباط تنگاتنگ پیدا کردند در آن تأثیر گذاشته است.

خدای هخامنشیان، خدای بزرگ اهورامزداست که امپراتوری خودشان را با کمک او به دست آورده‌اند و با کمک او به تمامی اهداف خود رسیده‌اند.

خشایارشا و جانشینان او از خدایان دیگر نیز نام می‌برند ولی اهورامزدا در صدر آنهاست. داریوش اول در کتیبه‌های خود تنها از اهورامزدا نام می‌برد. ولی مهم لحن داریوش است که درست برخلاف لحن اخلاقی زردشت است و در بعضی موارد حتی در مخالفت با جزئیات دین زردشتی قرار دارد. از یافته‌های باستان‌شناسی دوره داریوش و خشایارشا پیداست که آداب مذهبی موجود در دمسازی با دین زردشتی تکوین یافته و یا در حال تکوین است. نوشتن هوما در تخت جمشید انجام می‌گرفت ولی صحبتی از قربانی کردن حیوانات نشده است. مهمتر از همه، آتش در مذهب هخامنشی نقش محوری دارد.

ظاهراً در مبارزه کمبوجیه و داریوش با بردیای دروغین یا مغ و یا روحانی مادی مسائل مذهبی وجود داشته است. مسلماً در سرکوبی ستایشگران دائوه (Daeva) و تخریب معبد آنها در زمان خشایارشا انگیزه‌های مذهبی و سیاسی نهفته بوده است. بعید نیست بین اعضای خاندان سلطنتی هخامنشی هم در قضیه پیروی از بعضی اشکال دین زردشتی و پیروان ایرانی شکل خاصی از آن و مؤمنان اشکال کهن دین ایرانی و ادیان بیگانه که بر اثر تعالیم زردشت از بین رفته بود، اختلافاتی وجود داشته است. ولی دمسازی‌ها و درهم‌آمیزی‌های عقاید هم به احتمال زیاد رخ داده بوده است. با اینکه در زمان سلطنت اردشیر اول تقویم زردشتی به عنوان تقویم رسمی امپراتوری پذیرفته شده بود ولی در زمان اردشیر دوم میترا خدای کهن ایرانی و آناهیتا ایزدبانوی باستانی هم در کنار اهورامزدا مورد پذیرش دین درباری هخامنشی قرار گرفته بود.

بنابراین شاهان هخامنشی بنا به مفهومی زردشتی بودند ولی خود دین زردشتی این زمان به احتمال قوی آن دینی نبوده که زردشت در پی تبلیغ

آن بوده است. اینکه در خارج از قلمرو دربار، دین مردم ایران و اقوام مختلف آن چه بوده، سؤالی است که به راحتی نمی‌توان بدان پاسخ داد. می‌توان تصور کرد که هنوز آداب و اعتقادات باستانی در بین مردم رواج داشته است. مغان، روحانیان مادی، در بین مردم بیشتر از دربار نفوذ داشته‌اند و اعمال و اعتقادات مردمی از راه پیوند با اقوام و مذاهب دیگر، عمیق‌تر بوده است. بعدها دین زردشتی روزگار ساسانیان در حقیقت آمیزه‌ای از آداب و اعتقادات مردمی و مذهب دربار هخامنشیان و تعالیم خود زردشت در شکل خالص آن بوده است.

۴. هنر

هنر هخامنشیان هم نظیر دین آنها آمیزه‌ای از عناصر گوناگون بود. داریوش در صحبت از بنای کاخ خود در شوش با نوعی مباهات می‌گوید:

«چوب نوژن از کوهی به نام لبنان آورده شد... جغ از گندار آورده شد و از کرمان، زر از سپرد و از باختر (بلخ) آورده شد که اینجا کار کرده شد. کاسک کبود (لاجورد) و شنگرف از سفد آورده شد. کاسک خشین (فیروزه) از خوارزم آورده شد. نقره و آبنوس از مصر آورده شد. آرایشی که با آن دیوار نقش شد از ایونی آورده شد. عاج از اتیوپی و سند و از رخج آورده شد. حجارانی که سنگ‌ها را حجاری می‌کردند از اهالی ایونی و سارد بودند. زرگران مادی و مصری بودند. درودگران و نجاران هم ساردی و مصری بودند. آجرپزان و آجرکاران از اهالی بابل بودند. آرایندگان دیوارها از میان مادی‌ها و مصریان بودند.

هنر دوره هخامنشی یک هنر امپراتوری بود که تا بدان روزگار سابقه نداشته است. مواد و مصالح و هنرمندان را از سرتاسر ممالک تحت تابعه شاه بزرگ به کار می‌گرفتند و لذا سلائق، سبک‌ها و نقش‌مایه‌ها در هنر و معماری

این دوره چنان درهم آمیخته شد که نمادی از خود امپراتوری هخامنشی و طرز عمل و کارکرد آن گردید. با این همه، کلیتی که از این چندگونگی فراز آمد، کاملاً ایرانی بود. هخامنشیان به همان صورت که در مسائل حکومت‌های محلی و آداب و سنن آنها تسامح نشان می‌دادند، پارسیان سیاست کلی و اداره امپراتوری را از پیش می‌بردند. در هنرها نیز چنین تسامحی را اعمال می‌کردند تا آنجا که جلوه و نمود اصلی آنها، ایرانی بود. در پاسارگاد پایتخت، کوروش کبیر و کمبوجیه در فارس زادگاه بارس‌ها و در تخت جمشید، شهر مجاور آن که به دست داریوش بزرگ ساخته شد و مورد استفاده جانشیان او قرار گرفت، می‌توان در تمامی جزئیات ساخت و تزئین معماری و نقش برجسته‌ها، اصول و قواعد بیگانه را پیگیری کرد اما مفهوم، طرح‌افکنی و محصول نهایی آن کاملاً ایرانی است و نمی‌توان گفت که آفریده گروه خاصی از بیگانگان است که قرایح هنری خود را برای شاهنشاه هخامنشی به کار می‌بستند. چنین شرایطی در هنرهای صناعی هم نظیر ظروف غذاخوری فلزی، جواهرات، مهرکشی، اسلحه و تزئینات آن و سفالگری حاکم بود و ایرانیان در آنها مهارتی بسزا داشتند. گفتنی است که پارسیان با بهره‌گیری از هنرمندان بیگانه و اقوام مختلف توانستند هنری پدید آورند که بر قدرت سیاسی آنها سایه بیفکند چون خود آنها از نظر طبع هنری، خام و ناپخته بودند.

کاوش‌های اخیر در مناطق دوره سرتاریخی موارد دیگری را نیز به ثبوت رسانده است. کوروش رهبر پارسیانی بود که از نظر تمدن و مهارت فراتر از بابلی‌ها و مصریان نبودند، اما هنگامی که پاسارگاد را برای ساخت و ساز برگزید یک سنت هنری طولانی پشت سر او قرار داشت که به احتمال زیاد خاص ایران بود و از بعضی لحاظ با بسیاری از سنن هنری دم از برابری

می‌زد. کافی است به دو نمونه اشاره کنیم: یعنی سنت تالار ستوندار و طلاکاری زیبا و دلنشین. سنت تالار ستوندار در فلات ایران به سنت‌های معماری دوره مادی و طلائع نخستین هزاره پیش از میلاد تعلق داشت. طلاکاری غنی و پرمایه هخامنشی که بر طبق کتیبه‌های میخی، مادی‌ها در آن مهارت داشتند به سنتی از فلزکاری استادانه متعلق بود که منشأ آن به عصر آهن II در حسنلو و پیش از آن در مارلیک می‌رساند. تخت جمشید با پلان دقیق و مناسب و سنجیده و تزئین معماری غنی و نقش برجسته‌های پرمایه باشکوه که از ساخته‌های داریوش و خشایارشا است یکی از بزرگترین مواریت هنری دوران باستان برشمرده می‌شود.

فصل ششم

تشکیلات و دستاوردهای امپراتوری هخامنشی

در کانون امپراتوری شاه شاهان قرار داشت. در پیرامون او درباری بود مرکب از زمینداران مقتدر موروئی، فرماندهان عالی رتبه سپاه، حرمسرا، کارگزاران مذهبی و دیوانی که کل دیوان‌ها را در اختیار داشتند. این دربار بیشتر در شوش متمرکز بود اما در روزهای گرم تابستان به اکباتان (همدان) و احتمالاً در بهار به تخت جمشید در فارس و گاهی نیز به بابل نقل مکان می‌کرد. ساختار کوچکی از این دربار، شاه را در سفر به ولایات همراهی می‌کرد.

در رأس حکومت ایالات یا ساتراپی‌ها، حکام یا ساتراپ‌ها قرار داشتند که از طرف حکومت مرکزی انتخاب می‌شدند ولی آنها نیز به‌خصوص در روزهای پایانی امپراتوری شاهان فرودست موروئی برشمرده می‌شدند. در پیرامون آنها نیز درباری با الگوی دربار امپراتوری برای انجام وظایف گوناگون شکل گرفته بود و کارکنان آن را مأموران مقتدری تشکیل می‌دادند. شاه بزرگ، نظراً حق آن داشت که در امور ویالات دخالت ورزد. او در واقع آخرین محکمه در محاکم قضایی محسوب می‌شد. شاه به طور مستقیم بر نیروهای

سپاه ثابت نظارت داشت ولی با گذشت زمان، قدرت نظامی و کشوری ایالات در اختیار ساتراپ‌ها قرار گرفت. مأموران به اصطلاح چشم و گوش شاه، او را در نظارت بر ایالات کمک می‌کردند چون مخفیانه در نواحی مختلف می‌گشتند و مراتب را مستقیماً به شاه گزارش می‌دادند. اعضای ساتراپی‌ها و حد و مرز آنها گاهی تغییر می‌یافت؛ در آغاز سلطنت داریوش اول حدود ۲۰ ساتراپی وجود داشت و تعداد آنها بر اثر گذشت زمان افزایش پیدا کرد و دلیل آن هم سه جز بود: اولاً با کاهش قدرت امپراتوری ضرورت نظارت بر ساتراپی‌ها افزایش می‌یافت؛ ثانیاً ساخت فئودالی جامعه ایران نیازمند ارتباط بیشتر مردم با حکومت بود، ثالثاً بیست ساتراپی موجود وسیع‌تر از آن بود که بتوان با دقت تمام بر آنها نظارت و حکومت کرد.

سپاه عنصر مهمی در امپراتوری برشمرده می‌شد. سپاه نیز بر اثر گذشت زمان بسط و تغییر یافت. پس از کوروش کبیر سربازان قبیله‌ای ایران که بر پایه اصل سرسپردگی مردان ایران به شاه و جنگیدن در راه او شکل گرفته بودند، جای خود را به سپاهیان دادند که در ایام فعالیت‌های نظامی پا گرفته بودند. زبندگان سپاه ثابت ده‌هزار «جاودان» متشکل از مادها و پارس‌ها بودند و هزار نفر از آنها محافظ شخصی شاه محسوب می‌شدند. شخصی که بر این زبندگان نظارت داشت - مثل داریوش در زمان کمبوجیه - بر تمامی آنها نظارت می‌کرد. سپاهیان امپراتوری در ایام جنگ در کنار سپاه منظم با واحدهای ملی می‌جنگیدند و بر طبق جامه‌هایی که داشتند تجهیز می‌شدند اما معمولاً افسران پارسی بر آنها فرماندهی داشتند. گروه‌هایی از سپاهیان در مناطق استراتژیک امپراتوری اقامت دائمی داشتند و از پادگان موجود در الفانتین مصر می‌توان داوری کرد که این سپاهیان در حقیقت سپاهیان کلنی‌های نظامی بودند که در پیرامون شهرها اسکان می‌گزیدند. در سال‌های

از برآمدن عیلامیان تا برافتادن هخامنشیان / ۴۷

پسین امپراتوری هخامنشی از وجود مزدوران یونانی بارها استفاده شد و شماری از یونانیان صادقانه در قبال دریافت پول ایرانی خدمت می‌کردند. شبکه‌ای از راه‌سازی‌های سلطنتی هخامنشیان بر سهولت کار تشکیلات کشوری و لشکری و نیز تجارت عمومی و خصوصی می‌افزود. در این زمان امور ارتباطی امپراتوری بهتر از امور ارتباطی قدرت‌های پیشین خاور نزدیک بود. جاده معروف شوش به ساردیس در غرب آسیای صغیر یکی از بهترین جاده‌های ارتباطی امپراتوری برشمرده می‌شد. در تمامی فصول در آن رفت و آمد صورت می‌گرفت و تحت نظارت دولت بود. در فواصلی از این جاده ایستگاه‌های پستی ایجاد شده بود که سوارگان می‌توانستند در این ایستگاه‌ها به تعویض اسب و تعلیف آن بپردازند. سرعتی که یک پیام از دوردست‌ترین ساتراپی‌ها به دست شاه در شوش می‌رسید بسیار قابل ملاحظه بود.

به طور کلی حاکمیت ایران بر اتباع امپراتوری به‌خصوص در اوایل حکومت هخامنشیان چندان با شدت عمل همراه نبود. از سیاست‌های داهیانه کوروش و داریوش این بود که به ملل مفتوحه اجازه می‌دادند تا آداب و سنن و مذهب و شیوه‌های زندگی و حتی شکل حکومتی خاص خود را ادامه دهند. رفتار کوروش با بابلی‌ها که موجب شد او را جانشین قانونی نبونید بشناسند و رخصت او به یهودیان از برای بازگشت به وطن مألوف فلسطین و رفتار جانشینان او در پیروی از این سلوک پسندیده و رفتار کمبوجیه در مصر و پذیرش او از سوی مصریان به عنوان واضع قانونی سلسله جدید مصری و سیاست ماردانیوس در شهرهای ایونی پس از شورش این شهرها، جملگی نمونه‌هایی از سیاست یاد شده هستند. حتی در اواخر این سلسله هم عفو و بخشش اقوام سرکش و حکومت‌های متمرّد و نیز رهبران

آنها و ملاطفت با آنان بر اثر این نوع سیاست‌های مسامحه کارانه بوده است که هخامنشیان را از سایر سلسله‌ها متمایز می‌ساخت. عدول از این نوع سیاست‌ها مثل واکنش شدید خشایارشا در مقابل شورش بابل ضبط تاریخ شده است.

قانون در تشکیلات امپراتوری هخامنشی نقشی درخور داشت و داستان‌هایی از اعمال عدالت در منابع یونانی ثبت است. به‌خصوص داریوش می‌خواسته به عنوان قانون‌گذار در یادها بماند و اصلاحات قانونی یکی از ویژگی‌های بازآفرینی امپراتوری در روزگار اوست. بر طبق اسناد بابلی دو مجموعه از قوانین که احتمالاً بازتابی از دو مجموعه دربار و از برای اداره آنها بوده، در ایالات اعمال می‌شده است. یک مجموعه همان قوانین محلی بوده که بر پایه عرف و عادت و تدوین‌های محلی فراز آمده بود؛ مجموعه دیگر قوانین پارسیان و یا قوانین امپراتوری بوده که از قدرت شاه بزرگ مایه می‌گرفت. در خاور نزدیک برای نخستین بار کلمه جدیدی برای قانون پدید آمد یعنی داته (data) و این کلمه از زبان‌های سامی معمول در امپراتوری مشتق شده بود. منابع بابلی و آرامی برای عدالت پارسیان کلمه ایرانی داته-بر (data-bar) را به کار برده‌اند. این اصطلاح به احتمال زیاد قضاوت‌های محاکم امپراتوری را دربر می‌گرفته است. در پی اصلاحات قانونی، اصلاحات و یکپارچگی در ساختار مالیاتی مملکت صورت گرفت. ساختار مالیاتی امپراتوری از این اصل مایه می‌گرفت که کل سرزمین‌های مفتوحه جزو دارایی حقیقی شاه برشمرده می‌شود. بنابراین مالیات‌ها را به مقاطعه می‌دادند و پارسیان و سرزمین آنها پارس که جزو ممالک مفتوحه نبود از دادن مالیات معاف بود. هر ساتراپی ملزم بود سالانه مبلغ مشخصی را به طلا یا نقره پرداخت کند و دولت‌های دست‌نشانده هم خراج ثابتی را به

جنس پرداخت می‌کردند. باز از اسناد بابلی مدد می‌گیریم که در آنها آمده، مالیات‌های کشاورزی در ایام پیشین بدون در نظر گرفتن اوضاع و شرایط محصول و اقلیم پرداخت می‌شد و در زمان داریوش همه اراضی مساحی شدند و هر سال مالیاتی بر اساس میزان محصولات دریافت شد و این مسأله سال به سال کنترل می‌شد و بر پایه میزان کیفیت محصولات مالیات وضع می‌گردید. این امر حاکی از یک درآمد ثابت مالیاتی نمی‌تواند باشد چون مالیات‌ها بر پایه درصدی از محصولات سالانه نبوده و گاهی فرق می‌کرده، چون میزان مالیات بر پایه درصد منطقی محصولات گرفته می‌شده است.

در اقدامات هخامنشیان از برای ایجاد موازنه تولیدی بین ساختارهای اجتماعی محلی، عادات و سنن، قوانین، حکومت و درخواست‌های امپراتوری اغلب تباهی رخ می‌داد. مثلاً در برخورد با سازمان‌بندی عجیب اجتماعی و سیاسی دولت‌شهرهای یونانی، ناکامی پارسیان در ایجاد چنین موازنه‌ای آشکار بود و یکی از مشکلات روزمره و پایان‌ناپذیر آنها در ایونی محسوب می‌شد و حل آن برای پارسیان مشکل‌تر از حل جاه‌طلبی‌های سرزمین اصلی یونانیان بود. حتی ایونی‌ها از پیمان صلح شاه و یک آسیای متحد غربی تحت تشکیلات مسامحه‌کار حکومت مرکزی پارسیان بیشترین منافع و بهره را می‌گرفتند.

اقتصاد امپراتوری هخامنشی بر پایه صلح شاهانه برپا شده بود؛ هنگامی که در سده پسین سلسله هخامنشی صلح و آرامش از میان برخاست اقتصاد امپراتوری رو به تباهی رفت و اسباب انحطاط سیاسی و نظامی بعدی را فراهم ساخت. شالوده ثروت در امپراتوری هخامنشی زمین و کشاورزی بود. زمین مهمترین هدیه‌ای بود در اختیار شاه از برای آنهایی که به او خدمت می‌کردند و یا در مناصب عالی سیاسی و نظامی امپراتوری به موفقیت‌هایی

می‌رسیدند. در زمان داریوش برای اندازه‌گیری زمین از اصطلاح «کمان» استفاده می‌شد و اصلاً واحدی از زمین را دربرمی‌گرفت که برای حمایت از یک نفر کماندار کافی بود و او در قبال دریافت این زمین در سپاه به خدمت می‌پرداخت. از طرف دیگر، املاک خانوادگی عظیمی هم موجود بود که هر سال بر میزان آن افزوده می‌شد و در حقیقت دارایی موروثی برشمرده می‌شد. زمینداران آنها را به وسیله مباشران و مأموران خود اداره می‌کردند و اغلب خودشان در این املاک حضور نداشتند. ظاهراً املاک کلان فقط در اختیار ایرانیان قرار داشته ولی اقوام غیرایرانی هم می‌توانستند به ثروت و قدرت مشابهی دست یابند و این سیاست نیز باز از سیاست‌های مسامحه‌کار تشکیلات امپراتوری برشمرده می‌شده است. هخامنشیان، با سرمایه‌گذاری وجوه دولتی در امر کشاورزی و تلاش در آبرسانی و بهبود باغداری گامی مثبت در توسعه و تشویق امر کشاورزی و توسعه آن در مملکت برمی‌داشتند. از اینها گذشته، هخامنشیان برای تشویق تجارت به عنوان منبعی عمده برای ثروت امپراتوری به سرمایه‌گذاری و کوشندگی در این قلمرو می‌پرداختند. پیشتر به جاده شاهی و نظام راهداری هخامنشیان برای تشویق تجارت اشاره کردیم. چنین توجهی به تجارت دریایی هم معطوف بود. برای پیدا کردن بازارهای جدید و منابع و مواد خام جدید سفرهای اکتشافی دریایی صورت می‌گرفت. داریوش برنامه‌ای را که مصریان برای اتصال نیل به دریای احمر از طریق کانال آغاز کرده بودند به انجام رساند و بدین ترتیب با بهره‌گیری از راه‌های دریایی دریای احمر و خلیج فارس، پایانه شرقی و غربی امپراتوری هخامنشی به هم وصل شد. توسعه بنادر هم در خلیج فارس در جهت همان سیاست دریایی مورد تشویق قرار گرفت. تنظیم اوزان و مقادیر و تلاش برای رواج و بهره‌گیری از مسکوکات امپراتوری و

تنظیم نام امپراتور روی سکه‌ها، جملگی از سیاست‌هایی بود که در راه بسط و گسترش فعالیت‌های بازرگانی و اقتصادی مملکت صورت می‌گرفت. بانکداری (صرافی) نیز در اقتصاد امپراتوری نقشی بایسته داشت. اسناد از یک خانواده صراف بابلی - خاندان موراشو و پسران نیپور - در سال‌های حدود ۴۰۳ - ۴۵۵ ق.م. موجود است؛ در نظام مالیات‌گیری هم از تنزیل پول و عملکرد دلالتان استفاده می‌شد. نرخ نزول بالا بود ولی شمار استفاده‌کنندگان هم همواره رو به فزونی می‌رفت.

بر اثر گذشت زمان شمار وام‌گیرندگان افزایش یافت چون دوره پسین امپراتوری با نوعی انحطاط اقتصادی مقارنت داشت. دلیل اساسی این انحطاط اوضاع نابسامان سیاسی بود و دلایل دیگر آن را باید عوامل غیرمستقیمی چون دخالت نابخردانه حکومت در اقتصاد، وضع مالیات‌های گزاف و جابجایی پول زیاد در اقتصاد دانست. از ایالات، طلا و نقره به خزانه حکومت مرکزی سرازیر می‌شد و اندکی از آن در کارهای اقتصادی جریان پیدا می‌کرد. نتیجه این کار تورم مصیبت‌بار بود. مبالغ زیادی از پول را به مزدوران و یا به صورت رشوه به حکومت‌های خارجی می‌دادند و این امر موازنه پرداخت‌ها را درهم می‌ریخت و بر شدت تورم می‌افزود. این اوضاع و احوال از قوت و قدرت امپراتوری می‌کاست و موجبات نابسامانی سیاسی را فراهم می‌ساخت.

سرانجام باید گفت که دستاورد پارسیان هخامنشی این بود که تسامح عظیم آنها در این مکان و زمان، پایان جهان باستان و آغاز جهان جدید را در خاور نزدیک و اروپایی در پی داشت. به یک معنا می‌توان گفت که با حمله کوروش به بابل جهان باستان خاور نزدیک از نفس افتاد. بعضی هم معتقدند که مرگ جهان باستان خاور نزدیک زمانی شروع شد که اسکندر

تخت جمشید را به آتش کشید، این اختلاف نظر همچنان باقی خواهد ماند. آنچه روشن است این است که امپراتوری هخامنشی عظیم‌ترین امپراتوری زمان خودش بود و تا زمانی که روم به اوج اقتدار خود رسید همتایی نداشت و این امپراتوری در دوره اختلاط اقوام مختلف انسان‌ها و جابجایی آنها در غرب آسیا و اروپا نقشی درخور ایفا کرد. این دوره شاهد تحولات عظیم در هنرها، فلسفه، ادبیات، تاریخ‌نگاری، مذهب، اکتشافات، اقتصاد و علوم بود و این تحولات زمینه‌هایی را برای تحولات دیگر پدید آورد و دوره هلنیسم را یکی از ادوار مهم تاریخ کرد. اگر امپراتوری هخامنشی به طور مستقیم شالوده‌ای برای تمدن‌های تنگ و کمتر جاه‌طلب بابل، مصر و یونان پدید نمی‌آورد، شاید هلنیسم نمی‌توانست به مفهومی که ما می‌شناسیم تحول و توسعه یابد. پارسیان هخامنشی به یک معنا مفهومی از امپراتوری‌ای را پدیدار کردند که در سرتاسر تاریخ الگویی شد برای آنهایی که می‌خواستند چنین حکومت متمرکزی را به وجود آورند که در آن اقوام گوناگون همراه با آداب و سنن، زبان، مذهب، قانون و نظام‌های متفاوت اقتصادی مجال شکوفایی داشته باشند. امپراتوری هخامنشی در معنایی محدود که برای خود ایرانیان چندان اهمیتی ندارد، آغاز شکل‌گیری ملت ایران به عنوان یکی از اقوام محوری خاور نزدیک معاصر است.

بخش دوم

از برآمدن سلوکیان تا برافتادن پارتیان

فصل اول

اسکندر و جانشینان او

«...»

اسکندر در بین سال‌های ۳۳۶ و ۳۳۰ ق.م. فتح سرتاسر امپراتوری هخامنشی را کامل کرد. آتش‌سوزی تخت‌جمشید در سال ۳۳۰ ق.م. به دست اسکندر در حقیقت نمادی از اختتام نظم کهن و ورود تمدن یونان به غرب آسیا بود. شمار زیادی از یونانیان و سربازان مقدونی در بین‌النهرین و ایران اسکان گزیدند. اسکندر ازدواج‌های بین اقوام را تشویق می‌کرد و فرهنگ یونانی را رواج می‌داد اما در جای خود بخش اعظم ساختار دیوانی هخامنشی را اقتباس کرد و عناصر شرقی و نهادهای سیاسی یونانی را درهم آمیخت.

اسکندر جانشینی نداشت. مرگ او در سال ۳۲۳ ق.م. علامت خطری برای آغاز دوره‌ای از جنگ‌های خانگی بین فرماندهان نظامی او بر سر تسلط بر امپراتوری عظیم وی بود. سلوکوس اول نیکتار در اواخر سده چهارم پیش از میلاد سلطه خود را بر بخش اعظم قلمرو اسکندر که شامل امپراتوری هخامنشی بود برقرار کرد.

سلوکوس همراه فرزندش آنتیوخوس اول (Antiochus) قدرت را در دست گرفتند و از دو پایتخت حکومت راندند: انطاکیه در نزدیکی رود آرون‌تس در

سوریه و سلوکیه در نزدیکی رود دجله در بابل،
بخش اعظم آسیا - از دریای اژه تا سند و پنجاب - متعلق به این قلمرو
وسیع بود و جمعیت و اقوام گوناگون این امپراتوری دارای چندین شهر
متمرکز یونانی در یونان و آسیای صغیر بودند.

۱. اشراف و ایلات

اسکندر در زمان ختم فتوحات شرق، ایران و در لحظه‌ای که خود را
آماده فتح هند می‌کرد با دو عامل انسانی روبرو شد که اهمیت مهمی برای
آینده امپراتوری او داشت. نخستین عامل اشرافیت مقتدر محلی این بخش
از امپراتوری هخامنشی بود که املاک وسیعی در اختیار و بر بیشتر جمعیت
منطقه استیلا داشت، دومین عامل جمعیت کوچنده‌ای بودند که در طول
قرن‌ها به موازات مرزهای شمالی و شمال شرقی ایران رفت و آمد داشتند.
به نظر می‌رسد که اسکندر اشراف شرق ایران را مورد عنایت خود
قرار داده است؛ او در دو سال از جنگ‌های خود در شمال شرق ایران با این
گروه از اشراف آشنا شد. اسکندر که به ارزش و اهمیت بهره‌گیری از وجود
این گروه برای آینده امپراتوری خود پی برده بود، مجلسی از اشراف و اعیان
بلخ تشکیل داد. او دستور داد که سی‌هزار تن از جوانان شرق ایران انتخاب
شوند تا با انضباط نظامی مقدونی تربیت نظامی ببینند. او به اهمیت و ارزش
سواره‌نظام چابک‌دست ایران که مسلح به کمان بودند پی برده بود از این‌رو
دستور داد از آنها برای لشکرکشی به هند استفاده شود. سرانجام اسکندر، با
رکسانای سفدی دختر یکی از رؤسای سرزمین‌های مفتوحه ازدواج کرد و
بدین ترتیب وحدت دو قوم را اعلام داشت.

اما اسکندر نمی‌دانست برای استیلای بر این سرزمین‌های وسیع

موازین دیگری هم وجود دارد. او چندین شهر ایجاد و یا شهرهای پیشین را بازسازی کرد. شماری از این شهرها به موازات مرزهای شمال شرقی برای حفاظت ساخته شدند. تقریباً نیمی از این شهرها در «ساتراپی‌های شرقی مرتفع» قرار داشتند. چندی برنیامد که سلوکیان این سیاست اسکندر را وا گذاشتند چون طراحی شهری آنها بیشتر در متصرفات غربی متمرکز شده بود.

سلوکیان برخلاف اسکندر که تصور می‌کرد ارتباط با اشراف شرق ایران اهمیتی درخور دارد نتوانستند این سیاست را حفظ کنند و گسترش دهند. این کاستی که بر اثر سیاست‌های «مقدونی دوستی» سلوکیان بود، یکی از مهمترین عوامل انحطاط امپراتوری آنها گردید.

دومین عامل انسانی ایلاتی بودند که در مناطق عظیمی از مرزهای شمالی ایران زندگی می‌کردند. آنها همواره با جمعیت یکجانشین در ستیز بودند ولی در شرایط ضروری هم با آنها متحد نمی‌شدند. هنگامی که اسکندر به سواحل رود سیحون رسید در حقیقت به مرز جهان «متمدن» گام گذاشت، در آن سوی این جهان استپ‌های اوراسی کشیده شده بود. کونتوس کورتیوس (Quintus Curtius) مورخ رومی ملاقات اسکندر را با هیأتی از سکاها گزارش کرده که به او هشدار داده‌اند. آنها به اسکندر گفتند:

«اگر تا نای [احتمالاً سیحون] را گذر کنی وارد سرزمین سکاها خواهی شد. تو هرگز به سکاها دست پیدا نخواهی کرد. فقر و عسرت ما کارآمدتر از سپاه تو عمل خواهد کرد چون کاری جز غارت اقوام نداریم. درست در زمانی که ما را بسیار دورتر از خود احساس می‌کنی، دردل اردوگاه تو خواهیم بود. ما با فن جنگ و گریز آشنا هستیم می‌دانیم کی تعقیب کنیم و کی فرار [همین نکته یادآور شیوه جنگی پارتیان است]. ما در پی بیابان‌های کاملاً خالی از فرهنگ انسانی هستیم نه شهرها و سرزمین‌های آباد و ثروتمند.»

این عبارات در حقیقت نشان‌دهنده دستاورد جهان و دنیای ایلات بود و اینکه چه چیزی می‌توانستند برای امپراتوری‌ای که فرسنگ‌های طولانی از شرق به غرب کشیده شده بود، به ارمغان بیاورند. جمعیت غیر ایلی منطقه از خطر آنها کاملاً آگاه بودند. اسکندر تنها کسی نبود که با ایلات شمشیر در شمشیر شده بود. پیش از او کوروش موسس سلسله هخامنشی در جنگ با آنها جان خود را از دست داده بود و داریوش که تصور می‌کرد می‌تواند آنها را در جنوب روسیه زمین‌گیر کند در لشکرکشی علیه سکاهای سواحل دریای سیاه متحمل شکست سختی شد.

اگر ایلات و اشراف شرق ایران دو عامل مهم در انحطاط سلطنت سلوکیان بودند و اگر وقایع مرتبط با آنها از عوامل سقوط دولت آنها برشمرده می‌شد، ولی این دو عامل در انحطاط امپراتوری پارتی چندان کارایی نداشت. قدرت پارتیان به وسیله اشرافیتی به تحلیل رفت که از تسلیم در مقابل خواسته امپراتوری امتناع ورزیدند و یا وفاداری خود را به ساخت سیاسی آنها قطع کردند.

در این زمان، همسایگان سرکش امپراتوری پارتی در شمال و شمال شرق ایران به بهای جان چند تن از شاهان پارتی، سلطنت آنها را تضعیف کردند و عنصر دیگری بر دسایس بی‌شمار مدعیان قدرت در جریان قدرت پانصد ساله پارتیان افزودند.

۲. سلوکیان

سلوکوس اول در تلاش برای کسب قدرت پس از مرگ اسکندر، توانست سرتاسر بخش شرقی امپراتوری او را به دست آورد. اما پیش از اینکه او سلطه خود را بر این مناطق تحکیم کند ایالات شرقی مرزهای هند سر به

از برآمدن سلوکیان تا برافتادن پارتیان / ۵۹

شورش برداشتند. سلوکوس از حدود سال ۳۰۴ ق.م. به بعد به ناگزیر این مناطق را در اختیار چاندرا گوپتاموریا موسس امپراتوری موریای هند گذاشت. این قضیه برای سلوکیان ضربه مهلکی بود چون آنها نه تنها مناطق متصرفه اسکندر را در هند از دست دادند بلکه مناطق مرزی غرب سند نیز از اختیار آنها خارج شد. سلوکوس به جبران این مافات ۵۰۰ عراده فیل دریافت کرد که آنها را با خود به سوریه برد. از این زمان به بعد، غرب در اختیار سلوکوس قرار گرفت و سیاست او در شرق نیز اعمال شد. بی اعتنائی سلوکیان نسبت به امور ایالات شرقی باعث شد که کلنی‌های یونانی این مناطق دوردست که بسیار دور از زادگاه اصلی خود بودند، از یونان دور افتند از این رو برگرداندن استقلال داخلی شان بسیار دور از ذهن بود.

چندی برنیامد که در دهه ۸۰ - ۲۹۰ ق.م. تهاجمات ایلات و چادرنشینان آسیب زیادی به دو ایالت شرقی مارگیانا و آریا وارد ساخت. اما به هر حال این تهاجمات جلو بر شد و چادرنشینان به آنسوی سیحون عقب نشستند. دموداماس (Demodamas) فرمانده نظامی دو شاه نخستین سلوکیان، از رودخانه گذشت و حتی به نام آپولو جد اعلای این سلسله قربانگاه‌هایی ایجاد کرد. آنتیوخوس اول، اسکندریه مارگیانا و هراکلی آریا را که به وسیله اسکندر ساخته شده بودند، با ناوهای انطاکیه و آخایی (Achaia) و نیز دیواری به طول تقریبی صدمایل (۱۶۰ کیلومتر) برای حفظ مرو در مقابل تهاجمات بعدی و تهدیدات احتمالی ایجاد کرد. به پاتروکلس (Patrocles) نیز سفارش شد تا در دریای خزر دست به یک سفر اکتشافی بزند.

سلوکوس اول و جانشینان او در پی آن بودند که آسیا را هلنی زده کنند و یونانیان و مقدونیان را نژاد برتر آن سازند و پیشگامان تمدن برتر گردند. شبکه‌ای از شهرها و کلنی‌های نظامی برای تثبیت دولتی که ساکنان آن

آسیایی باشند، برپا شد. زبان یونانی به خصوص در بین خانواده‌هایی که با یونانیان عقد ازدواج بسته بودند و نیز از طریق بازرگانی تأثیری عمیق به جا گذاشت. اما پس از سده دوم پیش از میلاد و مهاجرت تدریجی یونانیان و مقدونیان، زبان یونانی قوت خود را از دست داد و عناصر محلی به جای آن نشست.

مردم ایران به خصوص لایه‌های فرادست جامعه چیزی از هلنیسم اقتباس نکردند بلکه تحت تأثیر صور و اشکال ظاهری آن قرار گرفتند. حتی به نظر می‌رسد که ایرانیانی که در شهرهایی چون سلوکیه و شوش می‌زیستند عمیقانه تحت تأثیر عقاید یونانی قرار نگرفتند و طرفی از آن نبستند.

۳. مهاجرت اقوام آریایی

پیروزی‌های اسکندر یونانیان را تا مرزهای جهان شناخته شده رساند. اما در کمتر از یک سده پس از مرگ اسکندر، حرکت عظیمی شروع شد که سبب آن اقوام ایران زمین بودند. سرمتی‌ها (Sarmatians) از سده سوم پیش از میلاد به بعد در حرکت به سوی غرب در سواحل شمالی دریای سیاه اسکان گزیدند. آنها درحالی که وابستگان نزدیکشان اسکیت‌ها (Scythians = سکاها) راه مخالف آنها را در پیش گرفته بودند، شهرهای یونانی سواحل دریای سیاه را «سرمتی‌زده» کردند. در اواخر سده سوم پیش از میلاد مهاجرت طولانی قوم یوه - چیه (Yueh-chih) از ترکستان شروع شد و اینها یکی از اقوام ایرانی (آریایی) بودند که حدود سال ۱۳۰ ق.م. به باکتریا (بلخ) هجوم آوردند و به قلمرو سلطنتی یونانی - باکتریا پایان بخشیدند. (آنها در نخستین سده پیش از میلاد امپراتوری کوشان (کوشانا) را ایجاد کردند که از افغانستان تا گنگ و از ترکستان اوراسی تا دره‌های سند کشیده شده بود)

از برآمدن سلوکیان تا برافتادن پارتیان / ۶۱

سرانجام در اواسط سده سوم پیش از میلاد قوم پارنی (Parni) یکی از اقوام چادرنشین و یا نیمه چادرنشین حدفاصل این دو حرکت عظیم را در مرزهای ایران در پیش گرفتند و ساتراپ پارتی سلوکیان را متصرف شده و سلطنت پارتیان را پدید آوردند. پدیداری دولت پارتی با هدف احیای امپراتوری هخامنشی به مدت حدود پانصد سال، با گسترش روم مقارنت داشت و در خلال سه سده پیش از میلاد و دو سده پس از آن نقشی درخور در سرنوشت جهان آن روزگار ایفا کرد.

۴. شورش ساتراپ‌های بلندپایه

امپراتوری سلوکیان همچون امپراتوری هخامنشی پیش از آنها را شورش ساتراپی‌ها تکان داد. وضعیت نامساعد غرب و مشکلات ناگوار شرق سلطنت سلوکیان را درهم ریخت و موجبات ضعف سلطنت مقدونی را فراهم ساخت. به‌خصوص از دست رفتن متصرفات شرقی این سلسله در ربع سوم سده سوم پیش از میلاد ضربات مهلک بر آن وارد آورد. اندراگوراس (Andragoras) ساتراپ پارت در حدود سال ۲۴۵ پیش از میلاد شورید؛ دیودوتوس (Diodotus) ساتراپ یونانی باکتری نیز در سال ۲۴۵ ق.م. طغیان کرد. یک سال بعد پارنی با رهبری رئیس‌شان ارشک (Arsaces) به پارت هجوم آورد.

پارت (پارتیا) نخستین ساتراپ بود که از بدنه امپراتوری سلوکی جدا شد درست مثل زمانی که در ایام جلوس داریوش بزرگ اتفاق افتاده بود. اندراگوراس با اینکه خود را شاه ننمید ولی با ضرب سکه استقلال خود را اعلام کرد. در این زمان پارت یکی از ساتراپی‌های بلندپایه فقیر بود. این اعلام استقلال می‌باید عجیب بوده باشد چون پارت در آن روزگار بین کوه‌ها و

کویر بزرگ محصور شده بود و بدون منابع کشاورزی بود و حتی جاده ابریشم هم در صدمایلی آن قرار داشت. اما ظاهراً عوارضی که کاروان‌ها می‌پرداخته‌اند درآمد قابل اعتنایی بوده است.

درک استقلال دیودوتوس راحت‌تر است چون باکتریا سرزمین وسیعی با «هزاران شهر» بود و در کنار راه‌های چین و هند قرار داشت و در بردارنده اراضی زراعی وسیعی بود. دولت یونانی - بلخی که دیودوتوس برپا داشته بود به سرعت رو به توسعه گذاشت و سغدیانا و آریا را نیز دربر گرفت و به طرف غرب و جنوب شرق بسط یافت.

دیودوتوس و جانشینان او در این ساتراپی دورافتاده از غرب، به تدریج آداب و سنن و سبک زندگی اتباع خود را پذیرفتند. هرچه این پیوندها بیشتر می‌شد وفاداری به باکتریا افزایش می‌یافت. اعتقاد بر این است که جدایی دیودوتوس از سلوکیان، در یک مدت طولانی و دراز آهنگ، تحقق سرنوشت ملی و استقلال بلخی‌ها و سغدیها بوده و این دو ساتراپی را به صورت نمونه‌ای درآورده که برای مناطق و استقلال خویش کوشیده‌اند. این دولت به مدت بیش از یک سده (۱۳۰ - ۲۳۰ ق.م) مرزها را در اختیار داشت و در مقابل نفوذ صحراگردان سدی ایجاد کرده بود.

فصل دوم

ظهور پارتیان

۱. هجوم پارنی

ارشک رئیس قبیله پارنی که عضوی از اتحادیه ایلی داهای (Dahae) بوده از سال ۲۴۷ ق.م، سالی که تاریخ پارتیان شروع می‌شود، در مقابل سلوکیان دست به مقاومت زد. البته این بدان معنی نیست که ارشک در سال ۲۴۷ ق.م. به تخت سلطنت جلوس کرد. سلسله‌های دیگر ایرانی هم آغاز دوره خودشان را از زمانی محاسبه می‌کردند که برای کسب قدرت قیام کرده بودند نه زمان تاجگذاری نخستین شاه آنها.

قبایل «داهو - پارنو - پارتی» روسای خود را برای جنگ و شاهزادگان خود را برای صلح از میان نزدیکترین محفل خاندان شاهی انتخاب می‌کردند. پارتیان به تربیت و پرورش اسبان، سواره‌نظام سلحشور و کمانداران چیره‌دست شهره بودند. اسکندر در لشکرکشی به بلخ با آنها روبرو شد و نویسندگان یونانی از شهامت و چابک‌سواری آنها یاد کرده‌اند. آنها قومی بودند که سنت‌های سازمان‌بندی پدرشاهی قبیله‌ای را شیوه زندگی خود کرده بودند. قبیله پارنی با رهبری ارشک ساتراپ پارتیا را پس از فرو کوبیدن

اندراگوراس متصرف شد؛ چندی برنیامد که ساتراپ‌های مجاور یعنی هیرکانیا نیز بدان ملحق شد و دامنه آن تا دریای خزر رسید. خود ارشک در شهر اساک (Asaak) تاجگذاری کرد و قبیله او نام پارتی یافت که معنی «تبعیدی» می‌داد. زبان آنها شبیه زبان سکاها (اسکیت‌ها) و مادها بود. سلسله‌ای که این قوم ایجاد کردند هرگز پیوندهایش را با قوم خود نبرید و کمتر شاه اشکانی را در تاریخ می‌بینیم که در زمان احساس خطر به قوم و قبیله خود روی نیاورده باشد.

۲. شکل‌گیری دولت پارت

دو پادشاهی جدید یعنی پادشاهی ارشک اول پارتی و پادشاهی یونانی - بلخی دیودوتوس به طور همزمان پدیدار شدند و ارتباط نزدیک با هم داشتند؛ ولی بین آنها اختلافات عمده‌ای رخ داد. انگیزه اصلی ورای شورش باکتریا ارتباط (و یا حتی همکاری) بین اشرافیت محلی (مالکان عمده‌ای که بر کل جمعیت محل سلطه داشتند) و جامعه محلی یونانی بود. هر دو گروه، با سلطه مقدونیان که نماینده آنها سلوکیان بودند به مخالفت برخاستند.

به نظر می‌رسد که ایجاد پادشاهی پارت متفاوت بوده است. این پادشاهی بیشتر بر رابطه بین ساکنان پارتیا و قبایل مجاور بیرون مرزهای این ساتراپ (یک توده قومی، نیمی چادرنشین و نیمی یکجانشین و ساکن در شمال ایران) استوار بود. موفقیت ارشک و مردان او برپایه قدرت، روح جمعی آنها و ضعف دشمنانشان بود. عناصر یونانی موجود در پارتیا نقش مشابه نقش همتایانشان در باکتریا نداشتند. در حقیقت پارتیان، دست‌کم در ابتدا، دشمن جمعیت یونانی محل بودند. آنها در ایام جنگ با آنتیوخوس سوم شاه سلوکی، تمامی ساکنان یونانی شهر سیرینکس (Syrinx) هیرکانیا را

قتل عام کردند.

الف - ارشک: چنین می‌نماید که ارشک در بین قبایل از شهرتی بایسته برخوردار بوده است. نام او با نام شاهان بعدی این سلسله پیوند خورد. شاهانی که دولت چهارصد و پنجاه ساله پارتی را سامان بخشیدند. تصویر چهره ارشک درست در پایان این دوره در پشت سکه‌های پارتیان نقش بسته است.

گسیختگی ارتباط بین پایتخت‌های سلوکیان و شرق اسباب پیروزی‌های ارشک را فراهم ساخت و برای دیودوتوس مشکلاتی پدید آورد. به نظر می‌رسد که ارشک همکاری با سلوکوس دوم را در خلال لشکرکشی او علیه پارتیان پذیرفته باشد. مرگ دیودوتوس (حدود ۲۳۴ ق.م.) و جانشینی فرزند او دیودوتوس دوم اوضاع را به هم ریخت چون شاهزاده جوان سیاست پدر را وا گذاشت و به ارشک پیوست. سلوکوس در سال ۲۳۲ ق.م. یا ۲۳۱ ق.م. برای خواباندن شورش وارد شرق شد. ارشک که روابط نزدیکی با قبایل شمال داشت در رویارویی با سلوکوس احساس ضعف کرد و به سرزمین آپاسیاکای (Apasiacae) یا «سکاهای آبها» گریخت. سلوکوس دوم در صدد گذشتن از سیحون برآمد ولی با تحمل تلفات سنگین از چادرنشینان و پس از اینکه اخبار هشداردهنده‌ای از غرب شنید تصمیم گرفت به سوریه برگردد. او با ارشک پیمان صلح بست و ارشک نیز حکومت او را به رسمیت شناخت. ارشک از این زمان به بعد سیاست خود را تغییر داد؛ او دیگر به صورت رئیس یک قبیله عمل نکرد بلکه خود را به عنوان رئیس دولتی اعلام نمود که شایستگی جانشینی سلوکیان را دارد. او با اینکه مالک‌الرقابی سلوکیان را پذیرفته بود، بر تخت شاهی جلوس کرد؛ او علاوه بر شهرهای اساک و دارا (Dara) (دو قلعه مستحکم و غیرقابل نفوذ) شهر نسا را نیز بنیان گذاشت که

در آنها نیز به خاک سپرده شد - شهرهای جدیدالتأسیس را مسمی به نام شاهان و یا سلسله می‌کردند. به نظر می‌رسد که ارشک حقوق یونانیان و مقدونیان این شهرها را نقض کرده باشد چون از آنها امید یاری داشته است. او از همان ابتدا ضمن اینکه استقلال شهرها را حفظ می‌کرد برای تداوم انقیاد آنها دست به تبلیغات هم می‌زد. او پایتخت خود را هکاتومپولیس در جاده ابریشم قرار داد. مرگ او بین سال‌های ۲۱۷ و ۲۱۱ ق.م. رخ داد.

ب - اردوان: جانشین ارشک، اردوان اول (معروف به ارشک دوم، سلطنت در حدود ۲۱۱-۱۹۱ ق.م.) کار تحکیم و تثبیت دولت پارتی را ادامه داد. اردوان متصرفات خود را پس از تحکیم در هیرکانیا و پارتیا به طرف ماد کشاند. اما وقایع پادشاهی مجاور یونانی - بلخی به ضرر او تمام شد: دیودوتوس دوم سلطنت خود را از دست داد و دلیل آنهم اتهام خیانت به هلنیسم به سبب اتحاد با چادرنشینان اعلام گشت. هنگامی که سپاه سوری آنتیوخوس سوم وارد هیرکانیا شد سلطنت او به اوتیدموس (Euthydemus) منتقل گردید.

موج شورش ساتراپ‌های شرقی که وحدت دولت را از هم پاشید غرب ایران را نیز تحت تأثیر قرار داد. شروع سلطنت آنتیوخوس سوم جوان (۱۸۷ - ۲۲۳ ق.م.) معروف به کبیر نارضایتی مولون (Molon) و برادرش اسکندر و ساتراپی‌های ماد و پرسیس را در پی داشت. آنتیوخوس سوم برای برگرداندن اوضاع پیشین ساتراپی‌ها دست به اقدامی نزد (تا سال ۲۱۲ ق.م.) - این برنامه، برنامه پدرش بود و هرگز جامه عمل نپوشید.

باید پذیرفت که حکومت آنتیوخوس سوم در این روزگار در شرق فراتر از ماد، پرسیس، سوزیانا و کرمانیا نمی‌رفت. عملیات او علیه اردوان موفقیت‌آمیز بود. او هکاتومپولیس را گرفت و کوه‌های جداکننده پارتیا را

درنوردید و مناطق مختلف را اشغال کرد. اردوان به‌رغم مقاومت جانانه گریخت و همچون پدرش ارشک اول در سرزمین متحد آنها آپاسیاکای پناه گرفت. ولی درگیری بین سلوکیان و پارتیان با پیمان صلحی خاتمه یافت نظیر آنچه در روزگار سلوکوس دوم رخ داده بود. لشکرکشی علیه پادشاهی بلخی اوتیدموس انتظار آنتیوخوس سوم را می‌کشید. او ترجیح داد با اردوان کنار بیاید و در قبال کمک سربازان پارتی حکومت آنها را به رسمیت بشناسد. بدین ترتیب خیال شاه سلوکی از پشت جبهه آسوده شد ولی مقدونیان دو ایالت را به اردوان واگذار کردند.

لشکرکشی آنتیوخوس به بلخ با مقاومت شدید سواره‌نظام آنها و محاصره باکترا (Bactra) و به مدت دو سال پایتخت (۲۰۷ - ۲۰۸ ق.م) مواجه شد. در اینجا نیز شاه سلوکی به ناگزیر با اوتیدموس که نظیر اردوان لقب شاه گرفت، پیمان صلح بست. دمتریوس فرزند اوتیدموس با دختر آنتیوخوس کبیر ازدواج کرد و بدین ترتیب اعتبار سیاسی خویش را حفظ کرد.

آنتیوخوس درحالی که فیل و سیورسات دیگر برای سپاه خود در باکتريا به دست آورده بود در هندوکش تا دره کابل پیشروی کرد و در آنجا با سُفاگاسنوس (Sophagasenos) شاه هند پیمان صلح بست و فیلان زیادی به دست آورد و از جنوب ایران بازگشت. نتایج این لشکرکشی طولانی وی مبهم است. آنتیوخوس سلطنت‌های پارتیان و اوتیدموس را که فراتر از ساتراپی‌های دیگر نبودند به رسمیت شناخت. این کشمکش‌ها، دو پادشاهی یاد شده را ضعیف کرده بود اما پس از تثبیت اقتدار و موقعیت آنها، هر دو شروع به تقویت و غنی‌سازی منابع مادی و نظامی خود کردند.

ج - فرهاد اول: درباره سلطنت پریاپاتیوس (Priapatius) به عنوان جانشین اردوان که نامش در اسناد مکشوفه نسا آمده است، اطلاعاتی در

دست نیست. به نظر می‌رسد که دولت جوان پارتی در زمان فرزند او فرهاد اول (حدود ۱۷۱ - ۱۷۶ ق.م) به قدری قدرتمند شد که باز به فکر بسط متصرفات خود افتاد. او به ماد حمله برد و در فتح قبیله ماردی (Mardi) در نزدیکی دریای خزر موفق بود و خط دفاعی «دروازه‌های کاسپین» را برقرار کرد که نقطه استراتژیک مهمی برای رخنه در متصرفات فرهاد برشمرده می‌شد. او سنت قبیلگی را نادیده گرفت و به جای فرزند ارشد به عنوان جانشین و ولیعهد، برادرش مهرداد را جانشین خود اعلام کرد. البته انتخاب فرهاد اصلاً اشتباه نبود.

فصل سوم

دوره یونان دوستی (۱۷۱ ق.م - ۱۰ م.)

جلوس مهرداد اول به تخت سلطنت دوره جدیدی در تاریخ پارتیان گشود که مورخان آن را دوره «یونان دوستی» نامیده‌اند و از جلوس این شاه پارتی (۱۷۱ ق.م) تا حدود ۱۰ میلادی ادامه یافت. از ویژگی‌های این دوره تأثیر شدید فرهنگ هلنی در بهره‌گیری از زبان یونانی و به ویژه در هنرها بود و البته سنت‌های ملی هم کاملاً در کار بود.

۱. مهرداد اول

توسعه و رشد قدرت پارتیان در زمینه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی در دوره مهرداد اول به وقوع پیوست. مهرداد در رأس سپاهی به پادشاهی یونانی - بلخی که دوره‌ای از ضعف را می‌گذرانید، هجوم برد؛ او سپس رو به غرب آورد و استقلال خود را از سلوکیان اعلام داشت. مهرداد برای نشان دادن استقلال کامل خود که نخستین شاه پارتی در این مورد بود، شروع به ضرب سکه با تصویر خویش همراه با تاج شاهی همچون سلوکیان نمود. بر پشت سکه‌ها هم تصویر ارشک جد اعلای اشکانیان، نشسته بر امفالوس

(مذبح نیمکره‌ای) همراه با کمانی در دست، در تقلید از سکه‌های سلوکی که آپولو را با همان هیات به عنوان جد اعلای سلوکیان نشان می‌داد، نقش خورده بود.

عکس‌العمل آنتیوخوس چهارم اپیفانس در مقابل این عمل مهرداد با مرگ آنتیوخوس در گابای (Gabae) - احتمالاً اصفهان کنونی - خاتمه یافت. مرگ او تحول عظیمی در پادشاهی سلوکیان پدید آورد و آن را به چند دولت کوچک تبدیل کرد. در اواخر سال ۱۶۰ ق.م. بیشتر ساتراپی‌های بلندپایه و ساتراپی‌های شرقی از سلوکیان جدا شدند. قدرتی که توانست آنها را تحت یک قدرت یعنی پارتیان متحد سازد قدرت مهرداد اول بود که از این زمان به بعد حملات خود را شروع کرده بود. او در سال ۱۵۵ ق.م. ماد را تسخیر کرد و راه بین‌النهرین را گشود. مهرداد در سال‌های ۱۴۷ - ۱۴۸ ق.م. وارد اکباتانا شد و آنجا را تختگاه خود قرار داد. شهر راگا - ری کنونی - را بازسازی کرد و بدان اسم شاهانه آرساسیا (Arsacia) نهاد. مهرداد در سال ۱۴۱ ق.م. سلوکیه را در ساحل دجله گرفت و پادشاهی شاه بابل را به رسمیت شناخت. نیروهای اوسوزیانا و عیلام را نیز متصرف شدند (پس از سال ۱۳۹ ق.م.) در همان سال (۱۴۱ ق.م.) ناگزیر شد هیرکانیا را به قصد متصرفات شرقی ترک گوید چون با خطر هجوم ایلات مواجه شده بود. مهرداد بقیه ایام سلطنت خود را در آنجا گذراند.

دمتریوس دوم که از گرفتاری‌های مهرداد در شرق آگاه شده بود سعی کرد اوضاع را برگرداند و بین‌النهرین را بگیرد ولی پس از موفقیت‌هایی شکست خورد و اسیر گشت (۱۳۹ ق.م.) او را به هیرکانیا فرستادند و وی در آنجا با دختر مهرداد ازدواج کرد و این پیوند خاندان مهرداد را با خاندان سلوکوس پیوند داد. سپاهیان دمتریوس مرکب از سربازان یونانی - بلخی و

الیمائی (بخشی از مناطق مرکزی ایران) و نیز پرسپسی‌ها یا پارسیان بودند که به سبب همکاری با مقدونیان، با پارتیان دم از مخالف می‌زدند و آنها را بیگانه و فاتح برمی‌شمردند. ایران در زمان پارتیان تبدیل به یک امپراتوری - نه یک ملت - گردید.

۲. فرهاد دوم

فرهاد دوم همچون پدرش مهرداد اول، چندی را در ایالات شرقی گذراند. او آخرین حمله مقدونیان را برای جلوگیری از پیشرفت پارتیان درهم شکست. برادر دمتریوس دوم به نام آنتیوخوس هفتم سادتس (Sidetes) چون برادر خود را اسیر پارتیان دید سپاهی عظیم فراز آورد که باز دربردارنده سربازان پارسی و الیمائی بود. تعداد و تجهیز آنها برای مورخان معاصر هم بسیار چشمگیر بود، چون گزارش کرده‌اند که حتی سربازان عادی هم کفش‌هایی با بندهای طلایی داشته‌اند. با اینکه فرهاد در چند جنگ عقب نشست اما سرانجام جنگ به نفع او تمام شد. آنتیوخوس با شروع زمستان سربازان خود را در چند نقطه متمرکز کرد. سربازان سوری شروع به تعدی نسبت به جان و مال جمعیت محل کردند و آنها به ناچار سر به شورش برداشتند. آنتیوخوس کشته شد و فرزند او نیز اسیر گشت (۱۲۹ ق.م) فرهاد با بهره‌گیری از وفاداری مادها که احساسات آنها درست در نقطه مقابل پارسیان بود، توانست پیروز از آب درآید. سال ۱۲۹ ق.م نقطه عطفی در تاریخ بین‌النهرین شرقی محسوب می‌شود: در این سال سلطه یونانی - مقدونی که به مدت ۴۶ سال ادامه داشت، خاتمه یافت.

به نظر می‌رسد که جاده تدارکاتی غرب به سوی فرهاد گشوده شده است ولی گاهی ایلات او را از پیشروی باز می‌داشتند، او که در جنگ علیه

آنتیوخوس هفتم تضعیف شده بود. در شمال مرزهای خویش قبایل سکایی را به کمک فراخواند و در قبال این کار مستمری بدانها تعیین کرد. البته سپاهیان کمکی دیر رسیدند؛ او سکاها را برگرداند و آنها هم سرزمینهای مختلف را به باد تاراج دادند. اردوان دوم (حدود ۱۲۴ - ۱۲۸ ق.م) جانشین و برادرزاده او نیز چنین سرنوشتی یافت. او سکاها را با مشکلات زیاد به طرف درانگیانا عقب راند که از این زمان به بعد این منطقه نام سیستان (سکستان) به خود گرفت. شاخه دیگری از این قبایل جیحون را درنوردیدند و به عمر پادشاهی یونانی - بلخی خاتمه دادند و پادشاهی قدرتمند کوشان دگرباره جانی گرفت و احیا شد.

دومین مرحله از دوره یونان دوستی از ربع نخست سده دوم و تا حدود سی پیش از میلاد ادامه یافت و در این دوره پارتیان به اوج قدرت خود رسیدند و متصرفات خود را تا اقصی نقاط جهان آن روزگار گشاندند.

۳. مهرداد دوم

سلطنت مهرداد دوم فصل درخشانی از تاریخ پارتیان را به خود اختصاص داده است. در این زمان به جاه طلبیهای هیمروس (Himerus) فرزند اردوان که از سوی پدر حاکم بین النهرین شده بود پایان داده شد و هیسپائوسنیس (Hispaosines) شاه خاراسن (characene) نیز که متصرفاتش را تا شمال بسط داده بود، تسلیم شد. در شرق هم سکاها در حال حرکت بودند - چندی بعد در آنجا دولتی مستقل ایجاد کردند که رو به سوی شرق ایران و هند در حال گسترش بود. در این منطقه در نخستین سده پیش از میلاد دو سلسله هندو سکایی و هندوپارتی سلطنت می کردند و روابط نزدیکی با اشکانیان داشتند. هر دو سلسله، چندی بعد، در دل امپراتوری

کوشان مستحیل شدند.

مهرداد دوم در مرزهای شرقی، مارگیانا و آریا را ضمیمه متصرفات خود کرد. به محض اینکه نظم و سامان به مناطق شرقی برگشت، مهرداد رو به سوی غرب آورد؛ اوتیگران کبیر را بر سلطنت ارمنستان نشانده و سلطه او را بر پادشاهی ارمنستان و شرق آسیای صغیر بسط داد و بر آخرین اعضای خاندان سلوکی فشار وارد آورد. از میان آنها دمتریوس سوم یکی از مدعیان سلطنت اسیر و زندانی شد. برخورد با امپراتوری روم که پیشتر «ایالت آسیا» را در آسیای صغیر پدید آورده بود ناگزیرانه شد و در سال ۹۲ ق.م. این برخورد در بین سولا فرمانده رومی و اوروباز (Orobaze) سفیر ایران در فرات رخ داد. مهرداد دوم با کیاست و هشیاری تمام از برخورد با رومیان امتناع ورزید و ترجیح داد که در منازعات بین روم و مهرداد ششم پونت بیطرف بماند. روم در غرب و پارت در شرق در مقام جانشینان اسکندر، مسأله توارث را با توافق هم حل کردند. هر دو قدرت رود فرات را مرز بین خود قرار دادند. به نظر می‌رسد که در این توافق نیازی به امضای قرارداد و یا پیمان نامه نبوده است. اوروباز در موقع بازگشت با پذیرش پایگاهی پایین‌تر از پایگاه سولا در گردهمایی، کرنش خود را ابراز داشت.

قدرت پارتیان برای نخستین بار با امپراتوری چین تماس برقرار کرد و از طرف امپراتور سلسله هان، ووتی (۸۷ - ۱۴۰ ق.م) سفیری به نزد آنها آمد که با ۲۰۰۰۰ تن اسکورت می‌شد. چینیان به اسبانی که در فرغانه پرورش داده می‌شدند علاقه داشتند چون می‌خواستند نیروی سواره‌نظامی برای مقابله با قبیله هیونگ نو یا هون‌ها در مرز شمالی‌شان تشکیل دهند.

مهرداد دوم در اوج قدرت خود لقب «شاهنشاه» در شرق و غرب بر خود بست و امپراتوری او به استحکام و ثباتی دست یافت که پیشتر سابقه

نداشت. او با دو قدرت مقتدر جهان آن روزگار یعنی روم و چین روابط سیاسی برقرار کرد. مهرداد اول، فرهاد دوم و مهرداد دوم، موسسان واقعی دولت پارت بودند که به پیروزی‌های درخشان نظامی و اقتصادی دست یافتند و این دولت را به سطح دولت پیشین هخامنشی رساندند. پس از مرگ مهرداد دوم، دوره کوتاهی از دسیسه و هم‌چشمی بر سر جانشینی بین گودرز، ارد اول و ساناتروسس ایجاد شد. ساناتروسس در اواخر عمرش به سلطنت رسید و در سال ۷۰ ق.م جای خود را به فرزندش فرهاد سوم (۵۸/۵۷ - ۷۰ ق.م) داد و در زمان او برخوردهایی با رومیان به وقوع پیوست.

۴. جنگ با روم

لوکاس فرمانده نظامی روم که مسئول نظارت بر علائق روم در شرق بود (۶۹ ق.م) در پی آن بود که فرهاد سوم را به همکاری فرا خواند تا روم را در مبارزه با پونت و ارمنستان یاری کند ولی شاه پارتی در عین حال که روابط دوستانه خود را با روم حفظ می‌کرد بیطرفی خود را نیز پاس می‌داشت. قرارداد جدیدی با رومیان بر مرز بین ایران و روم در فرات تأکید ورزید. سه سال بعد پمپی (Pompey) جای لوکاس را گرفت و توانست پیمانی با فرهاد سوم منعقد سازد. این قرارداد عمر کوتاهی داشت چون عملیات رومیان در مناطق پارتی امور ارمنستان را بهم ریخت و دو امپراتوری را از هم جدا کرد. پمپی در پاسخ اعتراض فرهاد، گوردین (Gordyene) دولت دست‌نشانده پارتیان را اشغال کرد و در خطاب به فرهاد از لقب ساده «شاه» بهره گرفت. خود پمپی برای ایجاد روابط مستقیم با شاهان ماد و عیلام، دست‌نشاندهان فرهاد واهمه‌ای نداشت. موضعی که رومیان در مقابل شاه شاهان گرفتند بیشتر شبیه موضع فاتحان بود تا متحدان. سیاست پمپی هرچه بیشتر

از برآمدن سلوکیان تا برافتادن پارتیان / ۷۵

شفاف و روشن شد: می‌خواست از قفقاز تا خلیج فارس دیواری از دولت‌های متحد روم بکشد که برای فتوحات رومیان، پارت را نیز شامل باشد.

این عملیات و سیاست در حیطه مسؤولیت فرمانده فاتح رومی کراسوس قرار گرفت. در سال ۵۷ ق.م. درگیری با روم اوضاع مهرداد سوم (۵۵ - ۵۸ ق.م) را هرچه بیشتر پیچیده کرد چون ارد دوم (حدود ۳۷ - ۵۷ ق.م) برادر او که به خونخواهی پدرش فرهاد سوم برخاسته بود، به سوریه گریخت و از گابینیوس (Gabinus) درخواست کمک و پناهندگی کرد. سنای روم، گابینیوس را از درگیری بین دو برادر از برای جانشینی تاج و تخت پارتیان برحذر داشت. سه سال بعد تنش بین دو امپراتوری به وجه خونینی فروکش کرد و جدایی این دو امپراتوری به اوج خود رسید (۵۳ ق.م). سپاه کراسوس بی هیچ انگیزه و دلیلی فرات را درنوردید - کراسوس یکی از فاتحان ملازم سزار بود که هیچ‌گونه افتخارات نظامی نداشت (سزار فاتح گل و پمپی فاتح خاور نزدیک بودند). ارد دوم به این کار اعتراض کرد و پیمان دوستی را کان لم یکن اعلام نمود. کراسوس تا ورود به سلوکیه در کناره دجله از پاسخ امتناع ورزید. این عمل او تمامی پیمان‌هایی را که در سال ۶۹ و ۶۶ ق.م منعقد شده بود نقض کرد.

نبرد بین دو امپراتوری در کارا (۵۳ ق.م) با فرماندهی سورنا که در راس سواره نظام تیزتک و چابک‌سوار بود به از بین رفتن هفت لژیون نظامی روم و کشته شدن کراسوس و فرزندش انجامید. با پیروزی درخشان سورنا راه‌های ایران و هند به روی روم بسته شد و جاه‌طلبی‌های آن در شرق چنان تضعیف شد که فرات نه تنها به صورت یک مرز جغرافیایی بلکه به گونه سرحدات ملی جلوه گر گشت. امکان هر نوع لاتینی کردن منطقه از میان برخاست. یک جبهه متحد آسیایی یونانی - ایرانی در مقابل رومی گردانیدن هلنیسم ایرانی

شده پدید آمد و افسانه شکست‌ناپذیری رومیان را درهم ریخت.

نشان مخصوص لژیون‌های رومی به دست پارتیان افتاد و ده هزار اسیر رومی را به مارگیانا گسیل داشتند. پیروزی بر کراسوس نتایج زیادی در میان اقوام شرقی داشت. این پیروزی موقعیت روم را در آسیای صغیر، سوریه، و فلسطین به هم ریخت و اعتبار پارتیان را در استواری و توانایی‌شان در مقابل روم بالا برد و در میان اقوام شرقی موقعیتی قاطع و برتر پیدا کردند. طبق نوشته پلوتارخ (Plutarch) مورخ رومی سر مچاله شده کراسوس را همچون شکاری به زیرپای آرد انداختند و این درحالی بود که وی برای دیدن نمایشنامه مدیا از اورپیدس حضور بهم رسانده بود.

ضد حمله پارتیان در سال‌های ۵۰ - ۵۲ ق.م با فرماندهی شاهزاده پاکوروس (پاکورس) چندان موفقیتی در پی نداشت. سپاه اشکانی برای لشکرکشی‌های طولانی و محاصره شهرهای مستحکم تربیت نشده بودند. اما چندی برنیامد که منازعات در روم، موضع پارتیان را تقویت کرد و پمپی پس از شکست از سزار به فکر پناهندگی به نزد پارتیان افتاد. آرد از موقعیت فراز آمده بیشترین بهره را گرفت و مشکلات خود را در شرق با یوئه - چیه و یا حتی کوشانیان حل و فصل کرد. سزار در سال ۴۸ ق.م. با مرگ پمپی، ارباب مطلق جهان روم شد و هنگامی که در سال ۴۴ ق.م. به قتل رسید به فکر انتقام خون کراسوس افتاده بود. این برنامه سزار به گردن مارک آنتونی پاکوروس (MarcAntony- Pacorus) افتاد و او قراردادی با کوینتوس لابینوس (Quntus Labienus) فرمانده نظامی طرفدار قاتلان سزار بست و او را بر سر پارتیان فرستاد. موفقیت‌های دوطرف همواره در حال تغییر و تحول بود. لابینوس کل آسیای صغیر را گرفت و پاکوروس هم بر سوریه و فلسطین دست یافت. بعدها کل ایالات غربی امپراتوری هخامنشی به مدت دو سال در

از برآمدن سلوکیان تا برافتادن پارتیان / ۷۷

اختیار پارتیان بود. در روم شایع شده بود که پارتیان در تدارک حمله به خود روم هستند. اما پیروزی‌های اشکانیان زمانمندتر از آن بود که به نظر آید. ناسازگاری بین لابینوس و پاکوروس به تضعیف آنها انجامید. لابینوس در سال ۳۹ ق.م. دستگیر شد و به قتل رسید. آسیای صغیر بار دیگر به دست رومیان افتاد و یک سال بعد سرنوشت مشابهی به سراغ پاکوروس و فتوحات او آمد.

پارتیان در زمان ارد دوم به اوج قدرت خود رسیدند: آنها در غرب برای مدت کوتاهی بر متصرفات پیشین امپراتوری هخامنشی دست یافتند. به نظر می‌رسد که پیروزی‌های آنها در شرق هم اهمیتی همسان داشته است. پایتخت آنها به تیسفون منتقل شد و در آنجا اردوگاه نظامی اشکانیان تبدیل به یک مامشهر بزرگ گردید و در روبروی سلوکیه در ساحل دجله قرار گرفت. شهر نسا توسعه یافت و کاخ‌های سلطنتی وسیع‌تر شد و دربار شاهی با انواع احجار کریمه و با بهره‌گیری از هنر یونانی - ایرانی تزیین یافت.

ارد در سال ۳۷ ق.م. به دست فرزندش فرهاد چهارم کشته شد و او نیز به نوبه خود گرفتار برادران و فرزند ارشدش گردید. مارک آنتونی در سال ۳۶ ق.م. در صدد انتقامی که سزار در پی آن بود، برآمد. او سپاهش را به ارمنستان راند و می‌خواست که از این طریق وارد ماد و از شمال وارد پارت شود. اما سرمای منطقه و عملکرد سریع سواره‌نظام فرهاد، او را ناگزیر به ترک جنگ کرد و به سوریه برگشت. او در سال ۳۴ ق.م. به یک لشکرکشی دیگر دست یازید و بار دیگر متحمل تلفات سنگینی شد و منازعات و رقابت‌های او با اوکتاویان (Octavian) موجب شد دست از جنگ علیه پارتیان بکشد.

تیرداد دوم یکی از مدعیان سلطنت پارت در سال ۳۰ ق.م. با یاری روم

به قدرت رسید و فرهاد چهارم به ناچار بین‌النهرین را ترک گفت و در نزد سکاها، همسایگان شرقی، پناه گرفت و آنها وی را در بازپس‌گیری قدرت یاری رساندند. تیرداد هزیمت کرد و در نزد رومیان پناه گرفت. او بار دیگر در سال‌های ۲۷ - ۲۸ ق.م. بازگشت و آن زمانی بود که فرهاد دگرباره توانسته بود قدرت خود را تثبیت سازد و اوکتاویان هم دوره امپراتوری تاریخ روم را آغاز کرده بود.

۵. صلح با روم

در سال ۳۱ ق.م. مرحله جدیدی در دوره یونان دوستی پدیدار شد و آن زمانی بود که اوکتاویان پس از پیروزی بر آنتونی، با نام اوگوستوس حاکم بلامنازع روم گردید. اوگوستوس، پیش از آن، با فرهاد پیمان دوستی بست و به جنگ خاتمه داد. جنگ کارا و شکست‌های آنتونی، پارت را قدرت مقتدری در نظر رومیان کرده بود. پیمان دوستی بین دو امپراتوری موجب شد امرای رومی و نشان مخصوص رومیان را به روم برگردانند. اوگوستوس از طریق تیرداد مدعی بر فرهاد فشار آورد و حتی تدارک لشکرکشی نظامی را دید. در نهایت قراردادی در سال ۲۰ ق.م. بین طرفین بسته شد و بازگشت اسرا و نشان مخصوص لژیون‌های رومی را تسریع کرد. مرحله جدیدی در روابط بین دو امپراتوری پدید آمد و به صلحی پایدار انجامید و فرات را مرز بین این دو قرار داد. فرهاد چهارم رفتاری چون پادشاه ملتی بزرگ داشت. روم جاه‌طلبی‌های خود را در شرق وا گذاشت و اوگوستوس سیاستی مودت‌آمیز در پیش گرفت. دو امپراتوری از موقعیت فراز آمده بهره یاب شدند چون هر دو می‌دانستند که شکست یکی از طرفین ضربه مهلکی به هر دو وارد خواهد ساخت و پیروزی نیز مصیبت‌بار خواهد بود. راه کاروانی به هند و چین گشوده

شد. هیات‌هایی از سفیران اقوام شرقی همچون هند و سکاها و سرمتی‌ها به نزد اوگوستوس رفتند. تنها سرزمین شرقی که رومیان در آن فعال بودند، ارمنستان بود.

با اینهمه تمامی موانع از سر راه برداشته نشده بود. هنوز مشکل ارمنستان وجود داشت و با اینکه تحت نظارت روم نبود ولی تنها راه نفوذ آنها به پارت از طریق شمال برشمرده می‌شد، ولی اگر به دست پارتیان می‌افتاد راه دریای سیاه که رومیان در آن قدرتی داشتند به روی آنها گشوده می‌شد. رقابت دو امپراتوری بر سر ارمنستان قرن‌های پیاپی از استقرار صلحی پایدار در منطقه جلوگیری کرد.

فرهاد در سال ۱۰ یا ۹ ق.م. چهار فرزند و نوادگان خود را به روم اعزام داشت و این عمل او را باید در چارچوب قرارداد دوستانه این دو امپراتوری تفسیر کرد و فرهاد با این کار خود تضمین کرد که جانشین او فرزندی خواهد بود که از موزا (Musa) کنیزک ایتالیایی اهدایی اوگوستوس متولد شده است. این فرزند او که فرهاد پنجم نام داشت پدرش را با کمک مادرش به قتل رساند و در سال ۲ ق.م. تا ۴ میلادی پس از ازدواج مادرش سلطنت را به دست گرفت.

پایان دوره یونان دوستی با درگیری هیات حاکمه با تاثیرات بیگانه‌ای که در جامعه پارتی رخنه کرده بود، خاتمه یافت. این تاثیرات از روم آمد و به وسیله شاهزادگان اشکانی که در خارج از کشور اقامت داشتند اعمال شد. سلطنت کوتاه مدت آرد سوم (۷-۴ ق.م.) جای خود را به سلطنت ونونس (۱۱-۷ ق.م.) فرزند فرهاد چهارم داد که به سبب رفتارهای رومی از طرف اشراف ایرانی که سهم آنها در سیاست داخلی و مسایل مملکتی بسیار زیاد بود، رانده شد. سقوط ونونس (Vonones) تحولی قاطع در سرنوشت مملکت داشت.

فصل چهارم

دوره یونان ستیزی (۱۶۲ - ۳۲ م.)

یک دوره جدید و بسیار مهم دیگر تاریخ پارتیان را دوره یونان ستیزی نامیده‌اند که یک دوره یکصد و پنجاه ساله را از ۲ تا ۱۶۲ میلادی در بر می‌گیرد. از ویژگی‌های این دوره گسترش فرهنگ ملی پارتیان و مخالفت با هر نوع تاثیرات خارجی بود. ضعف هیات حاکمه راه را برای اشراف گشود تا در امور دولت پارتی سهمی درخور پیدا کنند. آنها در این مقام شاهی را برگزیدند که سلطنت او نخستین مرحله از این دوره را رقم زد.

۱. اردوان سوم

شاهی را که اشراف به جای ونونس برگزیدند اردوان سوم (۳۸ - ۱۲ م.) بود. البته آنها از اینکه تصور می‌کردند وی را آلت دست سیاست‌های خاص خود خواهند کرد، دچار اشتباه شدند. اردوان فرزند نایب السلطنه هیرکانیا و تنها اشک از جانب مادری بود. پارت در زمان او وارد دوره‌ای درخشان ولی نابسامان شد و بسیار تحت تأثیر عملکرد این شاه ضدرومی قرار گرفت و وی می‌خواست به هر نحوی که شده رومیان را از آسیا براند. اردوان پس از تلاش

از برآمدن سلوکیان تا برافتادن پارتیان / ۸۱

ناموفق در جایگزینی فرزندش به سلطنت ارمنستان، از درگیری با روم امتناع ورزید و بیشتر به اصلاحات داخلی پرداخت و مرکزگرایی را در صدر اقدامات خود قرار داد.

اردوان برای انقیاد اشراف بزرگ از اشراف کوچکتر بهره گرفت و این کاری ضروری بود. او امتیازات موروثی اشراف را به نوعی از بین برد. یکی دیگر از ضروریات بازسازی دولتهایی بود که امپراتوری پارت را تشکیل داده بودند. او شاهزادگانی از خاندان خود را در صدر این دولت‌ها قرار داد: یعنی دولت‌های میسن، پرسیس، الیمائی (شمال شرق خوزستان) آتروپاتن (آذربایجان) که تمامی دولت‌های کوچکی بودند در اختیار حکام محلی که به دولت مرکزی وفاداری داشتند قرار گرفت. اما سرکوبی شورش در متصرفات شرقی که در آنجا گندوفارس (Gondophares) شاه هند و پارتی اعلام استقلال کرد (حدود ۱۹م.) و لقب «شاهنشاه» بر خود بست، غیرممکن شد.

تصور می‌رود موضعگیری در مقابل دولت شهرهایی که اطلاعات درباره آنها اندک است از دلایل مهم شورش طولانی هفت ساله سلوکیه در ساحل دجله باشد. در این شهر مبارزه بین عناصر یونانی و هلنی شده و سامی‌ها که در پی کسب امتیازات در استقلال این شهر بودند و مدعیان سلطنت را علیه اردوان سوم تقویت می‌کردند، مدت‌های مدید ادامه یافت. تلاش اردوان برای استقرار فرزندش در سلطنت ارمنستان، روم را به خشم آورد و روم با کمک اشراف، تیرداد سوّم یکی از اشراف مدعی سلطنت را به تیسفون فرستاد و اردوان سوم را وادار ساخت تا به نزد قبیله داهای پناهنده شده و آنها نیز وی را در بازپس‌گیری سلطنت کمک کردند. در سال ۳۷ در روی پلی در میانه رود فرات نمایندگان دو امپراتوری ملاقات کردند و طبق پیمانی بر حفظ وضع موجود در ارمنستان تاکید ورزیدند و پارتیان نیز بار دیگر

رودخانه فرات را مرز بین دو امپراتوری اعلام کردند. اردوان سوم با شخصیت قوی و کارآمد خود هرگز در پی تحمیل قدرت پارتیان و ایجاد یک امپراتوری مقتدر برنیامد اما در انجام برنامه‌هایی برای بازپس‌گیری ایالات غربی - متصرفات پیشین هخامنشی - لحظه‌ای درنگ نکرد.

۲. تجزیه دولت پارت

دوره سال‌های ۵۱ تا ۱۲۲ میلادی نشان‌دهنده تجزیه دولت پارت به چندین سرزمین کوچک بود. این تجزیه نتیجه ناگزیرانه ضعف قدرت مرکزی بود. امپراتوری پارت در نخستین سده میلادی، طبق نوشته پلینی (Pliny) مورخ رومی، از ۱۸ پادشاهی تشکیل شده بود که یازده تای آن در شمال و هفت تا در جنوب قرار داشت و شاهزادگان اشکانی و سایر حکام محلی در آنها حکومت می‌کردند. هیرکانیا در سال ۵۸ میلادی مستقل گردید. در امور داخلی تلاش شد تا با روم روابط حسنه برقرار شود چون کوشان سلطنت جدید در شرق علائقی در مرزهای شرقی پیدا کرده بود. به همین دلیل بود که پارت در سال ۵۷ میلادی سفیری را به چین در شرق کوشانیان گسیل داشت. حس ملی‌گرایی در داخل امپراتوری پارت رو به گسترش گذاشت.

سلطنت پارتیان پس از سلطنت کوتاه‌مدت ونونس دوم (۵۱م) به و لوگاسس اول (بلاش اول = ۷۸ - ۵۱م) که فردی ضدرومی بود، رسید. او ونونس یکی از برادران خود را شاه ماد کرد. بلاش اول می‌خواست دومین برادر خود، تیرداد را شاه ارمنستان سازد که او را در مقابل روم قرار داد و روم دست به تهدید نظامی زد. کوربولو (Corbulo) به دستور نرون عملیاتی را علیه ارمنستان راه انداخت که مبادله سفرا مشکل را حل کرد. سرانجام پیمانی

از برآمدن سلوکیان تا برافتادن پارتیان / ۸۳

بسته شد: تیرداد در سال ۶۶م. با خانواده خود و هیأتی از شاهزادگان و ۳۰۰۰ تن اشراف پارتی به روم رفت. او سلطنت ارمنستان را از نرون دریافت کرد و با اعلام بسته شدن درهای معبد جانوس، خصومت‌ها پایان پذیرفت.

حس ملی‌گرایی که در زمان اردوان سوم در شجره‌نامه‌ای از خاندان اشکانی متجلی شده و آنها را به خاندان هخامنشی ربط داده بود. در زمان بلاش اول در تألیف اوستا کتاب مقدس ایرانیان و ضرب سکه با حروف پهلوی برای نخستین بار، متبلور گردید.

پاکوروس دوم در سال ۷۸م. به سلطنت رسید و اردوان چهارم (۸۱/۸۰م) در سال ۷۹م جای او را موقتاً گرفت ولی بار دیگر پاکوروس دوم به جای او نشست. در زمان سلطنت او امپراتوری پارت هرچه بیشتر رو به تجزیه گذاشت. اشراف از اطاعت شاه سر برتافتند. امور مالی و نظامی ایالات به دست اشراف افتاد. اشراف مقامات عالیه را اشغال کردند و آنها را به صورت موروثی درآوردند. دسایس علیه روم ادامه یافت و اشراف که خود را همسنگ شاه می‌دیدند برای حفظ امتیازات خود بسیج شدند. امپراتوری در سیاست خارجی نتوانست با روم که همواره مدعیان سلطنت را تحریک می‌کرد، دم از برابری زند. در سال ۱۰۹/۱۱۰م. پاکوروس دوم جای خود را به اوسروس (Osroes) یا خسرو، برادر و یا برادر ناتنی خود داد.

امپراتور تراژان در سال ۱۱۴م. به ارمنستان تاخت. شاه ارمنستان به عبث خود را به پای تراژان انداخت. او از سربازان رومی شکست خورده بود. امپراتور با اشغال ارمنستان در بین‌النهرین نیز فرود آمد. سرتاسر بابل را اشغال کرد و تیسفون پایتخت پارتیان به دست رومیان افتاد و آنها دختر خسرو و سریر زرین شاهان ایران را به غنیمت بردند. تراژان فاتح تا خلیج فارس پیشروی کرد. عکس‌العمل ایرانیان چندان طول نکشید. شاهزادگان در

رویاری با تعدی رومیان، با اینکه بیشتر با منازعات داخلی دچار تشتت و پراکندگی شده بودند، ولی توانستند گرد هم آیند و دست به مقابله زنند. تراژان در تیسفون یک شاه دست‌نشانده گذاشت و شورش علیه او سامان داده شد و کوشش برای ایجاد تشتت در بین شاهزادگان پارتی سودی نبخشید. رومیان متحمل تلفات زیادی شدند و تراژان پس از بازگشت به پشت دیوارهای هاترا (الحضر) دست از لشکرکشی کشید و در راه بازگشت به خانه درگذشت. هادریان (۱۱۷-۱۳۸ م.) جانشین تراژان، تمامی دواعی روم را در ارمنستان، بین‌النهرین و آشور رها کرد.

اشتقاق هادریان برای صلح صادقانه بود. او دختر خسرو را برگرداند و برگرداندن سریر زرین را نیز پذیرفت و از کشمکش طولانی بین خسرو و بلاش دوم، بهره نگرفت. او حتی از خسرو برای سفر به روم دعوت به عمل آورد.

۳. صلح با روم

این دوره، دوره چهل ساله صلح با روم است. به نظر می‌رسد که حفظ وضع موجود در سرزمین‌های غربی حتی برای امپراتوری پارتیان هم ضروری بوده است چون قدرت سلطنت کوشانیان در مرزهای شرقی آن تحت قدرت شاه کانیشکا (Kanishka) به اوج خود رسیده بود. اطلاعات درست و دقیق درباره روابط پارتیان با کوشانیان در دست نیست ولی صلح طولانی با روم نشان می‌دهد که امپراتوری ایران در نهایت احتیاط و محافظه‌کاری به سر می‌برده است.

فصل پنجم

برافتادن امپراتوری پارتیان (۲۲۶ - ۱۶۲ م.)

در پی دوره صلح چهل ساله، خصومت‌های لاینقطع با روم همراه با پیروزی‌های گاهگاهی پدیدار شد و ایران به دلیل موقعیت انفجارآمیز پایتخت آن هرچه بیشتر آسیب‌پذیر گردید.

سلطنت بلاش دوم (۱۴۷-۱۰۶/۱۰۵ م.) و به خصوص سلطنت بلاش سوم (۱۹۲-۱۴۸ م.) که سلطنت او همچنان با مدعی دیگر مورد چون و چرا بود، دوره‌ای از ثبات را در ایران پدید آورد. اما در آن سوی این آرامش ظاهری، دسایس ادامه یافت و سفرایی از هیرکانیا، باکتریانا و نیز کوشانیان به روم گسیل شدند.

برخورد جدید با روم در سال ۱۶۱ به وقوع پیوست و پیشروی از آن بلاش سوم بود که خود را به قدر کافی برای حمله توانمند می‌دید. بلاش ارمنستان را اشغال کرد و از فرات گذاشت و به سوریه هجوم برد؛ سوریه دو قرنی بود که وجود سوارگان پارتی را حس نکرده بود. این سرزمین با اینکه از زمان پمپی در اختیار رومیان قرار داشت ولی جمعیت سوری آن که شامل رانده شدگان یهودی از فلسطین به وسیله رومیان نیز بودند، از ایرانیان به

عنوان منجی خودشان استقبال کردند. این وضعیت زمانی پیچیده و جدی شد که لوسیوس وروس همدست امپراتور مارکوس اورلیوس با لشکری عظیم که از جبهه‌های راین و دانوب گرد آورده بود، راهی سوریه شد. رومیان ارمنستان را گرفتند (۱۶۳م.) و نظیر تراژان به پیروزی‌هایی نایل آمدند: آنها دورا - اوروپوس را تصرف کردند و آن را تا زمانی که به دست ساسانیان تخریب شد در اختیار داشتند. سلوکیه در ساحل دجله به‌رغم استقبال از رومیان، به دست آنها غارت گردید؛ و تیسفون در سال ۱۶۴ و ۱۶۵م. برای دومین بار به دست رومیان افتاد و آنها دربار شاهی را به غارت بردند.

اما پیروزی بیش از یکبار ادامه نیافت. سپاه رومی از ارمنستان به آذربایجان رفت و در آنجا دچار طاعون شد. آنها به ناچار راه بازگشت در پیش گرفتند ولی در این تصمیم خود قاطع نبودند. لوسیوس وروس لشکرکشی خود را در ارمنستان تکرار کرد و به شمال بین‌النهرین رفت و به پارتیان تلفات زیادی وارد ساخت.

هنگامی که بلاش چهارم (۲۰۷-۱۹۱م.) از نیگر (Niger) مدعی امپراتوری در مقابل امپراتور سپتیموس سوروس حمایت کرد، تنش بین دو امپراتوری رو به افزایش گذاشت. سوروس در سال ۱۹۳م. امپراتور شد و طی عملیاتی نخست شمال و سپس جنوب بین‌النهرین و در وهله سوم تیسفون را تصرف کرد.

پارتیان در بازگشت خودشان سیاست زمین سوخته را در پیش گرفتند. سپاه رومیان همچون ایام تراژان به دجله عقب نشست و در آنجا نتوانست هاترا را بگیرد و لذا این سرزمین را ترک گفت.

بلاش پنجم فرزند شاه پیشین، به جای او نشست (۲۲۲-۲۰۷م) و شاهزاده دیگر پارتی، اردوان پنجم (۲۲۴-۲۱۳م.) با او درافتاد و با کمک شاه

ماد سلطنت را به دست آورد. کاراکالا به بین‌النهرین هجوم آورد؛ اردوان پنجم از ازدواج دخترش با کاراکالا امتناع ورزید. این امپراتور جوان رومی رویای احیای امپراتوری اسکندر را در سر می‌پخت ولی تنها توانست ماد را غارت کند و اربلا مدفن شاهان اشکانی را ویران سازد و استخوان‌های آنها را درهم بریزد.

پاسخ پارتیان به این ویرانگری، سخت بود، اردوان پنجم با هجوم به ایالات رومی و تخریب چندین شهر انتقامی سخت کشید. روم دست به دامن صلح شد. شرایط اردوان بسیار سنگین بود و لذا پذیرفته نشد. خصومت‌ها بار دیگر سر برداشت و به نفع پارتیان تمام شد و آنها به چنان پیروزی دست یافتند که امپراتور ماکرینوس (Macrinus) دویست میلیون سسترسس در قبال صلح پرداخت کرد.

پاپک یکی از شاهزادگان فرودست پارس، از سال ۲۰۸م. شورشی را سامان دید و سرانجام فرزند او اردشیر این شورش را علنی کرد. در سال ۲۲۴م. بین او و اردوان پنجم نبردی درگرفت؛ شاه پارتی کشته شد و تخت سلطنت به دست ساسانیان، یک سلسله جدید ملی از منطقه فارس خاستگاه هخامنشیان، افتاد.

ایران سرزمین پارتیان، منطقه‌ای استراتژیک با اهمیت بازرگانی بین‌المللی بود؛ راه‌های وسیع و شهرهای آبادان داشت و مبادلاتی که در این منطقه از دروازه‌های چین و هند تا امپراتوری روم انجام می‌گرفت برای این ملت حکم حیاتی داشت. پارتیان نیز در امر مذهب تسامح داشتند و در گسترش بودائیت در چین یاری کردند و در آنجا یکی از شاهزادگان پارتی در اواسط سده دوم پیش از میلاد کلام بودا را رواج داد. پارتیان به مدت نزدیک به پانصد سال درصدد برگرداندن ایالات غربی هخامنشیان به

دامن ایران بودند. امپراتوری پارت به عنوان دولتی در میانه امپراتوری روم در غرب و کوشانیان در شرق، گرفتار ضعف داخلی گردید و سرانجام برافتاد درحالی که رویاهای خود را برای جانشینان خود، ساسانیان به ارث گذاشته بود.

بخش سوم

برآمدن و برافتادن ساسانیان

فصل اول

تأسیس امپراتوری ساسانی

۱. قیام اردشیر اول

امپراتوری اشکانی در اوایل سده سوم میلادی چهارصدساله شد. اما هجوم‌های پیاپی امپراتوری روم آن را از نفس انداخت و امپراتوری بین دو نفر یعنی بلاش پنجم (۲۲۲-۲۰۷ م.) و اردوان پنجم (۲۲۴-۲۱۳ م.) تقسیم شد، اولی در تیسفون در ساحل چپ دجله وسطی یعنی عراق کنونی سلطنت می‌کرد و دومی هم ایران را تحت نظارت خود داشت و کتیبه‌ای از سال ۲۱۵ م. بر سلطه او بر شوش در جنوب غرب ایران اشاره دارد.

در پرسیس (فارس) چالشی علیه اردوان پنجم سامان دیده شد. اردشیر اول فرزند بابک (پاپک) و از بازماندگان ساسان، حاکم یکی از چند دولت کوچکی بود که به تدریج از تجزیه ایران سربر آورده بود. شهر و منطقه اصطخر که به جای تخت جمشید کهن نشسته بود (و از تخت جمشید تنها توده‌ای از ویرانه‌ها از آتش‌سوزی ۳۳۰ ق.م. اسکندر برجای مانده بود) در اختیار پدر او بود. به جای بابک فرزند ارشد او نشست که در حادثه‌ای جان خود را از دست داد و برادرش اردشیر در سال ۲۰۸ م. جای او را گرفت. او

نخست در گور قلعه‌ای مستحکم درافکند که به اردشیر گَره معروف شد و امروزه فیروزآباد در جنوب شرق شیراز در استان فارس است. او حکام مجاور را تحت اطاعت درآورد و به تدریج برادران خود را نیز حذف کرد. اردشیر با تصرف مناطقی چون کرمان، اصفهان، الیمایی (شمال شرق خوزستان) خاراسن (میسن) در شرق، شمال و غرب فارس با سلطنت اردوان پنجم درافتاد. درگیری بین این دو رقیب چند سال ادامه یافت و در خلال آن نیروهای پارتی در سه نبرد شکست خوردند. در سومین نبرد که در دشت هرمزدگان به وقوع پیوست، اردوان پنجم کشته شد.

شواهدی در دست است مبنی بر اینکه قدرت‌یابی اردشیر هنوز موانعی بر سر راه داشته است. از این رو تلاش پنجم تا سال ۲۲۸م. (سال ۵۳۹ از تقویم سلوکی) در سلوکیه در ساحل دجله سکه ضرب می‌کرده است. شاهزاده دیگر پارتی به نام آرتاواسدس (Artavasdes) فرزند اردوان پنجم از روی سکه‌هایی شناخته شده که ضرب کرده و تصویر او با ریش دو شاخ روی سکه‌های او تصویر گشته و می‌رساند که تا سال ۲۲۸م سلطنت داشته است. شواهدی از مسکوکات، نشانه‌هایی از مدعیان سلطنت را در مقابل اردشیر به ثبوت رسانده است. تصویر اردشیر بر روی سکه‌ها با چهارنوع تاج نقش بسته است: به عنوان شاه فارس، در مقام مدعی سلطنت پیش از جنگ هرمزدگان (۲۲۶م). و به صورت امپراتوری با دو تاج کاملاً متمایز، اشاره شده که این دو نوع سکه نشانه‌ای از دو جشن متفاوت تاجگذاری اردشیر به عنوان شاه ایران است که شاید هم برای مدت کوتاهی سلطنت را از دست داده است.

طبری مورخ عرب زبان (سده‌های نهم و دهم میلادی) می‌نویسد که اردشیر پس از استحکام موقعیت خود در غرب ایران، لشکرکشی عظیمی به شرق ایران انجام داد (۲۲۷م.) و سیستان (سکستان) گرگان (هرکانیا) مرو

(مارگیانا) بلخ (باکتریا) و خوارزم (خوارسمیا) را متصرف شد. از اشارات دیگر طبری پیداست که در این لشکرکشی امپراتوری مقتدر کوشان و شاه آن به نام وسودوا (Vasudeva) نیز در میان شاهان شرقی همچون حکام توران (قزدار در جنوب کویت کنونی) و مکران که اردشیر آن را به محاصره کشیده بود، شکست خورده است. اردشیر با تصرف کاخ تیسفون و اتخاذ لقب «شاهنشاه ایرانیان» و بازسازی و بازپردازی شهر سلوکیه در ساحل دجله با نام جلیلا «و اردشیر» (۴۸۷ نیک، اردشیر) بر دامنه موفقیتهای سیاسی و نظامی خود افزوده است.

نولدکه، تئودور (T.Nöldke) مستشرق آلمانی در سال ۱۸۷۹م. گاهشماری وقایع آغازین دوره ساسانی را محاسبه کرده و این ارزیابی هنوز مورد پذیرش محققان است. کشف اسناد جدید در نسخه‌های خطی راجع به زندگی مانی، رهبر مذهبی اوایل دوره ساسانی، موجب شد که و.ب. هنینگ بار دیگر ارزیابی و محاسبات نولدکه را مورد تجدیدنظر قرار دهد؛ از این رو وقایع اصلی را دو سال پیشتر تاریخگذاری کرد. یک محاسبه دیگر با سیدحسن تقی‌زاده انجام داد او و برطبق محاسبه او سیر وقایع حدود شش ماه پس از محاسبه نولدکه قرار گرفت. چون نظام تاریخگذاری خود ساسانیان برپایه سال‌های سلطنت قانونی شاهان بوده از این رو سال‌های واقعی سلطنت آنها همچنان محل بحث است و بعضی از جزئیات هنوز ناموثق است و حل نشده است. یک تقویم دقیق دیگر زمانی مطرح شد که منابع باستانی بررسی گردید و این منابع براساس تقویم سلوکی بود و دو مبنا داشت یا براساس محاسبه بابلیان بود که از سال ۳۱۱ق.م شروع می‌شد و یا برپایه تقویم سریانی بود که از سال ۳۱۲ق.م. آغاز می‌گشت. جدول‌های ۲ و ۳ تاریخ‌هایی را ارائه می‌دهد که برپایه تواریخ مسکوکات و یا شواهد مکتوب با نظام‌های متفاوت محاسبه

نولدکه، هنینگ و تقی‌زاده فراهم آمده است.

جدول ۱: تاریخ‌گذاری اوایل دوره ساسانی بر پایه شواهد مستقیم باستانی

واقعه	سال‌های سلطنت	تقویم سلوکی	تقویم میلادی
جلوس اردوان پنجم	۱		۲۱۲/۲۱۳
کتیبه خوسک شوش با نام اردوان «شاهنشاه»			۲۱۵
تولد مانی	۵	۵۲۷	۲۱۷/۲۱۶
سقوط اردوان پنجم و قتل او به دست اردشیر			۲۲۴
نخستین سال رسمی سلطنت اردشیر		۵۳۸*	۲۲۷/۲۲۶
آخرین سکه بلاش پنجم ضرب شده			
در سلوکیه	۵۳۹		۲۲۹/۲۲۸
اعلام نبوت مانی در سیزدهمین سال		۵۳۹	۲۲۹/۲۲۸
نخستین سال رسمی سلطنت شاپور اول		۵۵۳	۲۴۲/۲۴۱

* تقویم سریانی

۲. جنگ‌های شاپور اول

اردشیر اندکی پیش از مرگ خود و به احتمال زیاد در بستر بیماری، از سلطنت کناره گرفت و جای خود را به فرزندش شاپور اول سپرد. شاپور مسئولیت حکومت را پذیرفت ولی تا مرگ پدرش تاجگذاری نکرد. از این رو سکه‌هایی که از این دوره موجود است تصاویر پدر و پسر را توأمان دارد و شاپور کلاه عقابین بر سر نهاد که نشان قدرت حکومت او پیش از تاجگذاری است - در کنار رشته‌های رسمی تاج شاپور به عنوان شاه.

اندکی پس از جلوس شاپور بر تخت سلطنت، امپراتور گوردیان سوم (۲۴۴-۲۳۸م.) به ایران هجوم آورد:

«... امپراتور گوردیان لشکر عظیمی مرکب از گت‌ها و ژرمن‌ها در روم فراهم کرد و علیه آشورستان [عراق] و امپراتوری ایران و ما راه افتاد. جنگی سخت در مرز آشورستان در ماسیس [مسیح در ساحل فرات] رخ داد. امپراتور گوردیان کشته شد و ما سپاه روم را قلع و قمع کردیم. رومیان فیلیپ [عرب؛ ۲۴۹ - ۲۴۴] را امپراتور خود کردند. امپراتور فیلیپ خواستار صلح شد و غرامتی به ارزش ۸۰۰۰۰۰ دینار به ما داد و با جگزار ما شد. به همین دلیل ما شهر مسیح را فیروزشاپور نام نهادیم.»

چند سال بعد در سال ۲۵۶م (یا ۲۵۲م) جنگی دیگر بین ایرانیان و رومیان درگرفت: «ما به امپراتوری روم هجوم بردیم و در باربالیسوس [در سوریه] ۶۰۰۰ تن از آنها را کشتیم. سوریه و پیرامون آن را به آتش کشیدیم و غارت کردیم. در یکی از لشکرگشی‌ها ۳۷ شهر امپراتوری روم را متصرف شدیم.»

از جمله این شهرها انطاکیه پایتخت خود سوریه بود. سومین جنگ بین ایرانیان و رومیان زمانی رخ داد که امپراتور والرین (۲۶۰ - ۲۵۳م.) راهی نجات شهر ادسا در سوریه شد که به وسیله سپاهیان ایران محاصره گردید:

«او [والرین] نیروی ۷۰۰۰ نفری از ژرمنینا، راتینا... [و حدود ۲۹ ایالت دیگر روم] گرد آورده بود. در کارا و ادسا بین ما و امپراتور والرین جنگی سخت درگرفت. ما امپراتور والرین را اسیر گردانیدیم و فرماندهان نظامی، سناورها و افسران او را به بند کشیدیم و آنها را به ایران اعزام کردیم. ما کیلیکیه، کاپادوکیه و... [حدود ۳۶ شهر دیگر] را غارت کردیم و به آتش کشیدیم.»

منبع مطالب یاد شده گزارش خود شاپور از واقعه است. این گزارش تا سال ۱۹۳۸م. ناشناخته بود تا اینکه هیأت باستانشناسی انستیتوی شرقی

شیکاگو در دیوارهای یکی از عمارات هخامنشی معروف به کعبه زردشت کتیبه‌ای طولانی را کشف کرد. متن کتیبه به سه زبان پهلوی ساسانی (فارسی میانه) پارتی و یونانی بود. در این کتیبه علاوه بر گزارش عملیات نظامی، وصفی هم از امپراتوری ایران در آن زمان و بنیادهای جدید مذهبی زردشتی که شاپور به یادبود پیروزی‌های خود در جنگ‌ها انجام داده بود، آمده است. این بنیادها شامل آتشگاه‌هایی بود که به «روح» (یاد و خاطره) خود موسس و اعضای خاندان سلطنت و مقامات عالیرتبه امپراتوری شاپور و پیشینیان او اهدا شده بود. فهرست مامورانی که در صدر مناصب و مقامات قرار داشتند ساختار تشکیلاتی امپراتوری را تا حدود زیادی روشن می‌سازد.

جدول ۲: تقویم گاهشماری نولدکه، هنینگ، تقی‌زاده

واقعه	نولدکه	هنینگ	تقی‌زاده
نخستین سال سلطنت اردشیر		۲۷ سپتامبر ۲۲۳	۲۶ سپتامبر ۲۲۶
جلوس واقعی اردشیر	۲۶ سپتامبر ۲۶۶	۲۸ آوریل ۲۴۴	۶ آوریل ۲۲۷
نخستین سال سلطنت شاپور		۲۳ سپتامبر ۲۳۹	۲۲ سپتامبر ۲۴۱
جلوس واقعی شاپور	۲۲ سپتامبر ۲۴۱		
تاجگذاری شاپور		۱۲ آوریل ۲۴۰	۹ آوریل ۲۴۳
مرگ شاپور		مه ۲۷۰	آوریل ۲۷۲
جلوس هرمز اول	۱۴ سپتامبر ۲۷۲		
مرگ هرمز اول		ژوئن ۲۷۱	آوریل ۲۷۴
جلوس بهرام اول	۱۴ سپتامبر ۲۷۳		
مرگ مانی (حدود ۶۰ سالگی)		۲ مارس ۲۷۴	۲۶ فوریه ۲۷۷
مرگ بهرام اول		سپتامبر ۲۷۴	ژوئیه ۲۷۷
جلوس بهرام دوم	۱۳ سپتامبر ۲۷۶		

۳. سازمانبندی امپراتوری

شاپور برخلاف پدرش اردشیر که لقب «شاهنشاه ایران» را بر خود بست، لقب «شاهنشاه ایران و انیران» را انتخاب کرد. جانشینان آنها این عنوان را به صورت عنوان رسمی شاهان ساسانی درآوردند. سلسله‌های موروثی محلی که در زمان اشکانیان بر بیشتر ایالات مهم ایران حکم می‌راندند تا حدود زیادی از بین رفتند. در عوض، مناطقی چون میشان (میسن) در غرب ایران و سکستان (سیستان) در شرق ایران در اختیار اعضای خاندان سلطنتی ساسانی قرار گرفت و حکمرانان آنها لقب شاه گرفتند. حکمرانان ایالاتی که پیشتر به ولیعهد واگذار می‌شد و مناطق وسیعی را تحت اختیار داشتند مثل امپراتوری پیشین کوشان (کوشانشهر) و ارمنستان، لقب شاه بزرگ (وزرک‌شاه) پیدا کردند. این ترتیب و نظم تا اوایل سده چهارم میلادی ادامه یافت و امپراتورانی چون شاپور اول و هرمز دوم در ابتدا چون حاکم مناطق باکتریا، سغدیانا و گندهارا بودند لقب کوشانشاه داشتند. در کنار این سلسله مراتب جدید، بعضی از فرودستان موروثی پیشین مثل شاهان ایبریا (گرجستان کنونی) در قفقاز و نجبای امپراتوری مثل وراز، سورن و کارن که منصب خود را از دوره پارتیان داشتند، نیز ابقا شدند. در این مقام ساتراپ‌ها هم وجود داشتند که از اهمیت آنها کاسته شده بود و در این زمان به دیوانیان شهرهای بزرگ و ماموران دربار تبدیل شده بودند.

فهرست اسامی ایالاتی که در کتیبه کعبه زردشت آمده، گستره امپراتوری زمان شاپور اول را تعیین می‌کند که به ترتیب اهمیت جغرافیایی عبارت است از: ۱) پرسیس (فارس)؛ ۲) پارت؛ ۳) سوزیانا (خوزستان)؛ ۴) میشان (میسن)؛ ۵) آشورستان (عراق)؛ ۶) آدیابن؛ ۷) عربستان (شمال

بین‌النهرین؛ ۸) آتروپاتن (آذربایجان؛ ۹) ارمنستان؛ ۱۰) ایبریا (گرجستان؛ ۱۱) ماکلونیا؛ ۱۲) البانیا (شرق قفقاز؛ ۱۳) بالاساقان در کوه‌های قفقاز و دروازه آلبانیا (معروف به دروازه آلانها، حال دره آهوپس در مرکز قفقاز؛ ۱۴) پاتیشخوگر (تمامی کوهستان‌های البرز؛ ۱۵) ماد؛ ۱۶) هیرکانیا (گرجان) ۱۷) مرگانیا (مرو؛ ۱۸) آریا؛ ۱۹) آبرشهر؛ ۲۰) کرمنیا؛ ۲۱) سکستان (سیستان؛ ۲۲) توران؛ ۲۳) مکران؛ ۲۴) پرتان (پره‌دن؛ ۲۵) هند (به احتمال محدود به منطقه دلتای سند؛ ۲۶) کوشانشهر تا پیشاور و کاشغر و مرزهای سفد و تاشکند؛ ۲۷) سمت دریا، مازون (عمان).

این امپراتوری که بسیار وسیع‌تر از امپراتوری روزگار اشکانیان بود، تحت سلطه اعضای خاندان سلطنتی و مامورانی بود که مستقیماً در قبال شاه مسئولیت داشتند. قسمت اعظم تمرکزگرایی ساسانیان در قیاس با تشکیلات پارتیان بر اثر افزایش تأثیرات نظامی آنها بوده است. تشکیلات بسته شماری از ماموران مرکزی و ایالتی که رده آنها در سطوح مختلف ساختار دیوانی مشخص شده بود، به کارایی عمومی تشکیلات امپراتوری می‌افزود.

جریان دیگری که در روزگار ساسان بسط یافت ولی از دوره اشکانیان خود را نشان داده بود، اصل اصیل مشروعیت سلسله‌ای آن بود. کمتر اتفاق می‌افتاد که غاصبی بتواند حق سلطنت اعضای خاندان شاهی را به دست آورد و بر تخت شاهی بنشیند (بهرام چهارم چوبین یک استثنا بود). وفاداری نسبت به کل اعضای خاندان سلطنتی همچون عثمانیان روزگاران بعد تحقق یافته بود. شخصیت حاکم چندان اهمیتی نداشت و اعضای خاندان سلطنتی پشت سر هم جابه‌جا می‌شدند. سنت سلطنتی ایران براساس این اصل مشروع از طریق شاهان اسطوره‌ای به هخامنشیان و از هخامنشیان هم به ساسانیان رسیده بود.

جدول ۳: شاهان ساسانی*

نام	سال‌های سلطنت	نام	سال‌های سلطنت
شکست اردوان پنجم	۲۲۶	بلاش	۴۸۴-۴۸۸
اردشیر اول	۲۲۴-۲۴۱	قباد اول (دوره اول)	۴۸۸-۴۹۶
شاپور اول	۲۴۱-۲۷۲	جاماسب	۴۹۶-۴۹۹
هرمزد اول	۲۷۲-۲۷۳	قباد اول (دوره دوم)	۴۹۹-۵۳۱
بهرام اول	۲۷۳-۲۷۶	خسرو اول	۵۳۱-۵۷۹
بهرام دوم	۲۷۶-۲۹۳	هرمزد چهارم	۵۷۹-۵۹۰
بهرام سوم	۲۹۳	خسرو دوم پرویز (دوره اول)	۵۹۰
نرسی	۲۹۳-۳۰۲	بهرام ششم	۵۹۰-۵۹۱
هرمزد دوم	۳۰۲-۳۰۹	خسرو دوم پرویز	۵۹۱-۶۲۸
شاپور دوم	۳۰۹-۳۷۹	(دوره دوم)	
اردشیر دوم	۳۷۹-۳۸۳	بستام (شورش در ماد)	۵۹۱-۵۹۶
شاپور سوم	۳۸۳-۳۸۸	قباد دوم	۲۷۶-۶۲۸
بهرام چهارم	۳۸۸-۳۹۹	(شیرویه - سیروس)	
یزدگرد اول	۳۹۹-۴۲۰	اردشیر سوم	۶۲۸-۶۳۰
بهرام پنجم گور	۴۲۰-۴۳۸	شاه براز	۶۳۰
یزدگرد دوم	۴۳۸-۴۵۷	پورانخت	۶۲۹-۶۳۱
هرمزد سوم	۴۵۷-۴۵۹	هرمزد پنجم	۶۳۱-۶۳۲
فیروز	۴۵۹-۴۸۴	خسرو سوم	۶۳۲-۶۳۳
		یزدگرد سوم	۶۳۳-۶۵۱

* براساس گاهشماری نولدکه

فصل دوم

تحوالات مذهبی

۱. دین زردشتی

نیاکان اردشیر در آداب مذهبی آتشکده اصطخر به نام آذر - آناهید نقشی درخور داشتند. طبیعی است که با قدرت‌گیری سلسله ساسانی با این پیشینه‌های مذهبی، دین زردشتی اهمیتی بسزا یافت و رو به رشد و گسترش گذاشت. در حقیقت تکوین دین زردشتی و سازمانبندی آن به صورتی کاملاً جدید در دوره ساسانی به وقوع پیوست. مغان محلی در روزگار پارتیان آداب سنتی مربوط به ایزدان کهن ایرانی، آتشکده و اعمال موردنظر زردشت را از پیش می‌بردند و بر ستایش اهورامزدا و حتی پرستش ایزدان جهانشمول که در دوره یونان دوستی و بعدها رواج یافت، تأکید می‌ورزیدند. بیشترین تأکید در دوره ساسانی بر آتشکده و پرستش اهورامزدا شد. از اینها گذشته، بین دین و دولت رابطه‌ای متقابل شدید به وجود آمد و در مناطق مهم و مختلف امپراتوری که دارای مؤبد (اصل آن مغپت یعنی رئیس مغان) بودند تشکیلات مذهبی زردشتی پدیدار شد. در صدر این تشکیلات مؤبد مؤبدان بود که علاوه بر مرجعیت مذهبی در امپراتوری ساسانی، از قرار

معلوم در انتخاب ولیعهد و سایر امور سلطنت نیز تاثیر قاطعی داشته است. شواهدی در دست است که مؤبدان همچون روحانیان مسیحی در قرون وسطی به سبب کارایی در خواندن و نوشتن به طور اعم و تفسیر متون مذهبی به طور اخص، مقامات دیوانی و کتابت را در امور مذهبی و غیرمذهبی در اختیار داشته‌اند. از این مسایل چنین برمی‌آید که در کتابخانه‌های مذهبی زردشتیان نه تنها متون مذهبی و رسالات دینی و سایر اسناد زردشتی نگهداری می‌شده بلکه این کتابخانه‌ها در حقیقت گنجینه‌ای از اسناد دولتی، فرامین و سایر دیوانیات نیز بوده است. چنین می‌نماید که عمارتی چون کعبه زردشت که بدان بن - خانگ می‌گفتند ویژگی مشابهی داشته است.

الهیات دوره ساسانی در مسایل اعمال مذهبی بیشتر در زادگاه آنها پرسیس (فارس) متمرکز شده بود. در این منطقه تأثیرات دینی خارجی بسیار اندک و محدود بود. جدال بین خیر و شر - بین اورمزد (اهورامزدا) و اهریمن (انگره مینو) - یکی از عقاید محوری دین زردشتی برشمرده می‌شد. عالی‌ترین جلوه تمامی ایزدان و امشاسپندان که حکم فرودستان اورمزد را داشتند، بر روی زمین خدای خورشید مهر (میترا) نبود بلکه آتش مقدسی بود که روحانیان از آن حفاظت به عمل می‌آوردند. افزون بر این، نام‌های ایزدانی چون وهرام (ورثرغند)، مهر و آناهید (آناهیتا) هنوز در پیوند با نام‌های آتشگاه‌ها و یا طبقات آتش بود. برای تشخیص سی روز هر ماه از اسامی ایزدان بهره می‌گرفتند و برای دوازده ماه سی روزه هم حکم مشابهی داشتند و همراه با پنج روز اضافی بدان گاهانیک اطلاق می‌کردند تا سال شمسی را از قمری متمایز کنند.

به پاکی و طهارت توجهی درخور می‌شد. هنوز هم آداب دقیق پارسیان

کنونی درخصوص پاکی و حفظ آتش مقدس باید بازتابی از این نوع آداب در ایام ساسانیان بوده باشد. مؤبد خاص مراسم شمشیری بر کمر و برسمن (یا برسم) یا دسته‌ای از گیاه مقدس بر دست داشت. او همواره دهانش را بسته نگه می‌داشت تا هرم نفس‌هایش آتش مقدس را نیالاید. قربانی کردن حیوانات که زردشتیان امروزی از آن متنفر هستند، دست‌کم تا زمان سلطنت یزدگرد اول (۴۲۰-۳۹۹ م.) در روزگار ساسانی مرسوم بود. در روزهای اعیاد مهم همچون نوروز، اولین روز سال شمسی و یا مهرگان (شانزدهمین روز ماه هفتم) شب هنگام آتش مقدس را برای همگان روشن می‌کردند. در زمان ساسانیان مردگان را در خاک دفن نمی‌کردند بلکه در بالای کوه‌ها از برای کرکسان و سگان قرار می‌دادند. در این دوره اهورامزدا به عنوان خدای ملی پرستش می‌شد که اعطاکننده پیروزی و سیطره دنیایی برای پرستش‌کنندگانش بود. اهورامزدا در نقش برجسته‌های صخره‌ای به صورت خدای جنگ، سوار بر اسب جلوه یافته است.

در دوره ساسانیان الهیات کهن زردشتی متحول و مفهوم ثنوی کهن اصلاح شد و اورمزد و اهریمن به عنوان تجلی زروان - اصل زمان مطلق - در نظر گرفته شد. این آئین در اوایل دوره ساسانی طرفداران زیادی داشت. ولی در زمان خسرو اول (۵۷۹-۵۳۱ م.) «فرقه زروانی‌ها» جزو بدعت‌گزاران به حساب آمدند. جریان اصلی دین ساسانی به غیر از فرایند نهادینه شدن آن، روبه سوی پالودگی و پختگی آئینی حرکت می‌کرد. نظام کامل و پیچیده‌ای از سفسطه مذهبی شکل گرفت که همه چیز را از دیدگاه حلال و حرام و نجس و پاک می‌نگریست. یکی از نتایج این تحول تأکید مضاعف بر اصل آئین و اطاعت محض از روحانیت زردشتی بود. آئین‌های غیرزردشتی و بدعت‌گزار و اعمال و آداب حرام، آلوده‌کننده زمین و دشمن اصلی دین به حساب آمد.

یکی از وظایف مومنان درگیری و از بین بردن مشرکان و بدعتگزاران بود. خلاصه در روزگار ساسانیان تسامح مذهبی ایام هخامنشی و بی‌اعتنایی مذهبی دوران پارتی جای خود را به عدم تسامح و تعقیب‌ها و ایذاهای مذهبی داد.

با اینکه اردشیر خود از یک خانواده مذهبی بود ولی به نظر نمی‌رسد که در ایجاد جهت‌های جدید در امور مذهبی دست داشته باشد. زمانی عقیده بر این بود که نهادینه کردن دین زردشتی و تدوین مکتوبات و عقاید آن از کارهای یکی از مقامات عالیرتبه مذهبی به نام تنسر از معاصران اردشیر اول بوده است که فعالیت‌های او در گزارشی با عنوان نامه تنسر در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار (سده‌های دوازده - سیزده) ثبت است. اما اطلاعات کتیبه‌ای جدید نشان داد که اگر تنسر واقعاً یک شخصیت تاریخی بوده، پس نقش و سهم او در مسایل مذهبی تحت‌الشعاع شخصی به نام کرتیر (کردر) قرار داشته است. کرتیر که پیشتر در زمان شاپور اول هیربد (معلم روحانی) و مؤبد بوده در زمان سلطنت بهرام اول (۲۷۶-۲۷۳ م.) و بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶ م.) از شخصیت‌های برجسته دین زردشتی برشمرده می‌شده است. در کتیبه کعبه زردشت آمده که کرتیر مسئولیت سرکوبی جوامع غیرزردشتی (یهودیان، بوداییان، برهمنان و مسیحیان نسطوری) را داشته است تا بتواند اصول اصلی دین زردشتی و انضباط و نظم روحانیت آن را برقرار سازد (بدعتگزاران [اهلوموگ]... که در سرزمین مغان هستند نباید خدش‌های به دین مزدایی و خدمت به ایزدان آن وارد سازند از این رو آنها را گوشمالی کردم و سر جای خودشان نشاندم). کرتیر با این تمهیدات توانسته بنیادهای سلطنتی را برای حفظ روحانیان زردشتی و آتش مقدس برپا کند.

۲. مسیحیت

از اشارات کتیبه کرتیر به دو فرقه از مسیحیان و نیز اسناد منابع سریانی این زمان برمی آید که جوامع مسیحی در نیمه دوم سده سوم میلادی پایگاه محکمی در اراضی اطراف دجله و فرات در بین جوامع آرامی زبان پیدا کرده است. در نتیجه فعالیت‌های این جوامع، هیأت‌های مذهبی مسیحی در سرتاسر ایران و حتی فراتر از آن پراکنده شده‌اند. مادامی که امپراتوری روم به مسیحیت نگرویده بود و طریق شرک داشت مسیحیان ایران از تعقیب و ایذا در امان بودند و خود مسیحیان هم با صراحت تمام به مخالفت با فرقه‌های بدعتگزاری چون مانویان و پیروان گنوسی مارسیون و باردیسان می‌پرداختند که در جامعه آن روزگار ایران وجود داشتند. به محض اینکه کنستانتین کبیر (۳۳۷-۳۰۶ م.) دین مسیحی را دین رسمی امپراتوری روم اعلام کرد، مسیحیان ایران در تنگنا افتادند چون از یک طرف به همدینان مسیحی خود احساس همدلی داشتند و از طرف دیگر تصمیمات سیاسی ساسانیان در مورد چنین روابطی به سبب دشمنی با امپراتوری روم، بسیار خصمانه بود. از سال ۳۳۹ م. به بعد در زمان شاپور دوم و جانشینان او مسیحیان ایران تحت تعقیب و ایذای شدید قرار گرفتند. با وجود این هسته مرکزی جوامع مسیحی ایران تا پایان دوره ساسانیان همچنان در ایران وجود داشت.

۳. مانویت

در زمان سلطنت شاپور اول یک رهبر و نهضت مذهبی دیگر ظاهر شد. مانی (بین ۲۱۶؟ و ۲۷۴؟) از یک خانواده پارتی مقیم بابل بود («من مرید

خوشبختی بودم مقیم سرزمین بابل» ولی به زبان آرامی صحبت می‌کرد. در اوایل قرن بیستم به سبب کشف شماری از قطعات ادبی مانوی در شرق ترکستان اطلاعات زیادی درباره مانویت به دست آمد. بعدها بخش اعظم کفالایا، مجموعه‌ای از رنجامه مانی به زبان قبطی در مصر کشف شد. امروزه این متون را در کنار گزارش‌هایی از آئین مانویان به وسیله آباء کلیسا به خصوص سن آگوستین، محل بحث و بررسی قرار داده‌اند. از این اطلاعات اسناد فشرده که یافته‌های دیگری هم بدانها افزوده شد، برمی‌آید که تعالیم مانی تحت تأثیر شدید عقاید و فلسفه گنوسی صورتبندی شده بود. خود مانی مدعی بوده که آخرین و بزرگترین حواری عیسی مسیح و نیز فارقلیط انجیل سن جان است. مانی با تفسیر گنوستیکی انجیل تلاش کرد تعالیم مسیحی و زردشتی را درهم آمیزد و دینی جهان‌شمول پدیدار سازد. گزارش شده که مانی نخستین بار در روز تاجگذاری شاپور اول (۱۲ آوریل ۲۴۰ یا ۹ آوریل ۲۴۳) به صورت معلمی بر او ظاهر شد؛ اما از اسناد دیگر برمی‌آید که مانی در این زمان در ایران نبوده بلکه در سفر دریایی به سوی هند از برای تعلیم تعالیم خود بوده است. او پس از بازگشت از هند، پیروانی پیدا کرد که در میان آنها فیروز (پیروز) و مهرشاه حاکم میشان (میسن) که هر دو از برادران شاپور اول بودند، ذکر شده‌اند. حتی نوشته‌اند که خود شاه نیز تحت تأثیر قرار گرفته و با مانی چندین بار به مباحثه پرداخته است. مانی در آخرین دیدار خود نخستین کتاب خویش را با عنوان شاپورگان (شاهپورگان) که فشرده‌ای از تعالیم او به زبان فارسی میانه (زبان مورد حمایت دربار) بود به شاه اهدا کرد. از این رو دین مانی در زمان شاپور اول در ایران و خارج از آن تبلیغ شد. هرمزد اول جانشین شاپور نیز نسبت به مانی راه ملاطفت و عنایت در پیش گرفت. ولی بهرام اول فرزند کهر شاپور با بهره‌گیری از حمایت زردشتیان،

مانی را به اعدام محکوم کرد. پس از آن دین مانی در ایران تحریم شد و مانویان تحت تعقیب و ایذا قرار گرفتند. ولی دین مانی در غرب در بین جوامع امپراتوری روم و نیز در شرق در بین جوامع خراسان و فرائز از آن در مرزهای امپراتوری ساسانی نفوذ کرد. یکی از کانون‌های اصلی آن سمرقند بود و از آنجا در سرتاسر آسیای مرکزی بسط و گسترش یافت.

فصل سوم

هنر و ادبیات

شاید چشمگیرترین و البته موثرترین نقش برجسته‌های هنر ساسانی، پیکرتراشی‌های سنگی عظیمی باشد که بر روی دیواره صخره‌ها در بیشتر نواحی ایران دیده می‌شود. مهمترین و معروفترین آنها در نقش رستم و نقش رجب، هر دو در نزدیکی تخت جمشید و بیشاپور شهر باستانی در چند کیلومتری شمال کازرون در فارس است. در فیروزآباد یا گور باستانی در فارس، دو نقش برجسته از اردشیر اول موجود است که یکی سقوط اردوان پنجم را به تصویر کشیده و دیگری صحنه تفویض قدرت را فرا نموده است. اندکی بالاتر از آن در دره سر مشهد، نقش برجسته بهرام دوم است که شاه را در حال کشتن دوشیر نشان می‌دهد. در دارابگرد در حدود ۱۸۰ میلی جنوب غرب شیراز، تصویر شاپور اول در حال پیروزی بر امپراتوران روم، گوردیان سوم، فیلیپ عرب و والرین نقش‌پردازی شده است. در نقش بهرام شمال کازرون، بهرام سوم در حال جلوس به تخت شاهی نشان داده شده است. بهرام سوم در نقش برجسته‌های قصر ابونصر در نزدیکی شیراز و در گویوم در فاصله چند کیلومتری نیز ظاهر شده است. پیکرتراشی‌های ساسانی بیشتر در

فارس متمرکز شده ولی یکی از سوارگان ساسانی که زمانی در ری (راگای باستانی) جنوب شرق تهران نقش خورده بود، جای خود را در قرن نوزدهم به نقش برجسته فتحعلیشاه شاه قاجار داده است. در سلماس در نزدیکی دریاچه اورمیه، اردشیر اول سوار بر اسب همراه یک اسیر پارتی نقش خورده است. بعدها در طاق‌بستان کرمانشاه هم نقش برجسته‌هایی از ساسانیان کار شد که اردشیر دوم، شاپور دوم و خسرو دوم را نشان می‌دهد. شاهان ساسانی در شماری از این بازنمایی‌ها با تاج خاص خودشان مشخص شده‌اند.

باشکوه‌ترین و عالیت‌ترین دستاورد معماری سلسله ساسانی کاخ تیسفون خسرو دوم (۵۹۰؛ ۶۲۸-۵۹۱ م.) است که هنوز آثاری از آن باقی است. این کاخ به طاق کسری شهرت دارد و در آن طاقی از آجرپخته به کار رفته که از شگردهای معماری خاص دوره ساسانی بوده است. در فارس نیز شماری از عمارات ساسانی دیده می‌شود که از قطعات سنگ آهک و ملاط محکم ساخته شده است. از مهمترین عمارات ساسانی کاخ اردشیر اول در فیروزآباد جنوب شیراز و یک کاخ کوچک در سروستان، جنوب شرق شیراز است و با گنبد‌ها و سکنج‌ها پوشیده شده که از ویژگی‌های معماری عصر ساسانی بوده است. کاوش‌های باستانشناسی در شاهپور، نزدیکی کازرون، کف موزائیکی و سایر خصوصیات مهم این شهر ساسانی را پدیدار کرده است. بقایایی از چند آتشکده هم به خصوص در فارس دیده می‌شود؛ اینها بناهای مربعی با گنبدی بر روی چهار قوس است. در قصر شیرین بر سر جاده بغداد - تهران و در گندی‌شاپور - شاه‌آباد کنونی - در جنوب دزفول هم آثاری از دوره ساسانی برجای مانده است.

همگان برآنند که هنر دوره ساسانی از ادوار هنری شکوفان ایران است که گرچه همسنگ دستاوردهای هنری هخامنشی نیست ولی اهمیتی درخور

دارد. فلزکاری به تراز والایی از هنروری و مهارت رسید. مهمترین مضامین تزیینی فلزکاری صحنه‌های شکار شاهان ساسانی است. جام طلایی و میناکاری شده دوره خسرو اول (۵۷۹-۵۳۱ م.) معروف به «جام سلیمان» و محفوظ در کتابخانه ملی پاریس، شاید از زیباترین آثار فلزکاری دوره ساسانی باشد که معروف است هارون الرشید آن را به عنوان هدیه برای شارلمانی فرستاده است. هنر جواهری و زرگری این دوره در شماری از مهرها و نشان‌های آن به اوج خود رسیده است. در سکه‌ها از خط پهلوی (فارسی میانه) استفاده کرده‌اند؛ بر روی آنها سر شاه ساسانی با تاج مخصوص خویش همراه با نام و نشان و بر پشت آنها آتشدان همراه با محافظان آن و آتش افسانه‌ای اردشیر و شاپور و غیره نقش خورده است. در ایام بعد هم از مخفف نام و نشان صاحب ضرب و تاریخ ضرب استفاده شده است.

آشنایی ایرانیان با زبان و ادبیات یونانی در زمان اشکانیان در آخرین سده این سلسله رو به کاهش گذاشت. با این همه متون کتیبه‌های اردشیر اول و شاپور اول و کتیبه کعبه زردشت در کنار زبان پارتی و فارسی میانه، به زبان یونانی هم منتقل گشته است. بعدها در این کتیبه‌ها به خصوص کتیبه نرسی در پایکولی فقط از زبان پارتی و فارسی میانه استفاده شده است.

بیشتر متون مکتوب زبان پهلوی - شکلی از فارسی میانه و متفاوت با زبان کتیبه‌های ساسانی - از اواخر دوره ساسانی و یا پس از آن در دست است. دلیل این مسئله در آن است که دگرسانی زبان شفاهی به سنت کتابت در اواخر دوره ساسانی رخ داده است. این نکته در مورد نوشته‌های مذهبی و غیرمذهبی هم مصداق دارد. در قطعه‌ای از متون مذهبی آمده که «زبان شفاهی براتر و مؤثرتر از زبان مکتوب است». باید افزود که آثار مکتوب ساسانی بیشتر ماهیت مذهبی و تاریخی دارند نه ماهیت ادبی. با ورود معارف

مذهبی بیگانه به ایران، آثار منشور از نوع سرگرم‌کننده هم وارد ایران شد و به زبان پهلوی درآمد. از میان آنها که در زمان خسرو اول رخ داد. سنت داستانی یونانی (دوره هلنی) و آثار هندی همچون کلیلگ و دمنگ برپایه پنجه - تنترا هندی. یا افسانه‌های بارلام و جوزافات (بلوهر و بوذاسف) بوده است.

فصل چهارم

XX

سیاست خارجی

XX

مسائلی که در سیاست خارجی شاهان ساسانی همواره مطرح بوده دفاع و گاهی بسط و گسترش مرزهای شرقی و غربی است. پیشتر به موفقیت‌های نظامی اردشیر اول و شاپور اول در مناطق شرقی که منجر به ضمیمه بخش غربی امپراتوری کوشان به ساسانیان شد، اشاره کردیم.

۱. جنگ باروم

در قسمت غرب دواعی قدیمی بر سر شمال بین‌النهرین با شهرهایی چون کارا، نصیبین و ادسا ادامه یافت. ساسانیان بیشتر شائق بودند تا بر ارمنستان دست پیدا کنند و آنجا را تحت نظارت داشته باشند چون در آنجا هنوز سلسله اشکانی باقی مانده بود و برای حفظ خود تحت‌الحمایه روم درآمده بود و به همین دلیل دوره‌ای از جنگ‌های ایران و روم آغاز شد. کاروس (۲۸۳-۲۸۲م.) امپراتور روم در زمان بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶م.) بی‌هیچ مانعی به بین‌النهرین تاخت و تا تیسفون رسید ولی مرگ ناگهانی او موجب بازگشت رومیان گردید. بهرام دوم به دلیل شورش برادر خود هرمزد

کوشانشاه از برای ایجاد یک دولت مستقل در شرق ایران، نتوانست با رومیان درافتد. ولی تلاش برادر بهرام دوم موفقیتی همراه نداشت و بهرام دوم فرزند خود بهرام سوم را نایب‌السلطنه سکستان (سیستان) قرار داد. پس از درگذشت بهرام دوم (۲۹۳م.) نرسی فرزند کهرشاپور دوم مدعی جانشینی بهرام سوم شد و به سلطنت رسید. نرسی به یادبود پیروزی خود برج پایکولی را در کوه‌های غرب رود دیاله علیا برپا کرد که سر هنری راولینسن، مستشرق انگلیسی آن را در سال ۱۸۴۳م. کشف کرد. این برج با نیم‌تنه‌ای از پیکره نرسی دربردارنده کتیبه‌ای به زبان پارتی و فارسی میانه بود که جریان وقایع را وصف کرده است. نرسی در سال ۲۹۶م. به ناگزیر پیمان صلحی با رومیان بست و بر طبق آن ارمنستان و بعضی از مناطق شمالی بین‌النهرین در اختیار رومیان قرار گرفت. ساسانیان با این پیمان که به مدت چهل سال طول کشید کاملاً از مناطق مورد اختلاف چشم پوشیدند. در این زمان امپراتوری روم به دین مسیحی گرائیده بود و لذا اقوام مسیحی بین‌النهرین و بابل بنا به دلایل مذهبی با سیاست‌های رومیان هم‌جهت شدند. مسیحیت در ارمنستان هم پس از اینکه شاه آنها تیرداد در سال ۲۹۴م. مسیحی شد، اهمیتی درخور یافت. از این رو شاهان ساسانی احساس کردند که باید پایه‌های دین زردشتی خود را محکم کنند و شروع به تقویت و تحکیم دین رسمی دولت خود کردند. دولت پیروان سایر ادیان را تحت تعقیب قرار داد و عدول از دین ملی گناهی نابخشودنی اعلام شد و ایدای پیروان ادیان دیگر از جمله مسیحیان شروع گشت. بنابراین رقابت ایران و روم - بیزانس - بعد مذهبی نیز پیدا کرد.

بدین ترتیب وقوع جنگ جدیدی ناگزیرانه بود. این جنگ را شاپور دوم در سال ۳۳۷م. شروع کرد که سال مرگ کنستانتین کبیر هم بود. شاپور بی‌هیچ موفقیتی سه بار نصیبین را به محاصره کشید. کنستانتینوس

(۳۳۷-۳۶۱ م.) امپراتور روم در جنگ اهمال ورزید اما شاپور به سبب ظهور دشمن جدیدی در مرزهای شرقی یعنی هون‌ها (Huns) عقب کشید. او پس از لشکرکشی طولانی علیه هون‌ها، سرانجام به طرف بین‌النهرین بازگشت و به کمک تجهیزات هون‌ها شهر آمیدا (دیار بکر کنونی) را در دجله علیا متصرف شد و آمیانوس مارسلینوس (حدود ۴۰۰ - ۳۳۰ م.) مورخ رومی این جنگ‌ها را به تفصیل گزارش کرد. امپراتور جولیان مرتد (Julia the Apostate - ۳۶۳-۳۶۴ م.) پس از مرگ کنستانتینوس (۳۶۱ م.) آتش جنگ را شعله‌ور ساخت ولی پس از اینکه به نزدیکی تیسفون رسید درگذشت. جانشین او یوویان (Jovian = ۳۶۳-۳۶۴ م.) متصرفات رومیان را در سواحل دجله از جمله نصیبین از دست داد و ارمنستان را به ایرانیان وا گذاشت و از حمایت ارشک سوم شاه ارمنستان دست کشید. بخش اعظم ارمنستان جزو ایالات امپراتوری ایران درآمد.

۲. درگیری‌های گاهگاهی از یزدگرد اول تا خسرو اول

یزدگرد اول پس از دو دهه آشفتگی سیاسی (اردشیر دوم، شاپور سوم و بهرام چهارم) به سلطنت رسید. منابع زردشتی و مسیحی درباره او نظریات مختلفی ارائه کرده‌اند. در منابع مسیحی از کیاست و نیک‌سیرتی او گفتگو شده است و در منابع زردشتی هم او را «یزدگرد بزهکار» نامیده‌اند. تسامح او درخصوص پیروان دین یهودی و مسیحی، اشراف را به مخالفت با او برانگیخت. یزدگرد به سبب گرایش اشراف و تعصب بیش از اندازه مسیحیان مجبور شد آنان را تحت تعقیب قرار دهد. اشراف پس از مرگ یزدگرد (۴۲۰ م.) از جانشین کردن فرزندان او امتناع ورزیدند. ولی یکی از فرزندان او، بهرام پنجم که تحت‌الحمایه منذر شاه عرب حیره (در شرق فرات سفلی) از

دست‌نشانندگان ساسانی بود و نیز با یاری مهر نرسی وزیر پدر او که در مقامش ابقا شده بود، توانست به سلطنت دست یابد. بهرام پنجم معروف به گور به سبب علاقه به شکار و عشق در ادبیات فارسی جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است. بهرام پنجم در جنگ با رومیان ناکام ماند (۴۲۲-۴۲۱ م.) و یک پیمان صلح صدساله بست و به مسیحیان آزادی اعمال مذهبی اعطا کرد. او در قسمت شرق امپراتوری توانست هجوم جدید هیاطله (هفتالیت‌ها) را سرکوب کند. ولی هیاطله در دهه‌های بعد (نیمه دوم سده پنجم میلادی) حملات خود را ادامه دادند و موجبات ضعف امپراتوری ساسانی را فراهم کردند. فیروز (۴۸۴-۴۵۷ م.) به نبرد با آنها پرداخت. آنها خزاین فیروز را غارت کردند و خانواده او را به اسارت گرفتند و بخشی از ایران را ویران ساختند. بلاش (۴۸۸-۴۸۴ م.) برادر فیروز که نتوانسته بود جلو حملات هیاطله را بگیرد، معزول و نابینا گردید. سلطنت به قباد (کواذ) اول فرزند فیروز رسید. درحالی که مملکت دچار آشفتگی شده بود او را از سلطنت خلع و زندانی کردند (۴۹۶ م.). ولی قباد به نزد هیاطله گریخت و با کمک آنها به سلطنت دست یافت (۴۹۹ م.). در این زمان مذهب نسطوری در بین مسیحیان ایران نضج گرفت و در امپراتوری ساسانی شکل خاصی از مسیحیت را پدید آورد؛ آنها مدعی بودند که شخصیت الهی و انسانی مسیح از هم جداست.

قباد اول با سرسختی تمام به سلطنت پرداخت و چهره درخشانی از خود نشان داد. او صلح و نظم و آرامش را در ایران برقرار کرد. در لشکرکشی علیه رومیان (۵۰۲ م.) شهر آمیدا را درهم کوبید اما حمله هیاطله به مرزهای شرقی موجب شد صلح با بیزانس را بپذیرد. او در اواخر سلطنت خود در سال ۵۲۷ م. باز با رومیان درافتاد و با کمک منذر دوم شاه حیره بلیزاریوس فرمانده رومی را شکست داد (۵۳۱ م.) قباد در اوایل سلطنت خود از دین زردشتی

دست کشید و به حمایت مزدک پیشتاز یک نهضت اجتماعی - مذهبی پرداخت که در بین مردم هوادارانی یافته بود. ولی فرزند او خسرو، زردشتی معتقدی بود؛ او در اواخر سلطنت پدرش با همدستی مؤبد مؤبدان مزدکیان را متهم کرده و قتل عام وحشتناکی از آنها راه انداخت (۵۲۸م). خسرو پس از مرگ پدر با عنوان خسرو اول (۵۷۹-۵۳۱م) به سلطنت رسید و با ژوستینیان امپراتور بیزانس پیمان صلح بست (۵۳۲م) او به تقویت دین زردشتی پرداخت و با اینکه در ایام خصومت با بیزانس، مسیحیان را تحت تعقیب قرار داد ولی انعقاد قرارداد صلح بین دو امپراتوری موجبات تسامح مذهبی عمیقی را فراهم کرد.

خسرو اول از شاهان مقتدر ساسانی برشمرده می شود. در این دوره اصلاحات مالیاتی عمیقی در ایران به وقوع پیوست. ارزیابی ثابتی به پول نقد جای درآمدهای جنسی اراضی را گرفت و این ارزیابی ها تا حکومت اعراب در ایران ادامه یافت. شهرت او به عنوان شاه عادل و عاقل در ایام سلطنت وی در همه جا پیچید و بعدها حالت افسانه ای پیدا کرد. هنگامی که ژوستینیان در سال ۵۲۹م مدرسه فلسفه آتن را تعطیل کرد، نوافلاطونیان رو به سوی خسرو آوردند تا از این شاه فیلسوف یاری بینند. با اینکه شرایط موجود در دربار خسرو برای آنها مایوس کننده بود، ولی خوشحالی آنها زمانی بالا گرفت که شاه حق بازگشت را برای آنها محترم شمرد. خسرو از سال ۵۴۰م. به بعد جنگ طولانی با ژوستینیان را آغاز کرد و این جنگ با اینکه گاهی قطع می شد ولی تا صلح سال ۵۶۱م. به مدت پنجاه سال ادامه داشت. خسرو اقتدار خود را تا دریای سیاه گستراند و هیاطله را در جنگ شکستی سخت داد. این کامیابی های نظامی بر اثر بازسازی های مختلف نیروهای مسلح و موفقیت های زنجیره فرماندهی نظامیان در زمان سلطنت طولانی خسرو اول

حاصل شد.

۳. جنگ با ترکان و بیزانس

در حدود سال ۵۶۰م. قوم جدیدی به نام ترکان در بخش شرقی امپراتوری ساسانی ظاهر شدند. خسرو با برقراری روابط دوستانه با رهبر ترکان به نام سینجیو (سیلزیبول) توانست شکستی قاطع بر هیاطله وارد آورد و پس از این واقعه مرز بین امپراتوری ترکان و ساسانیان پدیدار شد. البته این اتحاد در جای خود تبدیل به ماده اختلاف هم شد و ترکان در دومین جنگ ایران و بیزانس (۵۷۹-۵۷۲م.) همواره طرف بیزانس را گرفتند. خسرو جنگ بین ایران و بیزانس را برای فرزندش هرمزد چهارم (۵۹۰-۵۷۹م.) به ارث گذاشت و هرمزد به رغم مذاکرات مکرر با بیزانس برای ایجاد صلح بین دو امپراتوری، ناکام باقی ماند. هرمزد نتوانست حتی به اندازه پدرش خسرو اقتدار از خود نشان دهد از این رو به دلیل عدم خصومت با مسیحیان مورد بی‌لطفی روحانیت زردشتی قرار گرفت. هرمزد سرانجام قربانی دسیسه فرمانده نظامی خویش بهرام چوبین گردید. خسرو دوم فرزند هرمزد علیه پدر به پا خاست و پدر را به پای چوبه دار فرستاد. ناآرامی همه جا را فرا گرفت و در اثنای آن بهرام چوبین با اینکه از خاندان شاهی نبود، ولی در صدد سلطه بر سلطنت برآمد. همزمان با این قضایا، یک مدعی دیگر یعنی شاهزاده بستام بخت خود را آزمود. خسرو به بیزانس گریخت و امپراتور موریس (۶۰۲-۵۸۲م.) با نیروی نظامی او را به ایران بازگرداند. بهرام چوبین قلع و قمع شد (۵۹۱م.) و گریخت و به دست ترکان به قتل رسید و خسرو بار دیگر در تیسفون بر تخت نشست. بستام تا سال ۵۹۶م. در ماد تحت نظر قرار گرفت.

خسرو دوم (۵۹۰؛ ۶۲۸ - ۵۹۱ م.) با نام مستعار پرویز (پیروز) به شکوه و شوکتی بی‌سابقه دست یافت. قتل موریس (۶۰۲ م.) او را برانگیخت تا علیه بیزانس جنگی راه اندازد و در اثنای آن سپاهیانش تا کالسدون (مقابل قسطنطنیه) پیشروی کرد و سوریه را به باد غارت داد و انطاکیه (۶۱۱ م.) دمشق (۶۱۳ م.) و اورشلیم (۶۱۴ م.) را گرفت؛ مصر هم در سال ۶۱۹ م. اشغال شد. امپراتوری بیزانس در حقیقت در لبه سرایشی قرار گرفت.

هراکلیوس امپراتور بزرگ در سال ۶۱۰ م. به قدرت رسید و سالبانی چند به بازسازی هسته مرکزی سپاه جدید پرداخت. او پس از این کار در سال ۶۲۲ م. علیه ایرانیان راه افتاد و با شدت تمام بر آنها تاخت. سپاه ایرانیان شکست خورد. هراکلیوس در سال ۶۲۴ آتروپاتن (آذربایجان) را فروگرفت و آتشگاه بزرگ زردشتیان را در آنجا تخریب کرد؛ او در سال ۶۲۷ م. وارد ایالات دجله شد. خسرو دوم دست به مقاومت نزد انقلابی راه افتاد و در اثنای آن وی برافتاد و به وسیله فرزند خویش کواذ (قباد) دوم به قتل رسید (۶۲۸ م.) هنگامی که قباد چندماه دیگر درگذشت هرج و مرج و شوریدگی همه جا را فراگرفت. یزدگرد سوم نوه خسرو دوم پس از یک سلسله شاهان کوتاه عمر، سرانجام در سال ۶۳۳ م. به قدرت رسید.

۴. پیروزی اعراب

تمامی این خصومت‌های دراز آهنگ و کاهنده قدرت دو امپراتوری ساسانی و بیزانس را به کلی به تحلیل برد. حال دروازه‌های این دو امپراتوری به روی نیروی تازه‌نفسی چون اعراب گشوده شد که با دولت‌ها و مذاهب درافتادند و پس از چندین برخورد بین ایرانیان و اعراب، سرانجام سرنوشت امپراتوری ساسانی در نبرد قادسیه (۶۳۶-۷ م.) در ساحل یکی از انهار فرات

نه‌چندان دور از حیره، رقم خورد و در خلال آن فرمانده ایرانی رستم کشته شد. تیسفون با تمامی خزاین در اختیار اعراب قرار گرفت. یزدگرد به ماد گریخت و در آنجا با کمک فرماندهانش در صدد مقاومت دیگری برآمد. آخرین نبرد در نهاوند جنوب همدان رخ داد و تمامی امیدهای او را بر باد داد (۶۴۲م). یزدگرد از ایالتی به ایالت دیگر پناه برد تا اینکه در سال ۶۵۱م. در نزدیکی مرو به قتل رسید.

با سقوط امپراتوری ساسانی دفتر مذهب آن نیز بسته شد. مسلمانان رسماً در مورد زردشتیان تسامح نشان دادند. دین زردشتی کم‌کم از ایران رخت بر بست ولی جوامع محدودی از آنها تا به امروز در یزد و بعضی نواحی دیگر باقی مانده‌اند. زردشتیان به غرب هند مهاجرت کردند و امروزه بیشتر در بمبئی زندگی می‌کنند. این ایرانیان که به پارسیان شهرت دارند تنها بخش اندکی از آثار مقدس و دینی خود را حفظ کرده‌اند. آنها هنوز از تقویم یزدگرد سوم آخرین شاه دین زردشتی و آخر پادشاه ساسانی ایران استفاده می‌کنند.

بخش چهارم

دستاوردهای تمدن ایران باستان

فصل اول

معماری

مشکل بتوان از یافته‌های پراکنده باستانشناسی، جریان معماری ایران باستان را بازسازی کرد؛ اطلاعات بازمانده بیشتر درباره یک مکان خاص و یا بنای خاص است و درباره بعضی از ادوار و مناطق اطلاعاتی وجود ندارد. اما گفتنی است که بنایان و معماران ایرانی از همان ابتدا و به طور چشمگیر ویژگی‌ها و تأثیرات خارجی را اقتباس و جذب کردند و با یکدیگر درآمیختند و ترکیب و تألیفی نو به وجود آوردند. گل رس و گل معمولی در سرتاسر دوران ایران باستان از مهمترین مصالح بناسازی ایران به شمار می‌رفته است. در دوره نوسنگی، در نیمه دوم هزاره هشتم پیش از میلاد، اطلاعات اولیه از بناسازی و بناها به دست آمده و معماری عمارات عظیم با آجر خشت برای نخستین بار در هزاره چهارم پیش از میلاد (دوره مس) ظاهر شده است.

۱. پیش از ۳۰۰۰ ق.م

الف - دوره نوسنگی: معماری این دوره دیرینه از نظر ترکیبی متفاوت است. از ویژگی‌های بناسازی سطح نخستین گنج دره در کوه‌های زاگرس

غرب ایران دیوارهای خشتی با فن اتصال کام و زبانه و اتاقک‌های ساخته شده تاوه‌های گلی پیش‌ساخته است. در این دوره ساخت تنورهای گنبدی متداول بوده و آثاری از نیمکت‌های گلی به دست آمده است. اتاق‌ها کوچک و ورود بدانها مشکل بوده و مثلاً در تپه یحیی در جنوب شرق ایران ورودی بعضی از بناهای نخستین از طریق بام صورت می‌گرفته است. در گنج دره بخشی از شبکه مرکب اتاق‌های کوچک که به احتمال انباری بوده با طبقه دومی پوشیده می‌شده است. گاهی نیز کف اتاق‌ها و یا دیوارهای آنها را با گچ رنگی می‌پوشاندند. در یانیک تپه، غرب دریای خزر، کف اتاق‌ها را با اندود آهک پوشانده‌اند در حالی که کف اتاق‌ها و حیاط خانه‌ها در تپه گوران که چندان دور از گنج دره نیست با فلدسپات سفید و گل‌رس قرمز پوشانده شده است. برای فرش کردن کف اتاق‌ها از حصیرهای نئین استفاده می‌کردند. در گنج دره تاقچه‌ای را که احتمالاً مفهوم مذهبی داشته با کله دوگوسفند یا بز، روی یکدیگر، تزیین کرده‌اند. بهره‌گیری آئینی از تزیین حیوانی یادآور پرستشگاه‌های نمایشی چتل‌هویوک در آناتولی است.

ب - دوره مسی: مهمترین اثر باقیمانده از معماری این دوره و در حقیقت بزرگترین بنای جهان باستان تراس پلکانی شگفت‌انگیزی است که در حدود ۴۰۰۰ ق.م. در شوش، جنوب غرب ایران به صورت جایی برای معبد شهر و ضمایم آن ساخته‌اند. تراس خشتی عظیم دست‌کم ۸۰ متر طول (احتمالاً بیش از اینها بوده) و ۱۰ متر بلندی دارد. سایر بناهای شوش به سبب فن ضعیف کاوش کاملاً از دید باستان‌شناسان نخستین دور مانده است.

معماری سوزیانا منطقه‌ای که شوش در آن قرار داشته در نیمه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد (دوره اوروک) از طرح‌های روی مهرها پیداست. در شوش مَه‌ری به دست آمده که معبدی را نشان می‌دهد و این معبد با

شاخ‌ها تزیین یافته و دیواری آن را محاصره کرده است و مهر دیگر نشان‌دهنده یک خانه دوطبقه است و مهر سومی هم از چغامیش قلعه‌ای را نشان می‌دهد که دور آن دو دیوار کشیده شده است. در همین دوره در شمال گودین‌تپه، تجار محل ارک مدور کوچکی را ساخته‌اند با اتاق‌های کوچک که در یکی از دیوارهای آن اجاقی برای گرما وجود دارد و دو پنجره باریک هم برای نورگیری تعبیه شده است.

۲. ۳۰۰۰ ق.م - ۱۰۰۰ ق.م

بناهای اداری با اتاق‌های انباری در طبقه همکف در دوره سر تاریخی عیلامی (حدود ۲۸۰۰ - ۳۰۰۰ ق.م) در چندین جا کشف شده است. در انشان (تل ملیان کنونی) پایتخت عیلام بنایی از این نوع که به احتمال زیاد کاخ بوده کشف شده که با نقاشی‌هایی تزیین یافته است. چیزی از بقایای معماری هزاره سوم پیش از میلاد دانسته نیست اما شالوده یک انبار غله بزرگ که با بالاخانه‌های طاق‌داری نورگیری می‌شده، چسبیده به معبد بزرگ شوش در دوره اکدی (حدود ۲۳۰۰ ق.م) به دست آمده است. این بنا شباهت عجیبی به بناهای دوره همزمان در موهنجودار و وهاراپا در دره سند دارد. تقریباً در همان دوره یکی از حکام محلی در تپه حصار در شمال شرق ایران برای خویش اقامتگاهی با طرح نسبتاً ساده ساخت؛ این بنا حدود ۲۷ متر طول و یک ورودی پلکانی که به برج‌ها متصل می‌شود، دارد. اندکی به سمت شمال در تورنگ تپه، تراس پلکانی عظیمی ساخته شده که هنوز ۲۵ متر بلندی دارد؛ شباهت آن به زیگورات اشتباه‌برانگیز است و کارکرد اصلی آن هنوز کشف نشده است.

عیلام در حدود سال ۲۰۰۴ ق.م. قدرت خود را در شوش مستقر کرد. در

این زمان بخش جدیدی با خانه‌ای ساده و خوش ساخت به شهر افزوده شد. یکی از این بناها در بخش میانی شهر، یک معبد کوچک بود. در این معبد حیاط سنگفرش به دو اتاق نشیمن و پرستشگاه وصل می‌شد و تمامی اینها دارای اجاق بود. در انتهای پرستشگاه یک کرسی ساختمان قرار داشت که ظاهراً بتی را در آن قرار می‌داده‌اند. بعدها اشراف شهر جابجا شده و جای جمعیت فقیر را گرفته‌اند و خانه‌های آنها شبیه کاخ‌های کوچکی است با حیاط سنگفرش اصلی و در آنسوی حیاط هم تالار پهنی همراه یک بخاری دیواری و گچکاری‌هایی تا سقف وجود داشت. این تالار که شبیه تختخانه کاخ بود به قسمت‌های دیگر وصل می‌شد که به صورت مدور دور یک حیاط کوچک تعبیه شده بود و مخصوص شمار زیادی از کارکنان بوده است. تپتی - اهر (Tepti - Ahr) شاه عیلامی در زمان انحطاط شوش در سده ۱۵ پیش از میلاد در کبنک (هفت‌تپه) معبدی درافکند. این معبد دربردارنده یک در ورودی، یک حیاط برای پرستش در فضای آزاد و رواقی بود که به دو پرستشگاه موازی و توأمان وصل می‌شده است. این مجتمع با دو سرداب طاقدار ارتباط داشت که تعداد زیادی از اجساد را در آنها قرار می‌دادند. این معبد را بدون تردید برای آئین تدفین استفاده می‌کردند.

بزرگترین مجتمع معماری عیلامی را اونتاش - ناپیریشا (Untash - Napirisha) شاه عیلامی در نیمه دوم سده ۱۴ پیش از میلاد در چغازنبیل، جنوب شرق شوش ساخت. نخستین بنا معبدی بود خاص اینشوشیناک (inshushinak) خدای حامی شوش. این معبد دارای یک حیاط مرکزی و انبارهایی در سه طرف آن بود، در سمت چهارم آن دو پرستشگاه وجود داشت که یکی به بیرون و دیگری به داخل حیاط باز می‌شد. این عمارت به جای معبد شبیه یک مجتمع اقتصادی بود که در آن معمار امکانات مذهبی

را چندان فراهم نکرده است؛ ولی بعدها در آن تعبیه شده است. این معبد بعدها تبدیل به یک برج پلکانی شده و طبقات آن بر یکدیگر تحمیل نشده بلکه در حیاط مرکزی پیشین روی یکدیگر قرار گرفته است. یک پلکان طاقدار با شیب تند به طرف جنوب شرق، بنا را قطع کرده و به یک معبد کوچک در رأس آن وصل شده که از آن ناپیریشا - خدای حامی انشان - و اینشو شیناک بوده است. این معبد را بی‌تردید برای پیوند دادن دو نیمه مختلف امپراتوری عیلام ساخته‌اند. این بنا باید بیش از ۵۴ متر بلندی و دو برابر آن طول می‌داشته است. یک دیوار نامنظم محصور دور صحن را در پای برج دربر می‌گرفته و معابد ایزد بانوان را با دو معبد ایزدان اصلی و ایزدان فرعی به هم ربط می‌داده است. این معابد دربردارنده پلان‌های جامعی از خانه‌ها با حیاط مرکزی کوچک است که گویی عیلامیان معماری خاص و مجزای مذهبی نداشته‌اند. دومین دیوار محصور (۳۸۰-۴۷۰ متر) مرز منطقه مقدس را مشخص می‌کرده است. در این فضای فرعی چندین معبد برای ایزدان ایالتی ساخته شده بود. سومین دیوار محصور خود شهر را در حصار می‌گرفت که در آن یک رشته از کاخ‌ها - شبیه معبد بزرگ نخستین ولی کارکردی‌تر از آن نبودند - ساخته شده بودند. به نظر می‌رسد که این کاخ‌ها اقامتگاه‌های موقتی بوده و در ایام برگزاری آئین‌های مذهبی استفاده می‌شده‌اند و در آن از بناهای اداری خبری نیست. یک مجتمع کافی هم برای آئین تدفین خاندان سلطنتی ساخته شده بود که در آن اجساد را می‌سوزاندند و سپس در طاق‌های زیرزمینی دفن می‌کردند. در جنوب آنهم معبدی برپا بود مرکب از یک پیش تالار و حرمی بزرگ که رو به آسمان باز می‌شد؛ حرم در وسط دارای محرابی بود که برای پرستش آتش به کار می‌رفت و نوسکو (Nusku) خدای آتش محسوب می‌شد. این آئین عیلامی

بسیار شبیه آئین ایرانیان در چند سده بعد است.

شوتروک نهونته اول و دو فرزند او در سده ۱۲ پیش از میلاد در شوش معابدی برپا کردند که امروزه کاملاً از بین رفته است. ورودی یکی از آنها با آجر ساخته شده بود و در بردارنده یک رشته از پیکره‌های ایزد بانوان نعمت‌بخش و انسان‌های ورزآگون بود که از باغ مقدس حفاظت می‌کردند. داخل معبد با نقش برجسته‌هایی از آجرهای قالبی لعابدار سبز و زرد تزیین یافته بود که زوج‌های سلطنتی را فرا می‌نمودند. ضمناً در فلات در شهری بیابانی نشان عمارتی وجود داشت که برای تجارت طولانی‌مدت و دوردست حکم انبار را داشت. آرایش آنها تا حدود زیاد شبیه نخستین معبد بزرگ چغازنبیل بود.

۳. ۱۰۰۰ ق.م. تا ۶۵۱ م.

معماری ایران در این دوره هم دارای نوآوری و هم تداوم است. مهمترین بناهای عصر متقدم آهن بناهای ستوندار (۹۰۰ ق.م. و پس از آن) حسنلو است که بیشتر آنها مشتمل بر مجتمع همبسته با یک حیاط مرکزی است. این بناها پیشینه‌ای در عصر مفرغ ایران ندارند و سبک ستوندار خود را وامدار سنت معماری سرزمین‌های شمال غرب ایران تا مرکز آناتولی و فراتر از آن هستند. از ویژگی‌های بناهای عظیم حسنلو پلانی مشتمل بر یک رواق کوتاه ورودی و یک پیش تالار و تالار کوتاه ستوندار با دو ردیف از ستون‌های چوبی چهارگانه مستقل است. این شکل پلان، پلانی است که تالارهای ستوندار طویل‌المدت ایران برای نخستین بار از آن سر برکشیده است.

در باباجان در مرکز لرستان تا حدود سال ۸۰۰ ق.م. نوعی خانه «آربابی»

پایه سنگی ظاهر شده و در آن یک اتاق وسطی ستوندار در بنایی با برج‌های زاویه‌ای گوشه‌دار ساخته شده است. طولی نکشید که در گودین‌تپه «تالارهای عام» ستوندار مستطیلی با اندازه‌های قابل ملاحظه‌ای ظاهر گردید. این نوع خانه‌ها از ویژگی‌های سبک معماری عصر آهن متأخر است که آن را نمی‌توان خاص دوره مادی دانست. بلکه در خانه‌ای درست در سرزمین مرکزی اقتدار مادی در نزدیکی همدان هم دیده شده است. قدرت این نوع معماری سنتی در اندازه آن نهفته و نمونه‌های آن را می‌توان در «معبد مرکزی» و «قلعه» تپه نوشجان با پیش‌نمای مرتفع و محکم و دیوارهای حجیم خشتی مشاهده کرد. از مدت‌ها پیش در طاقبندی از تو حلقی‌های خشتی منحنی استفاده می‌کردند و این از فنون خاص ایران بود که تا روزگار هخامنشیان و پارتیان ادامه داشت.

هنگامی که کوروش دوم (سلطنت در ۵۳۰ - ۵۵۹ ق.م.) مادها، لیدیها و بابلیها را شکست داد، پارسیان هخامنشی (۳۳۱ - ۵۵۰ ق.م.) سروران و صاحبان خاور نزدیک باستان شدند. هخامنشیان سنت معماری سترگی نداشتند بلکه توانستند به سرعت ترکیب معماری عظیمی را پدید آورند که در عین حال دارای شخصیت و هویت خاص خود بود و اینها همه از فتوحات وسیع آنها در سرزمین‌های مختلف و اقوام گوناگون فراز آمد. ورود لیدیه و شهرهای یونانی شرقی ایونی به جرگه امپراتوری کوروش شالوده فنی این ترکیب جدید را تحت‌تأثیر قرار داد. معماری سترگ، صفا مرتفع و بلند تل تخت که از ویژگی‌های مسلط پاسارگاد پایتخت جدید کوروش برشمرده می‌شد از نظر خصوصیات بسیار شبیه مثلاً صفا کاخی در ساردیس لیدیه بود. در پاسارگاد تعدادی تجارب جدید معماری در شکل و طرح هم صورت گرفته است. از میان این تجارب می‌توان به مقبره ساده و باشکوه کوروش و

کاخ چهارجانبی (کاخ s) اشاره کرد که پلان شفاف آن نشاندهنده ترکیب سنت‌های معماری ایرانی و ایونی است. در این کاخ ستونبندهای کوتاه، جناحی و ایوان مانند، تالار بلند و مستطیلی ستوندار تلفیق یافته است. توزیع و پراکندگی فضا دار و قرینه‌ای این بنای دلنشین در چارچوب هندسی یکی از پارک‌های اولیه ایران با انهار سنگفرش، جذابیت بی‌نظیر و بی‌همتای این اقامتگاه سلطنتی «دیدنی و تماشایی» را از بین برده است.

داریوش اول (سلطنت در ۴۸۶ - ۵۲۱ ق.م.) سبک پخته و یرورده بعدی، معماری هخامنشی را پدید آورد. داریوش در ابتدای سلطنت خود در بنایی از شهر شوش تالار بارعامی به شکل جدید مربع به وجود آورد که آن را با اصطلاح «آپادانا» نامیدند. این بنا امروزه بنای لختی است که اندازه جوانب آن ۱۰۹ متر است. چهار برج زاویه‌ای و دست‌کم سه رواق ستوندار که هر کدام از آنها به ارتفاع تالار مرکزی است به تالار اصلی با ۱۹ متر ارتفاع چسبیده است. ستون‌های رواق‌های جانبی شکل جدیدی از پایه ناقوس شکل و نیز عناصر چشمگیر و ویژه معماری هخامنشی همچون سرستون‌های توأمان جانورسان را نشان می‌دهد.

تماشایی‌ترین عمارت دوره هخامنشی را باید در تخت‌جمشید مرکز سرزمین فارس مشاهده کرد. داریوش و چند تن از جانشینان وی نظیر اردشیر سوم اوخوس (سلطنت در ۳۳۸ - ۳۵۸ ق.م.) بر روی تختان وسیعی به ارتفاع ۱۴ متر گروهی از عمارات سترگ را طراحی، تکمیل و یا بازپردازی کردند که از نظر نقش‌برجسته‌های منقوش و رنگی تزئینی اهمیتی در خور دارد. این عمارات دربردارنده کاخ باشکوه داریوش، دروازه مستقل خشایارشا و آپادانا نماد عالی اقتدار هخامنشی است. بنای آپادانا بر هسته پیشامده سطح صخره ساخته شد و از ویژگی‌های آن نقش‌برجسته‌های صیقل یافته به

طول ۸۰ متر است که در آنها ۲۳ تن از آورندگان هدیه در حضور شاه نشسته بر تخت و ولیعهد ایستاده بر پشت سر او نقش خورده‌اند. در نزدیکی آن در سطح صخره نقش رستم، داریوش مقبره حجاری شده خود را قرار داده است. این مقبره با نمای جدید چلیپایی، قاب افقی که رواق ستون‌داری را تصویر می‌کند، نه‌تنها الگوی تدفینی برای بازماندگان او تا سقوط تخت‌جمشید. در ۳۳۱ ق.م. بود بلکه برای سلسله‌های محلی پس از هخامنشی هم به صورت الگویی درآمد که مقابر کوچک و خام آنها در درجه اول نشانی از این مقبره سترگ داریوش داشت.

تأسیسات آئینی دوره هخامنشی اندک است، اما بنایی از اواخر دوره هخامنشی و یا پس از آن در نزدیکی تخت‌جمشید، با سکویی متمایز در یک تالار چهارستونی باقی مانده که اردشیر دوم ممنون (سلطنت در ۳۵۸ - ۴۰۴ ق.م) به افتخار ایزدبانو آناهیتا ایجاد کرده است. پیداست که در جهان ایران باستان «حرم چهارپایه‌ای» را به عنوان عنصری مسلط در بناهای مذهبی پذیرفته‌اند و قرن‌ها پس از سقوط امپراتوری هخامنشی از آن استفاده می‌شده است. مثلاً این طرح چهارپایه‌ای را می‌توان در «ایدانه» در نزدیکی شوش از دوره پارتی مشاهده کرد و نیز همین طرح در چهارطاق دوره ساسانی منعکس شده است.

تأثیر هلنیسم در معماری ایران قابل ملاحظه بود ولی در بوته ابهام است. از دوره سلوکی (حدود ۳۳۰ تا میانه سده دوم پیش از میلاد) در ایران بنایی که قابل قیاس با آی خانوم در افغانستان و یا حتی بناهای جزیره سلنگا (دلمون) در خلیج فارس باشد وجود ندارد. پیشتر بر بناهای شهری سلوکیون اول نیکاتور (سلطنت در ۲۸۱ - ۳۰۵ ق.م) و فرزندش آنتیوخوس اول سلوکی (سلطنت در ۲۶۱ - ۲۸۱ ق.م) بر سر راه استراتژیک شمال ایران اشاره

می‌شد ولی هنوز تاریخ ساخت سلوکی آن از دوره پارتی (۲۵۰ ق.م. تا ۲۲۴ م.) و حتی ساسانی (۶۵۱ - ۲۲۴ م.) تشخیص داده نشده است. مثلاً تراس سنگی و ستونبندهای کنگاور که یک زمانی از دوره سلوکیان اعلام شده بود، امروزه از روی کتیبه‌نگاری‌ها ثابت شده که از آن اواخر دوره ساسانی است (لوکونین).

در سده اول میلادی ملاط گچی سریع‌الخشک که بدون بهره‌گیری از داربست چوبی برای ساختن طاقگان حجیم و شیب‌دار آجری به کار می‌رفت در بین‌النهرین روزگار پارتیان رواج یافت. در جاهایی چون اسور (Assur) و سلوکیه در ساحل دجله، این فن جدید به کار رفت و موجب ظهور ایوان - تالار سه‌جانبی و طاق تونلی - گردید که در آن یک طرف تالار رو به صحن پهن گشوده می‌شد. این طرح دقیق و ساده روزگار ساسانی و اسلامی رواج کامل پیدا کرد. چند جای عمده از اواسط و اواخر دوره پارتی شناخته شده که معماری آنها گرچه منطقه‌ای است ولی نوآوری در بر دارد. در شهر قومن (به احتمال زیاد هکاتومپولیس باستانی) بخشی از ظاهر خشتی یک بنا از اوایل سده اول میلادی (site V) کشف شده که نشان‌دهنده قوس توکار است و در غرب مرکز زاگرس هم بنای کاخی از اواخر پارتی در قلعه کوهستانی قلعه یزدگرد موجود است که در آن از فن پرورده و کامل العیار تزین گچی استفاده شده است.

ایران باستان با استقرار سلطنت ساسانی بار دیگر تحت استیلای حکومت و تشکیلات قوی متمرکز درآمد. اردشیر اول (سلطنت در ۴۱ - ۲۲۴ م.) مؤسس سلسله، سبک خلاقه و جدید و منسجمی از هنر و معماری پدیدار ساخت. او با الهام از هخامنشیان و نیز قرنیزهای ربع‌گردی سبک مصری که در برنامه‌های بناسازی اولیه او به کار رفته (با تقلید از

قالبندی‌های تخت‌جمشید) ثابت کرد که از نسل هخامنشیان است. ساسانیان در هر جا که سنگ فراهم بود به معماری از نوع سنگی پرداختند و این نوع بناسازی را بر بناسازی‌های دیگر ترجیح دادند. در معماری سنگی که هم باصرفه و هم درازآهنگ بود، برای سطوح از گچبری بهره گرفتند و برای ملاط‌گچ از قلوه‌سنگ‌ها استفاده کردند و آنها را در لابه‌لای قالب‌های الواری جای دادند. بعدها در معماری اسلامی هم از بعضی خصوصیات معماری کاخ‌های اردشیر در فیروزآباد الهام گرفتند. از این خصوصیات می‌توان به سکنج‌های مخروطی شکل ایرانی اشاره کرد که امکان برپایی گنبدی را بر روی سقف فراهم می‌کند و نیز در کاربست مستقیم یک گنبد مسلط در پشت ایوان تجربه کارسازی برشمرده می‌شود. پلان مدور عجیب پایتخت اردشیر در فیروزآباد بعدها آرایش بعضی از شهرهای دوره اسلامی همچون بغداد عصر منصور را تحت تأثیر قرار داد. اما بیشتر شهرهای دوره ساسانی از جمله شهر بیشاپور شاپور اول در نیمه سده سوم میلادی به شکل مستطیل ساخته شده است. تدافعات این نوع شهرهای ساسانی با دیوارهای محکم و برج و باروهای پیرامون آنها تأمین می‌شد.

از معماری اواسط دوره ساسانی برخلاف تصویری که تاکنون وجود داشت چندان شناخته نیست، چون تواریخی که از مدت‌ها پیش برای بناهای عصر ساسانی ارائه شده قابل اعتماد نیست (هوف = Huff). از این رو بنای مذهبی موجود در سروستان در شرق فارس متعلق به سده نهم است تا سده پنجم میلادی (بی‌یر = Bier). ولی کاوش‌های تزیین گچبری قابل ملاحظه خانه «اربابی» در حاجی‌آباد، شرق سروستان، نوعی از معماری ایالتی و غیرسلطنتی سال‌های میانی سلطنت ساسانی را به ثبوت می‌رساند (آذرنوش). هنوز در مورد کارکرد اصلی بیشتر بناهای مذهبی دوره ساسانی

بحث و جدل وجود دارد. یک نظر مبتنی بر این است که پرستشگاه‌های زردشتی این دوره مشتمل بر دو وجه بود یکی چهارطاق مستقل و مجزایی در داخل گنبد و بین قوس‌هایی که آتش مقدس در زمان برگزاری آئین از آن دیده می‌شد و دیگری اتاقک بسته‌ای (به فارس آتشگاه) که اندکی دورتر قرار داشت و در آن یک آتش ثانوی و همیشه روشن را نگه می‌داشتند. یک نظر مطلوب دیگر می‌گوید که برای ستایش تنها یک نوع پرستشگاه وجود داشت یعنی آتشگاهی که در آن آتش همواره روشن بود و روحانیان از آن مراقبت می‌کردند و در پهلوی آن هم راهروهای جانبی و اتاق‌هایی برای پرستش وجود داشت.

متأسفانه یکی از آتشگاه‌های کلیدی سده ششم میلادی در تخت‌سلیمان که یکی از پرستشگاه‌های دوردست و اصلی امپراتوری بشمار می‌رفت و آثاری از معماری ایام بعد هم در آن دیده می‌شود، در وضعیتی قرار دارد که کارکرد آئینی آن بیشتر محلی و ایالتی به نظر می‌رسد. در اواخر دوره ساسانی بناهای آجری به تدریج رو به افزایش گذاشت؛ طاق دو شیب آجری شلجمی شکل کاخ عظیم کسری در تیسفون برای مدت‌های مدید از عظیم‌ترین طاق‌های آجری مرمت نشده جهان بشمار می‌رفت.

فصل دوم

پیکر تراشی

ایران باستان منبعی از انواع سنگ‌ها و گل رس برای حجاری و قالب‌ریزی بوده است. نتیجه این شده که در این بخش از جهان پیکر تراشی‌ها و نقش برجسته کاری‌های زیادی در بناها صورت بگیرد. از اینها گذشته، در قیاس با سایر نواحی خاور نزدیک باستان در سطوح صخره‌ای بخش غربی این سرزمین نقش برجسته‌هایی به مقیاس زیاد اجرا شده است. بعداً به طور مستقل در مورد نقش برجسته‌ها صحبت خواهیم کرد. گفتگوی ما درباره پیکر تراشی بیشتر برپایه آثاری است که در موزه ایران باستان و یا آثاری از شوش در موزه لوور پاریس وجود دارد.

۱. پیش از ۳۰۰۰ ق.م.

الف - دوره نوسنگی: از هزاره هشتم پیش از میلاد اشیاء هندسی گلی به عنوان وسیله‌ای ابتدایی برای شمارش و یا اشیایی برای بازی شناخته شده است. از این دوران پیکرک‌های سفالی حیوانات در اشکال خام زیاد است و پیکرک‌های رشد نیافته انسانی هم که بیشتر زنانه هستند از آسیاب، سراب،

گنج‌دره، علی‌کش، چغاسفید و حاجی‌فیروز به دست آمده است. در پیکرک‌ها گاهی به جای گل‌رس از سنگ استفاده شده است (مثلاً در پیکرک‌های یانیک‌تپه). چهار پیکرک قضیب‌مانند سنگی هم شناخته شده است. یکی از دیدنی‌ترین پیکرتراشی‌ها پیکرک درشت‌انسان دوجنسی از سنگ صابون است که در تپه یحیی به دست آمده است.

ب - دوره مس: پیکرتراشی واقعی ایران باستان در دوره سر تاریخی شهرنشینی یعنی در اثنای نیمه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد ظاهر شد. این پیکره‌ها همچون نمونه‌های نخستین معماری سترگ‌نما، در شوش پدید آمد و بخشی از آن هم با همان الگوی تحول و به‌گونه پیکرتراشی سترگ به طور همزمان در دوره اوروک بین‌النهرین پدیدار گشت. گلدان‌های کوچک به شکل حیوانات همچون پرندگان، بچه خوک‌ها و غوکان زیبایی خاصی دارند و با سنگ شبه‌مرمر تراشیده شده‌اند. صنمک‌ها که برای استفاده در معابد بوده در هیئت زنان و مردان و به‌گونه زانورده، به دست آمده است.

۲. از ۳۰۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م.

در دوره سر تاریخی عیلامی (حدود ۳۰۰۰ - ۲۸۰۰ ق.م.) پیکره انسان تراشیده نشده بلکه پیکره حیوانات اغلب شکل انسان به خود گرفته و در روی مهرها و پیکرتراشی‌های مستقل ظاهر شده است. در این پیکرتراشی‌ها عضلات شدیداً برجسته شده و پیکره‌ها حالت پیچیده و درهم تافته پیدا کرده است. از این دوره سه نمونه پیکرتراشی از شوش و یک پیکره شیرماده (نیویورک، موزه بروکلین؛ از یک منشأ ناشناخته در دست است. به نظر می‌رسد که پیکرتراشی دوره نخستین سلسله عیلامی (حدود ۲۸۰۰ - ۲۳۰۰ ق.م.) در شوش تفسیر ایالتی پیکرتراشی بین‌النهرین بوده باشد. این

پیکرتراشی در آغاز شیوه‌گرانه و خطی بوده ولی بعدها حالت واقع‌گرایی شدید پیدا کرده و نمونه آن تندیس مردی است با بچه‌ای در بغل و آرایش مو به سبک شاهانه با پیشانی بند و شینیون (لوور، پاریس). در این دوره از کلریت سبز برای ساختن شمار اندکی از تندیس‌ها و شمار زیادی از ظروف تزیین شده در جنوب مرکز ایران استفاده کردند. بعضی از این تزیینات هندسی بود و شباهت زیادی به طرح‌های معماری داشت و پاره‌ای نیز تصاویری از انسان‌ها در ارتباط با ماران و شیران و در حقیقت تصویرپردازی اساطیر شرقی و ماورای عیلامی بود. یکی از شاهان عیلامی به نام پوزور-اینشوشیناک در سال ۲۱۰۰ ق.م. امپراتوری عیلام را برپا کرد و تندیس‌ها و نقش‌برجسته‌های روزگار او (موزه لوور، پاریس) رابطه نزدیکی با تندیس‌ها و نقش‌برجسته‌های همزمان امپراتوری جدید سومر در بین‌النهرین (یعنی آثار گوده‌آ در لاگاش) دارد.

تمدن عیلام در هزاره دوم پیش از میلاد از نظر فرهنگی با تمدن بین‌النهرین همبسته بود. در شوش شماری از تندیس‌های سنگی و گلی و یا سفالین به دست آمده، ولی بعضی از نقش‌برجسته‌های صخره‌ای عیلامی و نیز تندیس‌های طلایی نقره‌ای و مفرغی هم کشف شده است. ضمناً در باکتریا (بلخ) تندیسک‌های کلریتی و سفید نقش‌دار با سبک باستانگرا به دست آمده که زیردامنی‌های شاهزاده خانم‌های عیلامی را برتن دارند ولی به سبب مسافت و دوری این منطقه نمی‌توان با قطعیت آن را تحت تأثیر هنر عیلام دانست. تصاویر تدفینی سفالی در حواشی دشت لوت از الگوهای نخستین بین‌النهرین الهام گرفته و تصاویر تدفینی سفالی در سده ۱۵ پیش از میلاد در مقابر شوش گذاشته می‌شده است. این تصاویر منقوش و رنگی است و چهره‌های عیلامی را با واقع‌گرایی ترسیم کرده و موی سر آنها نیز به

شیوه عیلامی آرایش شده است. مقابر آکنده از وسایل مارلیک در شمال ایران به اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول پیش از میلاد تعلق دارد و دربردارنده پیکرک‌های سفالی حیوانی و صنمک‌های زنانه است و پیکر عریان و ساده شده آنها به سنت پیشاتاریخی متعلق است و به هیچ‌وجه با آثار هنر شهری عیلامی سنخیتی ندارد.

۳. از ۱۰۰۰ ق.م تا ۶۵۱ م.

از سده‌های نخستین هزاره اول پیش از میلاد تندیس‌های مستقل اندکی در دست است ولی از این دوره نقش‌برجسته‌های صخره‌ای قابل ملاحظه‌ای کشف شده است. از نیمه دوم هزاره اول و تا ظهور اسلام تندیس‌های سه‌بُعدی به دست آمده است. ادوار تحول این تندیس‌ها ارتباط مستقیم با سه سلسله هخامنشیان (۳۳۱ - ۵۵۰ ق.م)، پارتیان (۲۵۰ ق.م تا ۲۲۴ م.) و ساسانیان (۶۵۱ - ۲۲۴ م.) دارد و با اعتقادات مذهبی و فلسفی آنها مرتبط است و شواهد آنها را باید در منابع زردشتی ایران دوره ساسانی و پس از ساسانی پیدا کرد.

پیکرتراشی نخستین هخامنشی شدیداً تحت تأثیر فرهنگ‌های هنری پیشین خاور نزدیک باستان قرار داشت. تأثیرات یونان و مصر باستان در مقایسه با تأثیرات کهن به سال‌های پسین این سلسله برمی‌گردد. حتی می‌توان از یک «سبک بین‌الملل» هخامنشیان گفتگو کرد که امپراتوری رو به رشد آنها را بازتاب داده و از سال ۵۲۵ ق.م مصر را نیز در شمول خود گرفته است. نقطه اوج پیکرتراشی هخامنشیان در سال‌های پسین سلطنت داریوش اول (۴۸۶ - ۵۲۱ ق.م.) و سلطنت خشایارشا اول (۴۶۵ - ۴۸۵ ق.م.) بود. تندیس سنگی داریوش اول (که در اصل ۳ متر بلندی داشته و امروزه ۱/۹۶

متر، پایه ۰/۵۱ متری است؛ موزه ایران باستان) در مصر تولید شد و با ابعاد بیش از اندازه و تناسبات موزون، جزئیات صوری و شکوه و شوکت شاهانه در میان پیکره‌های سنگی تالارهای بار عام تخت جمشید شاخص بود.

این نقش برجسته‌های معروف اساساً برای آپادانا طراحی شده بود ولی بعدها به خزانه منتقل (به همان حال در موزه ایران باستان است) و به یک رشته از نقش برجسته‌های دیگر متصل شد که در این نقش برجسته‌ها شماری از اقوام امپراتوری در حال آورتن هدیه به شاه هستند. این نقش برجسته‌ها با نشان دادن روابط دوستانه بین راهنمایان ایرانی و نمایندگان خارجی، حکایت از رژیمی مقتدر و منظم دارد. این مضمون در حالات داوطلبانه ملل تابعه در پایه مجسمه داریوش اول و نیز در نقش برجسته مقبره داریوش اول در نقش رستم در نزدیکی تخت جمشید هم تکرار شده است. نقش برجسته داریوش اول در مقبره‌اش از حیث ترسیم ملل تابعه در حال حفاظت از گردونه شاه و یا تخت او به صورت الگوی پایانی درآمد.

پیکرتراشی دوره پارتی در انواع مصالح و در ایالات کردستان و خوزستان در غرب و جنوب غرب ایران اجرا می‌شده است. تندیس‌های سوارگان از سفال ساخته شده و برای نشان دادن چشم آنها هم از گلوله‌های گلی و یا جواهرات و یا سایر اشیاء استفاده می‌شده است. نمونه‌هایی از سبک ایرانی - یونانی هنر نخستین پارتی یافته‌های باستانشناسی در نسا (نزدیکی عشق‌آباد ترکمنستان) و زیتون محکوک عاجی اولویا (Ol'viya) است که امروزه در موزه ارمیتاژ سن پترزبورگ است و حاوی افریزهایی با تصاویر پیاپی مراسم قربانی و تندیس‌های سه بُعدی انسان‌های جانورنما و هیولاهاست. هنر پارتی در سده‌های اول و دوم میلادی تحولات درخوری پیدا کرد. پارتیان و معاصرین آنها در خاور نزدیک با بهره‌گیری از عناصر تخت،

نقش‌پرداختی و غیرمرتبط و تجمع آنها در ترکیب‌بندی‌های خاص و نیز کاربست تمارخ، در حقیقت به مخالفت با ارزش‌های هلنستیکی برخاستند و آنها را از هنر خود زدودند.

با اینکه چیزی از پیکرتراشی سه بُعدی ساسانی به دست نیامده ولی نقش‌برجسته‌های بعضی از شاهان ساسانی در صخره‌ها نشان از وجود چنین پیکرتراشی دارد. مثلاً در نقش‌برجسته طاق بستان، پیکره خسرو دوم (سلطنت در ۶۲۸ - ۵۹۱ م.) تا حدودی به صورت مستقل پیکرتراشی شده است. یکی از آثار پیکره‌ای سه بُعدی دوره ساسانی تندیس غول‌پیکر (با ۸ متر ارتفاع) شاپور اول (۷۲-۲۴۱ م.) در غاری در نزدیکی بیشاپور است.

فصل سوم

نقش برجسته‌های صخره‌ای

نقش برجسته‌های پیکره‌ای از اجزای اصلی هنر ایران باستان بشمار می‌روند. تاکنون بیش از صد نقش برجسته شناخته شده که از اواخر هزاره سوم پیش از میلاد در عرض دوهزار و پانصدسال اجرا شده‌اند (حتی در سده نوزدهم نیز شاهان قاجار از خود نقش برجسته پیکره‌ای به یادگار گذاشته‌اند). تمامی نقش برجسته‌ها در حدود سی نقطه در غرب ایران از کردستان در شمال تا ایالت فارس در جنوب متمرکز شده‌اند. بعضی از این نقش برجسته‌ها در پرستشگاه‌های روباز و اغلب در کنار چشمه‌ها، در نزدیکی شهرها و یا در جاهای مهم تاریخی و یا سیاسی قرار گرفته‌اند؛ بیشتر آنها بر سطح صخره‌های کوهستانی حجاری شده‌اند. طبیعی است که سالم ماندن این نقش برجسته‌ها بستگی تام به عمر، موقعیت، جهتگیری، کیفیت سنگ، طرز پوشش سطح صخره و عمق حجاری آنها داشته است؛ بعضی از آنها آسیب دیده و یا در ایام اخیر تخریب شده‌اند.

نقش برجسته‌های صخره‌ای نشان‌دهنده هنر هشت فرهنگ پیاپی و تمدن‌های ایران باستان و منبع مهم اطلاعاتی تاریخ، سیاست، جامعه، مذهب، آداب و سنن، جامه، سلاح و اثاثیه زندگی آنهاست. اگر به این نکته

توجه کنیم که این نقش برجسته‌ها در چندین دوره تاریخی تنها سند خاص یک واقعه تاریخی و یا پایگاه جغرافیایی یک سلسله هستند اهمیت آنها دوچندان می‌شود.

۱. مقدمه

تصویرپردازی و شمایل‌نگاری نقش برجسته‌های صخره‌ای، سلطنتی است و چهره شاه در چند نقش برجسته مابعد هخامنشی غایب است. چهره زنان یعنی ایزد بانوان، شاهزاده خانم‌ها و یا زنان روحانی در نقش برجسته‌های لولوبی، عیلامی و ساسانی دیده نمی‌شود. در نقش برجسته‌های عیلامی، الیمایی و ساسانی گاهی چهره کودکان ظاهر شده است.

ترکیب‌بندی نقش برجسته‌ها اغلب خطی است و پیکره‌ها در سطح واحدی آرایش یافته‌اند و یا اگر متعدد هستند، در چندین سطح ثبت شده‌اند. هدف از این نقش برجسته‌ها به رخ کشیدن قدرت سلطنت بوده است از این رو گروه‌بندی متضاد و یکپارچه می‌توانست بر اهمیت پیکره واحدی تأکید داشته باشد؛ پیکره‌ها براساس اهمیت (پایگاه اجتماعی) با یکدیگر فرق دارند. و یا پیکره‌های مهم‌تر طوری آرایش یافته‌اند که در صدر قرار بگیرند و یا در مرکز و رأس گروهی تصویر شوند. نوع ترکیب‌بندی گرچه گاه‌شمارانه تحت تأثیر عوامل جغرافیایی است ولی کاملاً متکی بر مضمون، تعداد پیکره‌ها و نوع شمایل‌نگاری است. ماهیت سلسله مراتبی پیکره‌ها موجب به وجود آمدن سبکی ایستا شده و از قواعد مشخصی پیروی کرده و ذات نمادین مضمون موردنظر را منتقل کرده و در آنها به لحظه دقیق زمان چندان توجهی نشده است. پیکره‌ها، شخصیت و تفرّدی ندارند و گاهی یک پیکره خاص با حالات قالبواره تکرار شده طوری که ماهیت آنها را فقط

دستاوردهای تمدن ایران باستان / ۱۴۱

می‌توان از طریق بعضی از عوامل سلسله مراتبی چون جامه، سرپوش، اسلحه، علامت و نشان خانوادگی دریافت.

نقش برجسته‌ها همواره با کتیبه‌ها همراه هستند و در این کتیبه‌ها بخصوص درباره بعضی از اسامی شاهان می‌توان به واقعیت‌هایی دست یافت. ویژگی‌های شمایل نگاشتی هم می‌تواند نشانه‌ای برای تعیین گاهشماری باشد؛ مثلاً تأثیر شمایل‌نگاری کلاسیک را می‌توان در نقش برجسته‌های فاتحان بالدار، پوتی‌ها و جنی‌ها همراه با شاخ فراوانی مشاهده کرد که پارتیان، الیمائی‌ها و ساسانیان آن را از سده دوم پیش از میلاد اقتباس کردند. نقش برجسته‌ها محصول فرهنگ‌های مجزا ولی از نظر گاهشماری، درهم تافته هستند و این مسئله در عنوان بندی‌های زیرهم مطرح نظر بوده است.

۲. لولوبی (حدود ۱۶۰۰-۲۱۰۰ ق.م.)

پنج نقش برجسته کهن را به لولوبی‌ها یکی از اقوام کوه‌نشین کوه‌های زاگرس بر سر جاده اصلی میان بین‌النهرین و ایران نسبت داده‌اند. چهار نقش برجسته در سر پل ذهاب، در یک ترکیب بندی متضاد، پیروزی شاهان کمتر شناخته شده را که در کتیبه‌های خطوط میخی هویت آنها معلوم است، به تصویر کشیده که بارها تحت حمایت ایزدبانو اینانا / ایشtar بوده‌اند. تاریخگذاری این نقش برجسته‌ها دشوار است ولی بعید نیست با دوره سوم اور و سلسله‌های کهن بابل (۱۵۹۵ - ۲۱۱۲ ق.م.) هم‌دوره باشند و به نظر می‌رسد که از شمایل‌نگاری سلطنتی بین‌النهرین که نمونه آن در ستل نارامسین اکدی برای تصویر پیروزی بر لولوبی‌ها آمده (سلطنت نارامسین در ۲۲۵۴-۲۲۱۸ ق.م. است و این ستل در موزه لوور پاریس است) اقتباس

شده‌اند. مهمترین نقش برجسته، شاه آنوبانی‌نی را مسلح همراه با کمانی و شمشیر داس‌گونه در روبروی ایزدبانو ایشتار در جامه جنگجویان، نشان می‌دهد؛ هر دو، دشمنی را زیر پا دارند. در سطح پایین آن شش اسیر کوچک تصویر شده و ایشتار دو اسیر دیگر را با قلاده‌ای که به حلقه‌بینی‌ها آنها وصل شده، می‌کشد.

۳. عیلام (حدود ۲۰۰۰ - میانه سده ششم ق.م.)

از تمدن عیلام ۱۵ نقش برجسته باقی مانده که تمامی آنها از نظر مضمون و ماهیت مذهبی هستند و در پرستشگاه‌های روباز پیدا شده‌اند. نقش برجسته‌های دوره نخستین (نیمه اول هزاره دوم پیش از میلاد) و دوره میانی عیلام (نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد) جلوس خدایانی را در پیوند با آب و باران و نیز خاندان سلطنتی را در حال پرستش فرا می‌نمایند. بیشتر نقش برجسته‌های دوره جدید عیلام (نیمه اول هزاره اول پیش از میلاد) مراسم پیچیده نظیر راهپیمایی‌ها و ضیافت‌های آئینی را همراه با خنیاگران، قربانی کردن حیوانات و هدیه به قربانگاه نشان می‌دهند. در این نقش برجسته‌ها شمار زیادی از پیکره‌های کوچک در ردیف‌های چندستونی بر روی سطحی وسیع نقش خورده‌اند و پیکره‌های مهم شش برابر بزرگتر از آنها هستند. در بعضی از این نقش برجسته‌ها، پیکره‌ها به حالت کاملاً نیمرخ نشان داده شده‌اند.

۴. ماد (سده هفتم - ۵۵۰ ق.م.) و هخامنشی (۳۳۱ - ۵۵۰ ق.م.)

چهار نقش برجسته به اصطلاح «مادی» (احتمالاً از سده‌های ۴ و ۳ پیش از میلاد) در کردستان پیدا شده و همگی دارای ماهیت تدفینی و

پرستش‌کننده‌ای در مقابل آتشدان آن هم در یک نمای پیشین حجاری شده، هستند. از دوره هخامنشی نه نقش برجسته موجود است. نکته قابل ملاحظه اینکه حتی در ایامی که هخامنشیان به سرتاسر ایران دست پیدا کرده بودند، نقش برجسته‌های آنها تنها در مناطقی اجرا شده که دارای سنت حجاری و نقاری بوده است. پیروزی داریوش اول (سلطنت در ۴۸۶ - ۵۲۱ ق.م.) در سطح صخره‌ای در بیستون همراه با یک کتیبه میخی سه زبانه (به تاریخ ۵۱۹ - ۵۲۰ ق.م.) حجاری شده است. این نقش برجسته شبیه نقش برجسته لولوبی‌هاست. اما تمامی نقش برجسته‌های دیگر هخامنشی همچون نقش برجسته‌های مادی دارای مفهوم تدفینی هستند. بیشتر آنها مقابر حجاری شده شاهان هخامنشی را در فارس تزین کرده‌اند؛ چهارتا از آنها در نقش رستم (سده پنجم پیش از میلاد) و سه تا نزدیکی تخت جمشید (سده چهارم پیش از میلاد) است. نقش برجسته‌ها در یک منطقه فرو رفته چلیپایی سنگی (با ارتفاع حدود ۲۳ متر) اجرا شده‌اند و بخش تحتانی آنها ناتمام مانده است. در بخش فوقانی چلیپا یک پیکره اهورایی در یک صفحه بالدار وجود دارد؛ در داخل آن شاه در مقابل آتشدانی قرار گرفته است؛ شاه و آتشدان در بالای یک سکوی پلکانی ترسیم شده‌اند و در پهنه سکو پیکره‌های ریزتری که نشاندهنده ساتراپ‌های مختلف امپراتوری است حجاری شده‌اند. در قسمت پهن چلیپا نمای پیشین عمارت ستون‌داری با دروازه‌های رو به سوی تالار مقبره نقاری شده است. پیکره‌ها همچون نقش برجسته‌های دوره جدید عیلامی کاملاً نیمرخ هستند. در نمای پیشین مقبره‌ای از سده چهارم پیش از میلاد در آخور رستم در فارس، دو ستون وجود دارد که سرستون‌های آن با تندیس‌های پشت به پشت دو ورزآب تزین شده است.

۵. سلوکیان (حدود ۲۵۰-۳۱۲ ق.م.) و پارتیان (۲۵۰ ق.م. - حدود ۲۲۴ م.)

از دوره سلوکیان دو نقش برجسته موجود است. یکی در فارس که تیراندازی را تصویر کرده است. دیگری در بیستون که پیکره تمام قد و درازکشیده هراکلس (هرکول) را همراه با یک کتیبه یونانی از سال ۱۴۸ ق.م. فرا نموده است. در کردستان چهار نقش برجسته پارتی پیدا شده است: سه تا در بیستون و یکی در سرپل ذهاب. در این دوره نقش برجسته‌ها دارای چندین مضمون هستند که بعدها به وسیله ساسانیان هم اقتباس شده است. یک صحنه نبرد به طور نمادین نبرد بین شاه و یک دشمن اصلی را نشان داده است. چند شاه پارتی را می‌توان با کتیبه‌های یونانی و یا پارتی شناسایی کرد که در مقابل او کرنش کرده‌اند؛ بعدها شاهان به صورت سواره تصویر شده‌اند. یکی از نقش برجسته‌های بیستون شاهی را در حال هبه به آتشدان نشان می‌دهد. پارتیان قواعد کامل تمام‌رخ را رواج دادند و با نگرنده ارتباط برقرار کردند اما پیوند درونی بین پیکره‌ها را از بین بردند. از این رو ترکیب‌بندی‌های آنها تا حدود زیادی ایستا است.

۶. الیمائی (از سده دوم ق.م. تا سده سوم میلادی)

حدود بیست نقش برجسته در الیما (شمال شرق خوزستان) قرار گرفته است. با اینکه تاریخگذاری آنها دشوار است ولی آنها به دوره پارتی تعلق دارد و بیشتر آنها هم از نظر موضوعی به گروهی مجزا از منطقه الیما مربوط است و چند تا هم کتیبه‌های الیمایی به خط آرامی وجود دارد. نقش برجسته‌های الیمایی در پرستشگاه‌های فضای باز اجرا شده که متعلق به پرستش کهن خاندان شاهی است و لذا مشروعیت شاه به صحنه گذاشته است. تصویر شاه

لمیده بر تخت، همراه با تاج شاهی که نماد قدرت است. گاهی هم شکارشاهی و صحنه‌های سوارکاری تصویر شده است. در نقش برجسته‌های الیمایی احترام به ایزدان کاملاً مشهود است اما تنها ایزدی که با اطمینان می‌توان آن را تشخیص داد، هراکلس است. بعضی از نقش برجسته‌ها در سنگاب سوده‌های بزرگ پیدا شده یعنی کاری که پیش از آنها در نقش برجسته‌های عیلامی انجام می‌گرفته است.

۷. ساسانی (۶۵۱-۲۲۴ م.)

از زمان ساسانیان در قیاس با سایر دوره‌ها نقش برجسته‌های زیادی در دست است یعنی حدود ۴۰ نقش برجسته که بیشتر در فارس ثبت شده است. گاهی این نقش برجسته‌ها ناتمام رها شده و برخی نیز دارای پوشش گچی است که ظاهراً می‌بایست رنگ‌پردازی می‌شد و امروزه فاقد عنصر مهم سبک‌شناختی است. در آنها ترکیب‌بندی‌های متناقض و همبسته به چشم می‌خورد. پیکره‌های بعضی از نقش برجسته‌ها به طور منظم کوچکتر از تمام قد ولی بیشتر آنها بزرگتر از تمام قد است. گاهی بدن پیکره‌ها تمام‌رخ ولی سر آنها نیم‌رخ کار شده ولی پیکره‌های شاه تمام‌رخ است. تفاوت سرپوش سلطنتی شاهان امکان تعیین تاریخ هریک از آنها را میسر می‌سازد، از نیمه دوم سده سوم میلادی در نقش برجسته‌های صخره‌ای و مستقل ساسانیان تأثیرات غربی راه یافت و برای مدت کوتاهی در جامه‌های پیکره‌ها، چین و شکن وارد شد و به پیکره‌ها حالت زنده‌نما بخشید. پیکره‌ها از اوایل سده چهارم میلادی، با جزئیات بیشتر و به صورت مستقل اجرا و در معماری روی صخره‌ها کار گذاشته شد (مثل طاق‌بستان).

بعضی از مضامین دوره پارتی و الیمایی در نقش برجسته‌های ساسانی

هم ادامه یافت. شاه اغلب به صورت سواره و در جنگ با دشمن اصلی تصویر شد. گاهی نیز به حالت نشسته و از روبرو، بر روی اسب و یا ایستاده، همراه ملازمان پای پیاده مرکب از درباریان، اتباع، ماموران و یا اعضای خاندان شاهی نشان داده می‌شد. در یکی از نقش‌برجسته‌ها یعنی در طاق‌بستان، شاپور سوم (سلطنت در ۸ - ۳۸۳ م.) همراه پدرش به گونه مدعی قانونی سلطنت نمایانده شده است.

در صحنه‌های پیروزی در جنگ‌ها شاه را سوار بر اسب نشان داده‌اند به جز چند نقش‌برجسته لولوبی، مضمون تفویض منشور سلطنت از طرف خدا به شاه، خاص دوره ساسانی است و اغلب با مضمون پیروزی در جنگ تلفیق یافته است. اهورامزدا نشان از فره‌ایزدی قدرت شاه دارد و اقتدار ماورایی سلطنت ساسانی را نشان می‌دهد.

نقش‌برجسته‌های ساسانی همانند بعضی از نقش‌برجسته‌های الیمایی جنگ با شیران و صحنه‌های شکار را تصویر کرده است. این فرامی‌ها حالت نمادین دارد و بر جرأت و جسارت شاه تأکید ورزیده و نبرد او را با عناصر سرکش و متمرّد جهان نشان داده است. اما در نقش‌برجسته‌های ایام متأخر ساسانی مثل طاق‌بستان هدف از تصویر صحنه شکار تصویر شادکامی‌ها و سرگرمی‌های شاه بوده است؛ این صحنه با واقع‌گرایی زیاد و حتی تلاش برای نوعی حجم‌نمایی تصویر شده است. چشم‌اندازهای فضایی شکارگاه‌ها با سبک روایی صحنه‌های شکار تلفیق یافته است. در این نقش‌برجسته می‌توان بازتابی از تأثیر نقاشی‌های دیواری کاخ‌ها را مشاهده کرد که در فضای بسته‌ای از یک غار تزئینی مصنوعی قرار گرفته است از این رو این صحنه تا حدود زیادی فاقد رابطه نزدیک بین فضا‌بندی طبیعی و آزاد و برجسته‌کاری صخره‌ای هزاره‌های پیشین است.

فصل چهارم

فلزکاری

منشأ فلزکاری ایران باستان به اواخر هزاره هفتم (دوره نوسنگی) می‌رسد. کهن‌ترین اشیای فلزی از مس ساخته شده و بیشتر آنها مس محلی بوده نه مسی که از کانی‌ها به دست می‌آمده است. آهنگران ایرانی در فن گمشده نرم کردن فلزات که در اواخر هزاره پنجم و اوایل هزاره چهارم متداول بود مهارت داشتند و این امر از سرگز دسته سوراخی که از قبری در پرچینه (لرستان، کوه‌های پشت‌کوه) به دست آمده است معلوم می‌شود. کاربرد سرب، طلا و نقره از نیمه دوم هزاره چهارم در ایران رواج داشت. آهنگران برای به کارگیری مس در حرارت‌های پایین، دریافتند که می‌توانند بدان درصد بالایی از سرب (تا ۲۰ درصد) و شاید هم آرسنیک بیفزایند. مهارت‌های عمده در فرآیند و فنون فلزکاری در آغاز دوره سرتاریخی عیلام (۳۰۰۰ ق.م.) حاصل شد و آهنگران اشیای متنوعی را تولید کردند. رویگری و آلیاژ قلع - مس در هزاره سوم پیش از میلاد رواج یافت اما چون قلع اندک بود و باید از افغانستان وارد می‌شد از این‌رو این آلیاژ بیشتر در ایران تولید می‌شد و لذا تولید مس آرسنیکی همچنان ادامه یافت. تولید مفرغ در نیمه

دوم هزاره دوم به اوج خود رسید و این زمانی بود که آهن نیز برای نخستین بار وارد صحنه فلزکاری شد.

۱. پیش از ۳۰۰۰ ق.م.

کهن‌ترین شیئی فلزی کشف شده یک مهره مسی از یکی از سطوح سرامیکی در علی‌کش در جنوب غرب ایران است. شواهدی از فلزکاری در هزاره ششم پیش از میلاد از سکونتگاه‌های نخستین سفال‌سازان نظیر چغاسفید در جنوب غرب ایران، تپه سیالک در نزدیکی کاشان، تپه زاغه در دشت قزوین و تل مُشکی در ایالت فارس به دست آمده است. در این سکونتگاه‌ها اشیای ساده‌ای چون سنجاق، درفش و مهره تولید می‌شده است.

اشیای مسی از اواخر هزاره پنجم و به‌خصوص از هزاره چهارم (دوره مس) پیش از میلاد به مقدار زیادی کشف شد. بهترین آثار موجود دربردارنده انواع ابزار و اشیاء نظیر تبرهای مسطح، اسکنه، آئینه و خنجر است که از قبرهایی در شوش (۶۰ تبر مسطح و ۷ آئینه)، از تپه قبرستان در دشت قزوین از سطح III تپه سیلک و سطح IB-C تپه حصار در نزدیکی دامغان به دست آمده است. تمامی آنها قالب‌ریزی می‌شده چون در تپه قبرستان در ۲۰ کیلومتری یک معدن که برای ذوب فلزات به کار می‌رفته، کارگاهی کشف شده است. شوش تنها نقطه نیمه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد است که اطلاعات زیادی از آن در دست است؛ در اینجا سنجاق‌هایی که سر آنها به شکل پیکره عریان زن است و تندیس‌های فلزی بز کوهی و یا گربه‌سان‌های نشسته، کشف شده است.

۲. از ۳۰۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م.

به سبب انواع مختلف ظروف فلزی که از این تاریخ به بعد تولید می‌شده، می‌توان بین اشیای تولیدی مناطق مختلف تمایز قائل شد و فرق آنها را دریافت. در جنوب غرب و غرب ایران (لرستان) اشیایی تولید می‌شد که ارتباط نزدیک با اشیاء بین‌النهرین داشت. اشیاء تولید شده در جنوب شرق و شرق ایران (تپه یحیی، شهداد و شهر سوخته) و شمال شرق ایران (تپه حصار و شاه‌تپه) شبیه اشیاء فرهنگ‌های شرقی نظیر باکتریا (بلخ) است. در مورد اشیاء فلزی نیمه اول هزاره دوم پیش از میلاد اطلاعات باستان‌شناسی اندکی وجود دارد. پیداست که دامنه اسکان انسان‌ها در بخش‌های شرقی ایران باستان محدود بوده و مناطق شهری اندکی داشته است. اما تولید اشیاء مفرغی در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد یعنی در عصر کلاسیک امپراتوری عیلام به نقطه اوج خود رسید. چند شیئی از شوش (همگی در موزه لوور پاریس است) حاکی از استادی و مهارت فلزکاران عیلامی است: تندیس ایزد خندان با ردایی آویخته و دراز، اشیاء فلزی سیت شمش (اکدی؛ طلوع خورشید) از هزار و دویست پیش از میلاد و تندیس قالبی ملکه ناپیراسو با دست‌های فروهشته در کمر ناقوس‌گونه خود که تمام قد و وزن آن حدود دو تن است. صنمک‌هایی از طلا، نقره و مفرغ، بعضی آرام و برخی در حال لبخند که دو گرایش را در هنر عیلامی نشان می‌دهند. اشیاء فلزی از نوع مفرغ‌های لرستان نیز مثل سر بز کوهی، سرپیچ‌های تیز، خنجر و تبرهای ته‌تیز به این گروه تعلق دارند: این نوع اشیاء با تزئین متمایز تخیلی در اوایل هزاره اول پیش از میلاد نیز در این منطقه تولید می‌شده است.

در شمال به خصوص منطقه گیلان نیز شواهدی از تولید انبوه اشیاء فلزی در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد به دست آمده است. ظروف متعدد مفرغی و تزیین شده و نیز ظروف طلایی و نقره‌ای نشان از مهارت والا و پیشرفته فلزکاران نقاط شمالی همچون کالورز و مارلیک دارد. معاصر با این ظروف فلزی، دو ظرف از منطقه حسنلوست که یکی جام طلایی مزین به نقوش اسطوره‌ای و دیگری ظرف نقره‌ای منقش به یک صحنه نبرد است (تهران، موزه ایران باستان).

۳. از ۱۰۰۰ ق.م. تا ۶۵۱ م.

کاربست آهن در اشیاء فلزی از آغاز هزاره اول رواج یافت. با اینکه از فلزات دیگر همچنان برای ساخت اشیاء فلزی استفاده می‌شد ولی از سده نهم یا هشتم پیش از میلاد به بعد، آهن را برای ساخت اسلحه و ابزار دیگر به کار گرفتند (اما مفرغ همچنان برای تولید ظروف و عناصر تزیینی به کار می‌رفت). در دوره نخست عصر آهن بعضی از اشیاء دو فلزی از آهن و مفرغ موجود است. حدود ۲۰۰۰ قطعه شیئی آهنی متعلق به سده نهم پیش از میلاد در سطح IV حسنلو کشف شده که تولید اشیاء آهنی را در ایران این دوره کاملاً به ثبوت می‌رساند.

فلزکاری ایران در نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد نه تنها تحت تأثیر فناوری جدید فلزکاری قرار گرفت بلکه از فنون مهاجمانی چون اورارتویی‌ها، اسکیت‌ها (سکاها) و آشوریان نیز تأثیر پذیرفت که بخش غربی ایران را در آن روزگار اشغال کرده بودند. اشیاء اورارتویی در شمال غرب ایران، اشیاء سکایی در مرکز زاگرس و آشوری و یا اشیاء وابسته به لرستان به دست آمده است. اشیاء فلزی منطقه معروف زیویه حاکی از سبک التقاطی

این نقطه است که از تأثیرات خارجی بهره فراوانی گرفته است. از سده هفتم تا سده پنجم پیش از میلاد اطلاعاتی درباره فلزکاری وجود ندارد و یا اندک است. آثار فلزی مربوط به سلسله ماد در مرکز زاگرس به دست آمده، ولی باز اطلاعات چندانی درباره آن موجود نیست (اشیاء فلزی زیویه را نمی‌توان شاهی بر سبک فلزکاری «مادها» به حساب آورد).

فلزکاری نیمه دوم هزاره اول پیش از میلاد را همچون سایر هنرهای صناعی ایران باستان تا فتوحات اعراب، می‌توان بر پایه سلسله‌های پیش از اسلام ایران طبقه‌بندی کرد. از این زمان به بعد مسکوکات هم شکل مهمی از تولیدات فلزی را به خود اختصاص داد. ظروف فلزی سال‌های پسین سلسله هخامنشی (۳۳۱ - ۵۵۰ ق.م.) از نظر فنی و هنری قابل ملاحظه هستند. جام‌ها و ریتون‌های طلایی و نقره‌ای در سرتاسر امپراتوری پراکنده بود و با اینکه تنها چند تا از آنها در ایران کشف شده ولی در روی آن نقش برجسته‌های تخت جمشید تصویر شده است. از دوره سلوکیان (حدود ۳۳۰ ق.م. تا نیمه دوم سده دوم پیش از میلاد) و پارتیان (۲۵۰ ق.م. تا ۲۲۴ م.) اشیاء چندی باقی مانده است. در شمی واقع در کوه‌های بختیاری در جنوب غرب ایران، مجسمه مفرغی بزرگی از یک نجیب‌زاده و یا شاهزاده پارتی با سر قالبی مجزا به طور اتفاقی کشف شد (تهران، موزه ایران باستان). ویژگی‌های فلزکاری دوره پایانی پارتیان از تأکید بر آرمان‌های زیبایی بومی و جامه و حالت تمام‌رخ این مجسمه پیداست و آن زمانی بوده که هنرمندان ایرانی و بین‌النهرینی تأثیرات و ارزش‌های سبکی و زیباشناختی یونانی را رها کرده بودند. در زمان پارتیان اسلحه فلزی و نیز جواهرکاری از پیشرفت بالنسبه‌ای برخوردار شد و این پیشرفت‌ها را چنانچه می‌توان در نقش برجسته‌های این دوره هم مشاهده کرد. بیشتر ویژگی‌های فلزکاری دوره

ساسانی (۶۵۱ - ۲۲۴ م.) را می‌توان در چندین بشقاب، سینی و فلاسک نقره‌ای دریافت. این ظروف با صحنه‌هایی از شکار شاه سواره و یا نجیب‌زاده در حال شکار، تزیین یافته و یا اینکه تصویر دخترکان رقاص در آنها نقش بسته است. از حکمرانان ساسانی هم چندین سردیس در دست است. تصاویر نقش‌برجسته‌های ساسانی به‌خصوص در طاق بستان و بیشاپور شاهد مضاعفی بر تولید آثار فلزی دوره ساسانی هستند.

فصل پنجم

73-12389-4-0303247777

سفالگری

525-64466-0303247777

سفالگری از اشکال مهم هنری ایران باستان برشمرده می‌شد و نقوش پیچیده فنون تزئینی مختلف آن و سبک‌هایش، همتایی در سایر مناطق خاور نزدیک باستان نداشت. وسعت ایران و تنوع و چندگونگی پیرامون آن، تمایزات عمده‌ای را در فرهنگ‌های مادی نواحی گوناگون پدید آورد. گستره و پیچیدگی اطلاعات موجود که زمان دراز آهنگی را دربرمی‌گیرد از جمله عوامل فقدان مطالعه دقیق سبک‌های گوناگون سفالگری است. می‌توان در مورد سفالگری بعضی از مناطق گاه‌شمارانه دقیقی ارائه داد اما این مسأله در مورد مناطق و مقاطع دیگر مصداق ندارد و گاهی وقفه‌هایی مشاهده می‌شود و از ارائه اطلاعات دقیق جلوگیری می‌کند.

۱. پیش از ۳۰۰۰ ق.م

الف - دوره نوسنگی: سنت سفالگری ایران منشأ در هزاره هشتم پیش از میلاد دارد و در گنج دره سفال‌پاره‌های خامی کشف شده است. سفالگری تا هزاره هفتم پیش از میلاد در بیشتر مناطق رواج پیدا کرد. تزئین شبیه

نقوش حصیری بر روی سفالینه‌های منقوش نخستین تپه گوران بازتابی از سنت ساخت زنبیل‌ها و یا جعبه‌های حصیری در ایران بوده است. تزیین‌های اولیه، خام همراه با رشته‌های قرمز رنگ است که گاهی شفاف هم هست و با نقوش خطی و طرح‌های اصلی هندسی شیاربندی شده است. از هزاره ششم پیش از میلاد کاسه‌هایی با طرح‌های هندسی لوزی‌شکل، مارپیچ، مثلثی و یا هشت‌ضلعی در مناطقی چوه هلیلان، خوزستان و آذربایجان کشف گردیده است. در هزاره پنجم پیش از میلاد در سفالینه‌های تپه گیان در منطقه زاگرس نقش‌مایه‌های حیوانی روی 'سفالینه‌ها راه پیدا کرده است. ظروف دالما که در جنوب دریاچه اورمیه از نقطه‌ای به همین نام کشف شد، دربردارنده جام‌های دهانی شکل است که سطح بیرونی آنها با طرح‌های هندسی دقیق تزیین شده و در داخل آنها هم گاهی شیاری قرمز رنگ دیده می‌شود، این نوع سفالینه از رونق زیادی برخوردار بوده است. در نقاط مختلف فلات ایران انواع و اقسام سفالینه با طرح‌ها و شکل‌های گوناگون تولید می‌شد. در تپه سیالک و نقاط همبسته دیگر کاسه‌ها و جام‌های پایه‌دار و نیز لیوان‌های مخروطی شکل همراه با نقوش پرندگان، بزها، غزالان، گورخر و پیکره‌های انسانی، جام‌های معمولی را با طرح‌های شطرنجی و لوزی‌شکل تکمیل می‌کردند.

ب - دوره مس: بهره‌گیری از سبک‌های مختلف سفالینه منقوش که پیش از ۴۰۰۰ ق.م. رواج داشت، ادامه یافت و در اواخر دوره مس (هزاره چهارم پیش از میلاد) که به طور استثنایی زیباترین سفالینه تولید شد به اوج کمال خود رسید. اشکال و نقش‌مایه‌های خاص، هر سبکی را مشخص می‌کرد. شکل سفالینه‌ها اغلب ساده بود ولی تزیین آنها در تراز والایی قرار داشت و سرتاسر بدنه سفالینه و یا دوسوم آن را دربرمی‌گرفت. خمیر سفالینه اغلب

نخودی بود و با طرح قهوه‌ای و یا سیاه پوشانده می‌شد. از ویژگی‌های سبک سفالگری شوش I در جنوب غرب ایران لیوان‌های بلند ظریف با جداره نازک و پایه پهن و تصاویر حیوانی انتزاعی نظیر بز کوهی با شاخ‌های بلند پرندگان با گردن‌های دراز، سگ و مار و یا نقش‌مایه‌های هندسی پخته و پرورده هستند. سفالینه‌های زیبای تل باکون در جنوب ایران دربردارنده جام‌های نوک تیز و یا لیوان‌های مزین به نقش‌مایه‌های سنجیده همچون انسان انتزاعی و یا اشکال حیوانی نظیر بز کوهی با شاخ‌های بلند منحنی است. در جایی که سفالینه شوش I شاخص به سادگی ظرافت و شفافیت خطوط چشمگیر است، سفالینه تل باکون دارای خطوط شکسته و نقش‌مایه‌های پیچیده و نوعی حس «پوچی و هم‌انگیزی» است. سبک‌های سفالینه تپه سیلک II و تپه حصار I در مرکز و شمال شرق ایران با اینکه از نظر ساخت و شکل تا حدودی متفاوت هستند ولی می‌توان آنها را در ردیف سفالینه ایالتی واحد قرار داد. در کنار این اشکال ساده، کاسه‌ها و کوزه‌هایی با پایه بلند وجود دارد که بدنه آنها تا حدودی زورقی شکل است. در اینجا در قیاس با سبک‌های جنوب ایران شکل تزئین بسیار پرمایه است به خصوص تصاویر حیوانات که بسیار ساده و در عین حال واقع‌گرایانه کار شده است. ظروف تپه حصار معمولاً به لحاظ اجرا خام‌دستانه‌تر از ظروف تپه سیلک III هستند.

۲. از ۳۰۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م.

در اثنای هزاره سوم متقدم پیش از میلاد سبک سفالگری منقوش سیلک / حصار جای خود را به ظروف ساده خاکستری (حصار IIA) داد. این ظروف زیبا و بسیار پخته شده که اغلب از نمونه‌های نخستین فلزی تبعیت و تقلید کرده‌اند، از تولیدات دراز آهنگ شمال شرق ایران بودند.

در قیاس با این ظروف در جنوب غرب ایران نوعی سفالینه هفت رنگی در اوایل هزاره سوم پیش از میلاد تولید شد که پس از حرارت منقوش می‌شد و لذا رنگ آن به راحتی زدوده می‌گشت. این نوع ظروف ارتباط مستقیمی با ظروف قرمز روشن سلسله نخستین بین‌النهرین داشت. در ربع قرن هزاره سوم پیش از میلاد نوعی سفالینه تک‌رنگی منقوش (شوش II) با اجرایی خام، تولید شد ولی در حدود ۲۴۰۰۰ ق.م. صحنه سفالگری را ترک گفت. از این زمان به بعد در جنوب غرب ایران سفالینه رنگی زیادی تولید نشد. از تولیدات دیگر هزاره سوم پیش از میلاد سبک سفالگری بمپور / خراب جنوب شرق ایران و نیز سفالینه منقوش شهر سوخته در شرق بود که مهمترین آن کوزه‌های گلابی شکل کوچک بودند.

از تپه گیان در بخش غربی مرکز ایران انواع سفالینه‌های منقوش از هزاره سوم و دوم پیش از میلاد شناخته شده است. کاوش‌های گودین تپه رشته لاینقطعی از تولید سفالینه منقوش را به ثبوت رساند. نمونه‌های برجسته سبک سفالینه گیان IV (۱۹۰۰ - ۲۲۰۰ ق.م.) ظروف گرد و کیسه‌ای شکل با شانه‌های برآمده و منقوش به تصاویر پرندگان شانه‌بسر و عقاب با بال‌های باز و کشیده هستند. سبک سفالینه چند رنگی گیان III (۱۶۰۰ - ۲۰۰۰ ق.م.) دارای سه پایه و سبک سفالینه گیان II (۱۴۰۰ - ۱۶۰۰ ق.م.) جام دارای نقش مایه پرنده و خورشید است. سبک سفالینه گیان IA (۱۲۰۰ - ۱۴۰۰ ق.م.) دربردارنده لیوان‌های بلند با نقش مایه‌های هندسی ساده و یا گیاهی است. سفالینه‌های ویژه جنوب ایران در خلال هزاره دوم پیش از میلاد سفالینه‌هایی هستند که از کفتری، قلعه و تیموران به دست آمده است. سفالینه منقوش چند رنگی شمال غرب ایران که با سفالینه ماورای قفقاز ارتباط دارد، معروف به ظروف «اورمیه» است. سبک سفالینه

چند رنگی بی‌نظیری در سکرآباد جنوب قزوین کشف شد (حدود ۱۲۰۰ - ۱۶۰۰ ق.م.). این ظروف اغلب دست ساخت و دارای خطوط شکسته، ماریچی و یا صلیب شکسته با رنگ قهوه‌ای - سیاه بر روی لعاب قرمز و بدنه شفاف هستند.

سفالینه منقوش از نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد نایاب شد و به‌خصوص در شمال غرب و مرکز ایران جای خود را به ظروف شفاف خاکستری - سیاه و یا قرمز داد که تزئین آنها کم‌اهمیت‌تر از شکل و یا طرح آنها بود. مهمترین نقاطی که چنین ظروفی را تولید می‌کرد حسنلو، خوروین، تپه سیلک، مارلیک و کالورز بود. از معروف‌ترین آنها سبویی با دهانه منقاری شکل بود. از ظروف زیبا با جداره ظریف که در منطقه املش تولید شده، ظروفی به شکل انسان و یا حیوانات انتزاعی مثل گاو کوهاندار است.

۳. از ۱۰۰۰ ق.م. تا ۶۵۱ ق.م.

سبک جدیدی از سفالینه منقوش یعنی سیلک VI (هزاره اول تا هفتصد پیش از میلاد) در مرکز ایران تولید شد و شکل آنها شبیه سفالینه‌های شفاف پیشین بود. از زیباترین آنها سبوه‌های دهن منقاری با نقش گاو و یا اسبان در حال تاخت هستند. مهمترین شکل سفالینه در دوره هخامنشیان (۳۳۱ - ۵۵۰ ق.م.) جام‌های پایه دار هستند؛ بعضی از ریتون‌ها به شکل کله حیوانات نیز به این دوره تعلق دارند. تولید سفالینه‌های منقوش در بعضی از نواحی غرب ایران تا روزگار پارتیان (۲۵۰ ق.م. تا ۲۲۴ م.) مثل سفالینه سبک اردبیل ادامه داشت اما از سده سوم پیش از میلاد سفالینه لعابدار رواج یافت و اشکال یونانی نظیر بشقاب‌های ماهی‌گون یا کوزه‌های دو دستگیره‌ای رونق گرفت. رنگ‌های لعابی چون سفید، زرد، سبز و آبی متداول

شد. در سایر نواحی ایران مثل گرمی در شمال غرب، تولید ظروف حیوانی ادامه یافت. در مورد سفالگری دوره ساسانی (۶۵۱ - ۲۲۴ م.) تحقیقات چندانی صورت نگرفته و اغلب ظروف این دوره دارای سفال نقش منقور و پوشیده از لعاب سبز سیر است.

فصل ششم

سفالینه‌ها، دیوارنگاری‌های بنایی در تل ملیان (انشان باستانی) در ایالت فارس از دوره سرتاریخی عیلام، حدود ۲۸۰۰ - ۳۰۰۰ ق.م. است. این دیوارنگاری‌ها با رنگ‌های سیاه، سفید، خاکستری، زرد و قرمز مرکب از افریزهای S شکل مخالف طوماری‌های سرستون و نقش‌مایه‌های دوطرفه چلیپاگونه است که با نقش‌مایه‌های گیاهی تلفیق یافته است.

نقاشی

سفالینه‌ها، دیوارنگاری‌های بنایی در تل ملیان (انشان باستانی) در ایالت فارس از دوره سرتاریخی عیلام، حدود ۲۸۰۰ - ۳۰۰۰ ق.م. است. این دیوارنگاری‌ها با رنگ‌های سیاه، سفید، خاکستری، زرد و قرمز مرکب از افریزهای S شکل مخالف طوماری‌های سرستون و نقش‌مایه‌های دوطرفه چلیپاگونه است که با نقش‌مایه‌های گیاهی تلفیق یافته است.

کهن‌ترین مورد باقیمانده از نقاشی در فلات ایران از هزاره اول پیش از میلاد کاشی‌های موجود در سقف آجری (هر کاشی حدود ۵۱۵×۴۷۰×۶۰ میلی‌متر) مزین به طرح‌های هندسی قرمز روی زمینه نخودی است. این آثار برجای مانده در قلعه باباجان در مرکز زاگرس است که از نظر تاریخی به دوره توسعه مادها در سده هشتم پیش از میلاد تعلق دارد. در دوره هخامنشی (۳۳۱ - ۵۵۰ ق.م.) با اینکه در منابع مکتوب از وجود نقاشی‌های دیواری مورد استفاده آنها گفتگو شده است ولی یافته‌هایی از دیوارنگاره‌های مکشوف در تخت‌جمشید، شوش و بابل مؤید اطلاعات منابع نیست. البته

کهن‌ترین مورد باقیمانده از نقاشی در فلات ایران از هزاره اول پیش از میلاد کاشی‌های موجود در سقف آجری (هر کاشی حدود ۵۱۵×۴۷۰×۶۰ میلی‌متر) مزین به طرح‌های هندسی قرمز روی زمینه نخودی است. این آثار برجای مانده در قلعه باباجان در مرکز زاگرس است که از نظر تاریخی به دوره توسعه مادها در سده هشتم پیش از میلاد تعلق دارد. در دوره هخامنشی (۳۳۱ - ۵۵۰ ق.م.) با اینکه در منابع مکتوب از وجود نقاشی‌های دیواری مورد استفاده آنها گفتگو شده است ولی یافته‌هایی از دیوارنگاره‌های مکشوف در تخت‌جمشید، شوش و بابل مؤید اطلاعات منابع نیست. البته

این یافته‌ها نشان‌دهنده رنگ‌های درخشان و اشیاء قاب‌بندهایی از کاشی لعابدار و پیکرتراشی منقوش سنگی این دوره است.

روایت تصویری (تصویر روایی) در نقاشی برای نخستین بار در دیوار نگاره‌های دوره پارتی دیده می‌شود که مثلاً در دورا - اوروپوس در سوریه و در مجتمع کاخ کوه خواجه در سیستان ایران کشف شده است. در کوه خواجه نقاشی پارتی در دوره نخستین سلسله اشکانی با ناتورالیسم یونانی تلفیق یافته و مثلاً در بیکره‌های منقوش دراز کشیده متجلی شده است (۱/۵۴×۱/۹۰ متر = نیودهللی، موزه ملی) و در اواخر پارتیان هم نقاشی‌های دیواری با ترکیب‌بندی‌های مسطح، تمام‌رخ و چند تکه‌ای جای آنها را گرفته است. از دوره ساسانی (۶۵۱ - ۲۲۴م.) قطعاتی از نقاشی‌های دیواری در سرتاسر فلات ایران (یعنی دامغان، ایوان کرخه، شوش و حاجی‌آباد) به دست آمده است. نقاشان ساسانی حماسه‌های تصویری نقاشی سفدی را که نتیجه طبیعی ادبیات سرگرم‌کننده و تفنی مردمی شرق ایران‌زمین محسوب می‌شد کاملاً مغفول گذاشته‌اند. این نقاشان به جای آن به اصول سبک‌شناختی و موضوعات قراردادی هنر رسمی دربار ساسانی پرداخته‌اند.

کتابشناسی

۱. پیشاتاریخ تا پایان دوره هخامنشی

Iran to the end of the Achaemenid Period: RICHARD N. FRYE, *The Heritage of Persia*, 2nd ed. (1976); ROMAN GHIRSHMAN, *Iran from the Earliest Times to the Islamic Conquest* (1954), a useful introduction; GEOFFREY HANDLEY-TAYLOR, *Bibliography of Iran: Coronation Edition*, rev. ed. (1967). (Prehistory): R.H. DYSON, JR., "Problems in the Relative Chronology of Iran, 6000-2000 B.C.," in ROBERT WEHRICH (ed.), *Chronologies in Old World Archaeology* (1965), an authoritative summary of prehistoric Iranian chronology' and "The Archaeological Evidence of the Second Millennium B.C. on the Persian Plateau." *Cambridge Ancient History*, 3rd ed., vol. 2, part 1 (1973); L. VANDEN BERGHE, *Archeologie de l'Iran ancien* (1959), a fairly complete survey by province and by period of Iranian archaeology for all periods to the Sasanian, with a good bibliography. (Elam): PIERRE AMIET, *Elam* (1966), a survey of Elamite art, containing good pictures and a good bibliography; GEORGE G. CAMERON, *History of Early Iran* (1936, reprinted 1976), a good general survey; WALTHER HINZ, "Persia c. 2400-1800 B.C.," *Cambridge Ancient History*, rev. ed., fasc. 19 (1963); "Persia c. 1800-1550 B.C.," *Cambridge Ancient History*, 3rd ed., vol. 2, part 1 (1973); and RENE LABAT, "Elam c. 1600-1200 B.C.," *ibid.*, vol. 2, part 2 (1975),

authoritative reviews. (Protohistory): R.LABAT, "Elam and Western Persia c. 1200-1000 B.C.," *ibid.*, a fine survey of Elamite history in the period; T. CUYLER YOUNG, JR., "A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran, 1500-500 B.C.," *Iran*, vol. 3 (1965), an attempt to combine archaeological and written sources in a historical reconstruction. (The Achaemenids): ANDREW R. BURN, *Persia and the Greeks: The Defense of the West, C. 546-478 BC.* (1962), a fairly balanced view of the Achaemenids in their dealings with the Greeks; *Cambridge Ancient History*, vol. 4, *The Persian Empire and the West* (1939), a standard summary summary of events but in some respects out-of-date; ALBERT T. OLMSTEAD, *History of the Persian Empire* (1948, reissued 1978), a good introduction.

۲. دوره پارتیان

The Parthian Period: The publications of M.E. MASSON and of G.A. PUGACHENKOVA are indispensable for an acquaintance with this period, as are the works of G.A. KOCHLENKO. A detailed Russian bibliography may be found in GREGOIRE FRUMKIN, *Archaeology in Soviet Central Asia* (1970). See Also FRANZ ALTHEIM, *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*, 2 vol. (1947- 48), a brilliant study of Hellenism in the Orient, with particular attention to the role of the Iranians; FRANZ ALTHEIM and RUTH STIEHL, *Geschichte Mittelasiens im Altertum* (1970); N. DEBEVOISE, *A Political History of Parthia* (1938, reprinted 1969); JOSEF DOBIAS, "Les Premiers Rapports des Romains avec les Parthes et l'occupation de la Syrie," *Archiv Orientalni*, 3:215- 256 (1931), well-documented research; ALFRED VON GUTSCHMID, *Geschichte Irans und seiner Nachbarlander von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsaciden* (1888); and GEORGE RAWLINSON, *The Sixth Great Oriental Monarchy; or, The Geography, History and Antiquities of Parthia* (1873), both old but still valuable' MIKHAIL

ROSTOVTSEV, "The Sarmatae and Parthians," Cambridge Ancient History, vol. 11 (1936), of capital importance for Parthian history; WERNER SCHUR, "Parthia," Pauly-Wissowa Real-Encyclopadie, vol. 36, col. 1987-2029 (1949); w.w. TARN, "Parthia," Cambridge Ancient History, vol. 9 (1932), and The Greeks in Bactria and India, 2nd ed. (1951), works based on vast expertise, though certain details are still not universally accepted; JOSEF WOLSKI, "The Decay of the Iranian Empire of the Seleucids and the Chronology of the Parthian Beginnings," Berytus, 12:35-52 (1956 - 57); K.H. ZIEGLER, Die Beziehungen zwischen Rom und dem Partherreich (1964), a valuable work with a pro-Roman bias; G.L. RIDER, Suse sous les Seleucides et les Parthes (1965), with an important listing of coins.

۳. دوره ساسانیان

The Sasanian Period: (History): THEODOR NOLDEKE, Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden aus der arabischen Chronik des Tabari (1879), German trans. of al -Tabari's (9th - 10th century) history, with commentary still essential; ARTHUR CHRISTENSEN, L'Iran sous les Sassanides, 2nd ed. rev. (1944), the only comprehensive history; FRANZ ALTHEIM and RUTH STIEHL, Feudalismus unter den Sasaniden und ihren Nachbarn (1954), and Finanzgeschichte der Späntike, pp. 5-114 (1957); N. PIGULEVSKAJA, Les Villes de l'état iranien aux époques parthe et sassanide (1963; originally published in Russian, 1956); JEAN GAGE, La Montée des Sassanides et l'heure de Palmyre (1964), with translations from several original sources; GEO WIDENGREN, Der Feudalismus im alten Iran (1969). (Chronology): KURT ERDMANN, "Die Entwicklung der sasanidischen Krone," Ars Islamica, 15:87-123 (1951); ROBERT GOBL, Sasanidische Numismatik (1968), tables 1-14. (Inscriptional materials): ERNST HERZFELD, Paikuli: Monument and Inscription of the Early History of the Sassanian Empire, 2 vol,

(1924), the first, now somewhat superseded, interpretation of the inscription of Narses; MARTIN SPREGLING, *Third Century Iran: Sapor and Kartir* (1953), the first interpretation of inscriptions of Shapur I and Karter.

۴. معماری

Enc. Iran.

H. Frankfort: *The Art and Architecture of the Ancient Orient*, Pelican Hist. A. (Harmondsworth, 1954, rev. 4/ 1970), pp. 348- 78

R. Ghirshman: *Bichapour*, 2vols (Paris, 1956-71)

L. Vanden Berghe: 'Recentes Decouvertes de monuments sassanides dans le Fars', *Iran. Antiq.*, i (1961), pp. 163-98

O. Reuther: 'Parthian Architecture: A History', *Survey of Persian Art*, ed. A. U. Pope and P. Ackerman (2/1964-7), i

T. C. Young Jr: 'Thoughts on the Architecture of Hasanlu IV', *Iran. Antiq.*, vi (1966), pp. 48-71

C. Goff: 'Excavations at Baba Jan, 1967: Second Preliminary Report', *Iran*, vii (1969), pp. 115-30

C. Nylander: *Ionians in Pasargadae: Studies in Old Persian Architecture* (Uppsala, 1970)

F. Krefter: *Persepolis Rekonstruktionen* (Berlin, 1971)

K. Schippmann: *Die iranischen Feuerheiligtümer* (Berlin, 1971)

D. Huff: 'Sasanian' Cahar Taqs in Fars', *Proceedings of the 3rd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran: Tehran, 1974*, pp. 243-54

E.J. Keall: 'Some Thoughts on the Early Eyvan', *Near Eastern Numismatics, Iconography, Epigraphy and History: Studies in Honour of George C. Miles* (Beirut, 1975), pp. 123-30

P. Bernard: 'Les Traditions orientales dans l'architecture greco-bactrienne', *J. Asiat.*, cclxiv (1976), pp. 245-76

کتابشناسی / ۱۶۵

B. Finster und J.Schmidt: 'Sasanidische und fruhislamische Ruinen im Iraq', Baghdad. Mitt., viii (1976), pp. 1-167

R. Boucherlat: 'La Forteresse sassanide de Tureng-Tepe', Le Plateau iranien et l'Asie centrale des origines a la conquete islamique, ed. J. Deshayes (Paris, 1977), pp. 329-42

R.H. Dyson jr: 'The Architecture of Hasanlu: Periods I to IV', Amer. J. Archaeol., lxxxi (1977), pp. 548-52

V. Lukonin: 'Khram Attakhaty v Kangavare' [The temple of Anahita in Kangavar], Vestnik Drevney Istor., ii (1977), pp. 105-11

D. Stronach and M. Roaf: 'Excavations at Tepe Nush-i Jan. Part I: A Third Interim Report', Iran, xvi (1978), pp. 1-11

J. Kroger: Sasanidischer Stuckdekor (Mainz, 1982)

M. Azarnoush: 'Excavations at Hajiabad, 1977: First Preliminary Report', Iran. Antiq., xviii (1983), pp. 159-79

E. Porada: 'Classic Achaemenian Architecture and Sculpture', The Median and Achaemenian Periods, ed. I. Gershevitch (1985), ii of The Cambridge History of Iran (Cambridge and London, 1968-), pp. 793-827

D. Stronach: 'The Apadana: A Signature of the Line of Darius I', De l'Indus aux Balkans: Recueil Jean Deshayes (Paris, 1985), pp. 433-45

--: 'On the Evolution of the Early Iranian Fire Temple', Papers in Honour of Professor Mary Boyce (Leiden, 1985), pp. 605-27

P.Amandry: 'Le Systeme palatial dans la Perse achemenide', Le Systeme palatial en Orient, en Grece et a Rome, ed. E.Levy (Strasbourg, 1986), pp. 159-72.

L. Bier: Sarvistan: A Study in Early Iranian Architecture (University Park, PA, 1986).

۵. پیکرتراشی

E.F. Schmidt: The Royal Tombs and other Monuments (1970), iii of Persepolis (Chicago, 1953- 70), pp. 79-141

- H.von Gall: 'Beobachtungen zu den sogenannten medischen Felsgrabern', Proceedings of the 2nd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran: Tehran, 1973, pp. 139-54
- P. Calmeyer: 'Zur Genese altiranischer Motive, III: Felsgraber', *Archaeol. Mitt. Iran*, viii (1975), pp. 99-113
- G. Herrmann: *The Iranian Revival, The Making of the Past* (Oxford, 1977), pp. 87-94
- R. Borger: *Die Chronologie des Darius-Denkmales am Behistun-Felsen* (Göttingen, 1982)
- J. Borker-Klahn: *Alt Vorderasiatische Bildstelen und vergleichbare Felsreliefs*, 2 vols (Mainz, 1982)
- Reliefs rupestres de l'Iran ancien* (exh. cat. by L. Vanden Berghe, Brussels, Mus. Royaux. A. & Hist., 1983), pp. 155-64 [good bibliog.]
- D. Huff: 'Das Felsrelief von Qir, Fars', *Archaeol. Mitt. Iran*, xvii (1985), pp. 221-47
- L. Vanden Berghe and K. Schippmann: *Les Reliefs rupestres d'Elymaide (Iran) de l'époque parthe* (Ghent, 1985)
- E. De Waele: 'Les Trois Reliefs rupestres de Pol-e Abguineh pres de Kazerun', *Iran. Antiqu.*, xxi (1986), pp. 167-88
- U. Siedl: *Die elaischen Felsreliefs von Kurangun und Naqs-e Rostam* (Berlin, 1986)
- E. De Waele: 'L'Investiture et le triomphe dans la thématique de la sculpture rupestre sassanide', *Archaeologia Iranica et Orientalis: Miscellanea in Honorem L. Vanden Berghe*, ed. L. De Meyer and E. Haerinck (Ghent, 1989), pp. 811-30
- : 'Musicians and Musical Instruments on the Rock Reliefs in the Elamite Sanctuary of Kul-e Farah (Izeh)', *Iran*, xxvii (1989), pp. 29-38
- H. Von Gall: *Das Reiterkampfbild in der iranischen und iranisch beeinflussten Kunst partischer und sasanidischer Zeit*, vi of *Tehraner Forschungen* (Berlin,

کتابشناسی / ۱۶۷

1990)

H. E. Mathiesen: *Sculpture in the Parthian Empire*, 2 vols (Arhus, 1992)

۶. فلزکاری

P. Amandry: 'Orfèvrerie achéménide', *Ant. Kst.*, i (1958), pp. 9-23--: 'Icareutique achéménide', *Ant. Kst.*, ii (1959), pp. 38-56A.U. Pope and P. Ackerman, eds: *Survey of Persian Art* (2/1964-7), i-ii [see especially chapters by P. Ackerman, S. Casson and J. Orbeli.]L. Vanden Berghe and E. Haerinck: *Bibliographie analytique de l'archéologie de l'Iran ancien* (Leiden, 1979); *Supplement*, i (Leiden, 1981); and *Supplement*, ii (Leuven, 1987)O. W. Muscarella: 'Excavated and Unexcavated Achaemenian Art Ancient' *Persia: The Art of an Empire*, ed. D. Schmandt-Besserat (Malibu, 1980), pp. 23-4V. Pigott: 'The Iron Age in Western Iran', *The Coming of the Age of Iron* ed. T.A. Wertheim and J.D. Muhly (New Haven, 1980), pp. 417-61P.R.S. Moorey: 'Archaeology and Pre-Achaemenid Metalworking in Iran: A Fifteen Year Retrospective', *Iran*, xx (1982), pp. 81-101

۷. سفالگری

E. Herzfeld: *Iran in the Ancient East* (London, 1941)D.E. McCown: *The Comparative Stratigraphy of Early Iran*, *Studies in Ancient Oriental Civilization*, xxiii (Chicago, 1942)L. Vanden Berghe: 'De beschikbare ceramiek in Iran van de oudste tijden tot ca. 2000 voot onze jaartelling', *Gentse Bijdr. Kstgesch.*, xv (1954), pp. 5-84; xvi (1955), pp. 5-54 [Fr. summary]--: *L'Archeologie de l'Iran ancien* (Leiden, 1959)E. Porada: *Alt-Iran: Die Kunst in vorislamischer Zeit* (Baden-Baden, 1962); Eng.

- trans. as *Ancient Iran: The Art of Pre-Islamic Times, A World* (London, 1965);
The Art of Ancient Iran: Pre-Islamic Cultures (New York, 1965)
- A. U. Pope and P. Ackerman, eds: *Survey of Persian Art* (London, 2/1964-7), i, pp. 225-48; ii, pp. 664-80 [chapters by G. Contenau and R. Ettinghausen]
- T.C. Young jr: 'A comparative Ceramic Chronology for Western Iran, 1500-500 BC', *Iran*, iii (1965), pp. 53-85
- R.H. Dyson: 'The Archaeological Evidence of the Second Millennium BC on the Persian Plateau', *The Middle East and the Aegean Region, c. 1800-1380 BC*, *Cambridge Anc. Hist.*, ii/1, ed. I.F.S. Edwards, N.G.L. Hammond and E. Sollberger (Cambridge, 1973), pp. 686-715
- A. Cattenat and J. C. Gardin: 'Diffusion comparee de quelques genres de poterie caracteristique de l'epoque achemenide sur le plateau iranien et en Asie centrale', *Colloques internationaux du Centre National de la Recherche Scientifique*, no. 567. *Le Plateau iranien et l'Asie centrale des origines a la conquete islamique: Leurs relations a la lumiere des documents archeologiques*: Paris, 1976, pp. 225-48
- E. Haerinck: *La Ceramique en Iran pendant la periode parthe (ca. 250 av. J.C. a ca. 225 apres J.C.): Typologie, chronologie et distribution* (Ghent, 1983)
- E. Carter and M.W. Stolper: *Elam: Surveys of Political History and Archaeology*, *Near Eastern Studies*, xxv (Berkeley, 1984)

۸. نقاشی

- E.F. Schmidt: *Excavations at Tepe Hissar*, (Philadelphia, 1937), pp. 336-7
- R. Ghirshman: *Iran: Parthes et Sassanides* (Paris, 1962; Eng. trans., London, 1962); and as *Persian Art: The Parthian and Sassanian Dynasties, 249 BC-AD 651* (New York, 1962)
- J. Lerner: 'A Painted Relief from Persopolis', *Archaeology*, xxvi (1973), pp. 118-22

کتابشناسی / ۱۶۹

M.A.R. Colledge: Parthian Art (New York and London, 1977)

C.Goff: 'Excavations at Baba Jan', Iran, xv (1977), pp. 103-40 (133-40)

R.Boucharlat and A. Labrousse: 'Le Palais d'Artaxerxes Ij sur la rive droite du Chaour a Suse', Cah. Del. Archeol. Fr. Iran, x (1979), pp. 67-8

G. Azarpay: Sogdian Painting: The Pictorial Epic in Oriental Art (Los Angeles, 1981), pp. 81-94

فهرست اعلام

کسان:

آپاسیاکای، ۶۷

آپولو، ۵۹، ۷۰

آتنی‌ها، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵

آتوسا، ۲۹

آذر - آناهید، ۱۰۰

آذرنوش، ۱۳۱

آرتاواسدس، ۹۲

آرسامس، ۲۷

آرونداس، ۳۴

آریارمنس، ۲۷، ۲۸

آریاها، ۱۵، ۱۶

آسارهادون، ۱۸

آستیاگس، ۲۱، ۲۲

آشور، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۱۵۰

آشور - اوبالیت دوم، ۲۰

آشوربانیپال، ۱۱، ۱۴، ۲۲

آلمانی، ۹۳

آمینوس مارسلینوس، ۱۱۳

آناباریس، ۳۴

آناهیتا، ۴۱، ۱۰۱، ۱۲۹

آنتیوخوس، ۷۰

آنتیوخوس اول، ۵۵، ۵۹، ۱۲۹

آنتیوخوس چهارم اپیفانس، ۷۰

آنتیوخوس سوم، ۶۴، ۶۶

آنتیوخوس هفتم، ۷۱، ۷۲

آنوبانی‌نی، ۱۴۲

این اسفندیار، ۱۰۳

اپارتی، ۱۱، ۱۲

اُرد اول، ۷۴

اُرد دوم، ۷۵، ۷۷

اُرد سوم، ۷۹

اردشیر، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴

۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۳۱

اردشیر اول، ۳۱، ۴۱، ۹۱، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸

۱۰۹، ۱۱۱، ۱۳۰

اردشیر دوم، ۳۳، ۳۶، ۴۱، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۹

اردشیر سوم، ۳۵، ۹۹، ۱۲۸

اردوان، ۶۷، ۷۲، ۸۱

اردوان اول، ۶۶

اردوان پنجم، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۰۷

اردوان چهارم، ۸۳

اردوان دوم، ۷۲

اردوان سوم، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳

فهرست اعلام / ۱۷۱

اهموز دوم، ۲۵	ارسس، ۳۶
اهورامزدا، ۴۱، ۴۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۴۶	ارشک، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷
ایرانیان، ۱۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۹	ارشک دوم، ۶۶
۴۰، ۴۳، ۵۰، ۵۲، ۸۳، ۸۵، ۹۳، ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۳	اسپارتی‌ها، ۳۲، ۳۳
۱۱۷، ۱۲۶	اسکندر، ۳۶، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۶، ۷۳
اینانا / ایشثار، ۱۴۱	۸۷، ۹۱
اینشوشیناک، ۱۲۴، ۱۲۵	اسکیت‌ها، ۶۰، ۶۴، ۱۵۰
ایونی‌ها، ۲۸	اسمردیس، ۲۵
بابک، ۹۱	اشعیای دوم، ۲۳
بابل، ۱، ۲۴	اشکانی، ۶۲، ۸۷، ۱۱۱، ۱۶۰، ۱۶۹، ۷۲، ۷۷، ۹۷، ۹۸
بابلی، ۲۰، ۲۱، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۹۳، ۱۲۷	۱۰۹
باردیسان، ۱۰۴	اعراب، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۱
بارلام و جوزافات، ۱۱۰	اکد، ۱۱، ۱۲۳، ۱۴۹
باگواس، ۳۶	الیائی، ۷۱، ۹۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
بردیا، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۴۱	امفالوس، ۶۹
برهمنان، ۱۰۳	انجیل، ۱۰۵
بستام، ۹۹، ۱۱۶	اندراگوراس، ۶۱، ۶۴
بلاش، ۹۹، ۱۱۴	انگره مینو، ۱۰۱
بلاش اول، ۸۲، ۸۳	اوتاش هویان، ۱۲
بلاش پنجم، ۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۴	اوتیدموس، ۶۶، ۶۷
بلاش چهارم، ۸۶	اوتیگران کبیر، ۷۳
بلاش دوم، ۸۴، ۸۵	اوخستره، ۱۹
بلاش سوم، ۸۵	اورارتو، ۱۶، ۲۰
بلخ، ۶۳، ۶۲	اورارتویی‌ها، ۱۵۰
بلوهر و بوذاسف، ۱۱۰	اورمزد، ۱۰۱، ۱۰۲
بلیزار یوس، ۱۱۴	اورویاز، ۷۳
بودا، ۸۷	اوریبیدس، ۷۶
بودائی‌ان، ۱۰۳	اوستا، ۸۳
بهرام اول، ۹۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۵	اوسروس، ۸۳
بهرام پنجم، ۱۱۳، ۱۱۴	اوکتاویان، ۷۷، ۷۸
بهرام پنجم گور، ۹۹	اوگوستوس، ۷۸، ۷۹
بهرام چوبین، ۱۱۶	اوتاش گال، ۱۲
بهرام چهارم، ۹۸، ۹۹، ۱۱۳	اوتاش - ناپیریشا، ۱۲۴
بهرام دوم، ۹۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲	اهریمن، ۱۰۱، ۱۰۲

۱۷۲ / ایران باستان

تسرس، ۱۰۳	بهرام سوم، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۲
توکولتی - نینورتا، ۱۲، ۱۳	بهرام ششم، ۹۹
تیرداد، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۱۱۲	بیزانس، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷
تیرداد دوم، ۷۷	بی‌یر، ۱۳۱
تیرداد سوم، ۸۱	پاپک، ۸۷، ۹۱
تیسافرن ساردیسی، ۳۲	پاتروکلس، ۵۹
تیس‌پس، ۲۱، ۲۷	پارت، ۲۷، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۸
جاماسب، ۹۹	پارتی، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹
جام سلیمان، ۱۰۹	۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳
جولیان مر تدا، ۱۱۳	۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴
چاندراگوپتاموریا، ۵۹	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۷
چایلد، ۴	۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۰
چغازنبیل، ۱۲	پارس‌ها، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۷، ۴۳
چینیان، ۷۳	۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۷۱، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۲۷
حمورابی، ۱۱	پارنی، ۶۱، ۶۳
خاباباش، ۳۶	پاکوروس، ۷۶، ۷۷
خسرو، ۸۳، ۸۴، ۱۱۶	پاکوروس دوم، ۸۳
خسرو اول، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵	پرسیس، ۶۶، ۷۱
خسرو دوم، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۸	پیروز (پیروز)، ۱۱۷
خسرو سوم، ۹۹	پریاپاتیوس، ۶۷
خشایارشا، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۸، ۱۲۸	پسامتیک سوم، ۲۵
۱۳۶	پلوتارخ، ۷۶
خشایارشای دوم، ۳۱، ۳۲	پلینی، ۸۲
خونبانومنا، ۱۲	پمپی، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۵
داریوش، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷	پنجه - قنتر، ۱۱۰
۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۶۱	پوراندهخت، ۹۹
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷	پیروز، ۱۰۵
داریوش دوم، ۳۱، ۳۲	پیمان دلیان، ۳۱
داریوش سوم، ۳۶	تاخوس، ۳۴
داهای، ۶۳، ۸۱	تاریخ طبرستان، ۱۰۳
دمتریوس، ۶۷	تپتی - اهر، ۱۲۴
دمتریوس دوم، ۷۰، ۷۱	تراژان، ۸۳، ۸۴، ۸۶
دمتریوس سوم، ۷۳	ترکان، ۱۱۶
دموداماس، ۵۹	تقی‌زاده، ۹۳، ۹۴

فهرست اعلام / ۱۷۳

دوراوتاشی، ۱۲	سرمتی‌ها، ۶۰، ۷۹
دوره پارینه‌سنگی، ۳، ۴	سریان، ۹۳، ۱۰۴
دوره موستری، ۳، ۴	سزار، ۷۵، ۷۶، ۷۷
دوره نوسنگی، ۴	سفدیها، ۶۲
دیالکو، ۱۸	شفاگاسنوس، ۶۷
دین زردشتی، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵	سکاها، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۶۵
۱۱۸	۷۲، ۷۸، ۷۹، ۱۵۰
دین مزدایی، ۱۰۳	سلسله انزانی، ۱۲
دیودوتوس، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵	سلسله آوان، ۱۱
دیودوتوس دوم، ۶۵، ۶۶	سلسله آپسی، ۱۳
راولینسن، ۱۱۲	سلسله سیماش، ۱۱
رستم، ۱۱۸	سلوکوس، ۶۵، ۷۰
رکسانای سفدی، ۵۶	سلوکوس اول، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۱۲۹
روم، ۵۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱	سلوکوس دوم، ۶۵، ۶۷
۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۶	سلوکی، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۹
۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴	۷۰، ۷۳، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۵۱
زُدور، ۳۴	سن آگوستین، ۱۰۵
زردشت، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۱۰۰	سن جان، ۱۰۵
زردشتیان، ۴۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۱۸	سورن، ۹۷
زروان، ۱۰۲	سورنا، ۷۵
زرمین‌ها، ۹۵	سولا، ۷۳
زُوستی‌نین، ۱۱۵	سومر، ۱۰، ۱۳۵
زارگون دوم، ۱۸	سیلزیبول، ۱۱۶
ساسان، ۹۸، ۹۹	سینجیور، ۱۱۶
ساسانی، ۳۸، ۴۲، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۹۶	شاپور، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۰۳، ۱۰۴
۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷	۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۳۸
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷	شاپور دوم، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۲
۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰	شاپور سوم، ۹۹، ۱۱۳، ۱۴۶
۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۰	شاپورگان، ۱۰۵
سامونیلونه، ۱۱	شارلمانی، ۱۰۹
سامی‌ها، ۸۱	شاه براز، ۹۹
ساناتروسس، ۷۴	شلمنصر اول، ۱۲
سپتیموس سوروس، ۸۶	شوتروک، ۱۲، ۱۳، ۱۲۶
ستل حمورابی، ۱۳	شولکی، ۱۱

۱۷۴ / ایران باستان

شیر و کدوش، ۱۱	کراسوس، ۷۵، ۷۶
شیرویه - سیروس، ۹۹	کرتیر، ۱۰۳، ۱۰۴
تیلخاک - این - شوشیناک، ۱۳	کردر، ۱۰۳
طبری، ۹۲، ۹۳	کرسوس، ۲۲، ۲۳
عثمانیان، ۹۸	کشتیری، ۱۸
عصر آهن، ۱۵	کعبه زردشت، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۹
عیلام، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۲، ۷۴، ۱۲۳، ۱۲۴	کفالایا، ۱۰۵
۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹	کلیلگ و دمنگ، ۱۱۰
۱۵۹	کمبوجیه، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۱، ۴۱، ۴۳، ۴۶
فارقلیط، ۱۰۵	۴۷
فارنا بازوس هلسپونتی، ۳۲	کمبوجیه دوم، ۲۴، ۲۵
فتحعلیشاد شاء قاجار، ۱۰۸	کنستانتین کبیر، ۱۰۴، ۱۱۲
فرهاد، ۶۸، ۷۸، ۷۹	کنستانتینوس، ۱۱۳
فرهاد اول، ۶۷	کواذ (قباد) دوم، ۱۱۷
فرهاد پنجم، ۷۹	کوتیر - نهونته، ۱۱، ۱۳
فرهاد چهارم، ۷۷، ۷۹	کوربولو، ۸۲
فرهاد دوم، ۷۱، ۷۴	کوروش، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۱
فرهاد سوم، ۷۴، ۷۵	۲۳، ۴۳، ۴۷، ۵۱، ۵۸، ۱۲۷
فره وریش، ۱۸، ۱۹	کوروش اول، ۲۱، ۲۷
فیروز، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۴	کوروش جوان، ۳۳
فیلیپ، ۳۵، ۹۵	کوروش دوم، ۲۱، ۲۲، ۱۲۷
فیلیپ دوم، ۲۵	کوروش کبیر، ۲۵، ۲۸، ۴۰، ۴۳، ۴۶
فیلیپ عرب، ۱۰۷	کوشان، ۶۰، ۷۲، ۷۳، ۸۲، ۹۳، ۹۷، ۱۱۱
قاجار، ۱۳۹	کوشانشاه، ۹۷، ۱۱۲
قباد اول، ۹۹، ۱۱۴	کوشانیان، ۷۶، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۸
قباد دوم، ۹۹	کونتوس کورتیوس، ۵۷
قبطی، ۱۰۵	کونون، ۳۳
کاخ اردشیر اول، ۱۰۸	کویتوس لایینوس، ۷۶
گاراگالا، ۸۷	کیاکمار، ۱۹، ۲۰
کارن، ۹۷	کیدین - خوتران، ۱۲
کاروس، ۱۱۱	گابینیوس، ۷۵
کانیشکا، ۸۴	گننها، ۹۵
کتابخانه ملی پاریس، ۱۰۹	گزنفون، ۳۴
کتیه، خوسک شوش، ۹۴	گندوفارس، ۸۱

فهرست اعلام / ۱۷۵

مقدونی، ۳۵، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۷۱	گودرز، ۷۴
ملکه ناپیراسو، ۱۴۹	گور، ۱۱۴
منذر، ۱۱۳	گوردیان سوم، ۱۰۷، ۹۵
منذر دوم، ۱۱۴	گور دین، ۷۴
موراشو، ۵۱	لایینوس، ۷۷
موریس، ۱۱۶، ۱۱۷	لوسیوس وروس، ۸۶
موزا، ۷۹	لوکاس، ۷۴
مولون، ۶۶	لوکونین، ۱۳۰
مهر، ۱۰۱	لوگاسس اول، ۸۲
مهرداد اول، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲	لولویی، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶
مهرداد دوم، ۷۲، ۷۳، ۷۴	لیدیان، ۲۲
مهرداد سوم، ۷۵	لیدی ها، ۲۰، ۲۲، ۱۲۷
مهرداد ششم پونت، ۷۳	ماد، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۴۲
مهرشاد، ۱۰۵	۴۴، ۴۶، ۴۷، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۸۷، ۱۲۷، ۱۴۲
مهر نرسی، ۱۱۴	۱۵۹، ۱۵۱
میترا، ۴۱، ۱۰۱	ماردنیوس، ۲۹، ۳۰، ۴۷
ناپیرشا، ۱۲۵	ماردی، ۶۸
نارامسین، ۱۱، ۱۴۱	مارسیون، ۱۰۴
نامه تنسر، ۱۰۳	ماد، ۹۸، ۱۱۶، ۱۱۸
نبوکد پلاسر، ۲۰	مارک آنتونی، ۷۶، ۷۷
نبوکد پلاسر دوم، ۲۰	مارکوس اورلیوس، ۸۶
نبوکد نصر اول، ۱۳	ماکرینوس، ۸۷
نبونید، ۲۲، ۲۳	مانای ها، ۱۸
نرسی، ۹۹، ۱۰۹	مانویان، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶
نرون، ۸۲، ۸۳	مانی، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶
نواثلاطونیان، ۱۱۵	مدیا، ۷۶
نوسکو، ۱۲۵	مردوک، ۲۳
نولدکه، ۹۴	مزدک، ۱۱۵
نهورته، ۱۳	مسلمانان، ۱۱۸
نیپور، ۵۱	مسیح، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۴
والرین، ۹۵، ۱۰۷	مسیحیان، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵
وراز، ۹۷	مسیحیان نسطوری، ۱۰۳
ورثرغند، ۱۰۱	مصریان، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۲۹
وزرک شاه، ۹۷	معبد جانوس، ۸۳

۱۷۶ / ایران باستان

یونانی، ۲۵، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۵۹، ۶۰	وسودوا، ۹۳
۶۳، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۸۱، ۹۶، ۱۰۹، ۱۱۰	ونونس، ۷۹، ۸۰
۱۲۷، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۶۰	ونونس دوم، ۸۲
یویان، ۱۱۳	ووتی، ۷۳
یوه - چیه، ۶۰	وهرام، ۱۰۱
یهودیان، ۲۳، ۴۷، ۱۰۳	هارون الرتید، ۱۰۹
	هخامنش، ۲۱، ۲۶
مکان:	هخامنشی، ۱، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷
آبادانا، ۱۲۸، ۱۳۷	۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰
آپاسیاکای، ۶۵	۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۷
آتروپاتن، ۸۱، ۹۸، ۱۱۷	۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
آتن، ۳۰، ۳۱، ۳۲	۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۹
آخایی، ۵۹	هراکلس (هرکول)، ۱۴۴، ۱۴۵
آخور رستم، ۱۴۳	هرمز اول، ۹۶، ۹۹، ۱۰۵
آدیابن، ۹۷	هرمز پنجم، ۹۹
آذربایجان، ۵، ۷، ۸۱، ۸۶، ۹۸، ۱۱۷، ۱۵۴	هرمز چهارم، ۹۹، ۱۱۶
آرساسیا، ۷۰	هرمز دوم، ۹۷، ۹۹
آرگیوز، ۲۵	هرمز سوم، ۹۹
آریا، ۵۹، ۶۲، ۷۳، ۹۸	هرودوت، ۱۸، ۱۹، ۲۶
آسیا، ۵۵، ۵۶، ۷۳، ۸۰	هفتالیت ها، ۱۱۴
آسیاب، ۱۳۳	هلنیم، ۵۲، ۶۰، ۶۶، ۷۵
آسیاب گوران، ۴	هندو یارتی، ۷۲، ۸۱
آسیای صغیر، ۲۰، ۲۳، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵	هندو سکایی، ۷۲
۴۷، ۵۶، ۷۳، ۷۷	هنینگ، ۹۳، ۹۴
آسیای مرکزی، ۵، ۱۰۶	هوبان - نوگاش، ۱۴
آشور، ۸، ۱۳، ۲۰، ۸۴	هوف، ۱۳۱
آشورستان، ۹۵، ۹۷	هون ها، ۱۱۳
آکروپولیس، ۳۰	هیاطله، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
آمیدا، ۱۱۳	هیسپائوسنیس، ۷۲
آناتولی، ۲۰، ۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶	هیستاپس، ۲۷
آبر شهر، ۹۸	هیمروس، ۷۲
اتیوپی، ۴۲	یزدگرد، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۸
ادسا، ۹۵، ۱۱۱	یزدگرد دوم، ۹۹
اردبیل، ۱۵۷	یزدگرد سوم، ۹۹، ۱۱۷، ۱۱۸

فهرست اعلام / ۱۷۷

۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱	اردشیر کُزده، ۹۲
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴	ارشک، ۶۴
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸	ارمنستان، ۳۴، ۳۶، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳
۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰	۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۷، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
ایدانه، ۱۲۹	اروپا، ۵۲
ایوان کرخه، ۱۶۰	اساک، ۶۵
ایونی، ۴۲، ۴۷، ۴۹، ۱۲۷، ۱۲۸	اسپارت، ۳۲، ۳۳
ایونیا، ۲۹	استپ‌های اوراسی، ۵۷
باباجان، ۱۲۶	اسکندریه، ۵۹
بابل، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۲، ۱۲، ۱۲، ۱۲، ۱۲، ۱۴، ۱۹، ۲۰	اسور، ۱۳۰
۴۲، ۴۵، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۷۰، ۸۳، ۱۰۴، ۱۰۵	اصطخر، ۹۱، ۱۰۰
۱۱۲، ۱۴۱، ۱۵۹	اصفهان، ۷۰، ۹۲
باربالیسوس، ۹۵	افغانستان، ۵، ۶۰، ۱۲۹، ۱۴۷
باکتریا، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۸۵، ۹۳، ۹۷، ۱۳۵، ۱۴۹	اکباتان، ۱۸، ۳۱، ۴۵، ۷۰
بالاساقان، ۹۸	البانیا، ۹۸
برادوستی، ۴	البرز، ۹۸
بغداد، ۱۰۸، ۱۳۱	الحضر، ۸۴
بلغ، ۴۲، ۵۶، ۶۰، ۶۷، ۹۳، ۱۳۵، ۱۴۹	الفانتین، ۲۶، ۴۶
بلوچستان، ۵	الیم، ۱۴۴
بمبئی، ۱۱۸	الیمائی، ۸۱
بمپور، ۱۵۶	املش، ۱۵۷
بیابان سینا، ۲۵	انسان، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۹
بیستون، ۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴	انطاکیه، ۵۵، ۵۹، ۹۵، ۱۱۷
بیشاپور، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۵۲	انیران، ۹۷
بین‌النهرین، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶	اور، ۱۱، ۱۴۱
۳۴، ۵۵، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۸	اوراسی، ۶۰
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۹	اورشلیم، ۱۱۷
۱۵۶	اورمیه، ۱۵۴، ۱۵۶
پاتیشخوگر، ۹۸	اوروک، ۱۲۲، ۱۳۴
پارت، ۶۱، ۶۴، ۷۳، ۷۵، ۸۰، ۸۲، ۹۷	ایریا، ۹۷، ۹۸
پارتی، ۶۴	ایران، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴
پارتیا، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۶	۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۲
پارس، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۸۷	۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۴
پارسوماش، ۲۱	۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۷

۱۷۸ / ایران باستان

پارسه، ۱۶، ۲۱	تورنگ تپه، ۱۲۳
پاسارگاد، ۴۳، ۱۲۷	تهران، ۲۱، ۱۰۸، ۱۵۰، ۱۵۱
پایکولی، ۱۰۹، ۱۱۲	تیسفون، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۱، ۱۱۱، ۱۱۳
پَرَتان، ۹۸	۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۲
پرچینه، ۱۴۷	تیموران، ۱۵۶
پرسیس، ۸۱، ۹۱، ۹۷، ۱۰۱	جارمو، ۵
پره‌دن، ۹۸	جزیره فیلکا (دلمون)، ۱۲۹
پلاته، ۳۰، ۳۱	جیحون، ۲۴، ۷۲
پلوسیوم، ۲۵	چتل هویوک، ۱۲۲
پنجاب، ۵۶	چُفازبیل، ۱۲۴، ۱۲۶
پولوپونز، ۳۲	چفاسفید، ۱۳۴، ۱۴۸
پیشاور، ۹۸	چُفامیش، ۱۲۳
تاشکند، ۹۸	چین، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۸۲، ۸۷
تبس، ۳۰، ۲۵	حاجی آباد، ۱۳۱، ۱۶۰
تپه حصار، ۷، ۱۲۳، ۱۴۸، ۱۵۵	حاجی فیروز، ۵، ۱۳۴
تپه زاغه، ۱۴۸	حسنلو، ۸، ۴۴، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۵۷
تپه سبز، ۵	حیرد، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸
تپه سیلک، ۵، ۶، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۷	خاراسن، ۷۲، ۹۲
تپه قبرستان، ۱۴۸	خاور نزدیک، ۵، ۱۳، ۲۰، ۳۷، ۴۷، ۵۲، ۵۱، ۷۵
تپه گوران، ۱۲۲، ۱۵۴	۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۷
تپه گیان، ۱۵۴، ۱۵۶	خُراب، ۱۵۶
تپه نوشجان، ۱۲۷	خراسان، ۱۰۶
تپه یحیی، ۵، ۶، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۴۹	خلیج فارس، ۵۰، ۷۵، ۸۳، ۱۲۹
تخت جمشید، ۳۱، ۳۶، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۲، ۵۵	خوارزم، ۴۲، ۹۳
۹۱، ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۹	خوراسیا، ۹۳
تخت سلیمان، ۱۳۲	خوروین، ۱۵۷
تراس، ۲۹، ۳۵	خوزستان، ۵، ۹، ۱۲، ۸۱، ۹۲، ۹۷، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۵۴
ترکستان، ۶۰، ۱۰۵	دارا، ۶۵
ترکمنستان، ۱۳۷	دالما، ۱۵۴
ترموپیل، ۳۰	دامغان، ۱۶۰
تل باکون، ۱۵۵	دانوب، ۲۸، ۸۶
تل مُشکی، ۱۴۸	دجله، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۸۱، ۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۴
تل ملیان، ۱۲۳، ۱۵۹	۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۰
توران، ۹۸	درانگیانا، ۷۲

فهرست اعلام / ۱۷۹

دره آهو پس، ۹۸	سرآب، ۱۳۳، ۵
دره سند، ۶	سرپل ذهاب، ۱۴۴
دریاچه اورمیه، ۱۶، ۱۰۸	مر مشهد، ۱۰۷
دریای احمر، ۵۰	سروستان، ۱۰۸، ۱۳۱
دریای اژه، ۳۱، ۵۶	سفد، ۴۲، ۹۸
دریای خزر، ۵۹، ۶۸، ۱۲۲	سفدیانا، ۶۲، ۹۷
دریای سیاه، ۲۸، ۳۴، ۵۸، ۶۰، ۷۹، ۱۱۵	سکزآباد، ۱۵۷
دزفول، ۱۰۸	سکستان، ۷۲، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۱۲
دمشق، ۱۱۷	سلسله هان، ۷۳
دورا - اوروپوس، ۸۶، ۱۶۰	سلماس، ۱۰۸
دوره، ۴	سلوکیه، ۵۶، ۶۰، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۸۱، ۸۶، ۹۲، ۹۳
دیار بکر، ۱۱۳	۹۴، ۱۳۰
دینکاتپه، ۸	سمرقند، ۱۰۶
راگا، ۷۰، ۱۰۸	سند، ۴۲، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۹۸، ۱۲۳
راین، ۸۶	سوریه، ۲۰، ۳۴، ۵۶، ۵۹، ۶۵، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۵، ۸۶
رخج، ۴۲	۹۵، ۱۱۷، ۱۶۰
رود آرونتس، ۵۵	سوزیانا، ۶۶، ۹۷، ۱۲۲
رودخانه هالیس، ۲۲	سیحون، ۲۴، ۵۹
رود دجله، ۵۶	سیرینکس، ۶۴
رود دیاله، ۱۳، ۱۱۲	سیستان، ۷۲، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۱۲، ۱۶۰
رود سیحون، ۵۷	سیسیل، ۳۲
رود نیل، ۲۶	شاه آباد، ۱۰۸
رود هالیس، ۲۰	شاهپور، ۱۰۸
روسیه، ۵۸	شاه تپه، ۱۴۹
ری، ۷۰، ۱۰۸	شمی، ۱۵۱
زارزی، ۴	شوش، ۱۰، ۳۱، ۳۲، ۴۲، ۴۷، ۶۰، ۹۱، ۱۲۲، ۱۲۳
زاگرس، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۱	۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۸
۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۹	۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰
زاوی شمی شنیدار، ۵	شوشتر، ۱۱
زیویه، ۱۵۰، ۱۵۱	شهداد، ۱۴۹
سارد، ۴۲	شهر سوخته، ۱۴۹، ۱۵۶
ساردیس، ۲۳، ۳۰، ۴۷، ۱۲۷	شیراز، ۹۲، ۱۰۷، ۱۰۸
سالامیس، ۳۰	شیکاگو، ۹۶
ساموس، ۳۲	صیدون، ۳۵

۱۸۰ / ایران باستان

طاق بستان، ۱۰۸، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۲	کاخ کوه خواجه، ۱۶۰
طاق کسری، ۱۰۸	کارا، ۷۵، ۹۵، ۱۱۱
عراق، ۹۱، ۹۵، ۹۷	کارتائ، ۲۵
عربستان، ۹۷	کارونی، ۳۵
عشق آباد، ۱۳۷	کازرون، ۱۰۷، ۱۰۸
عصر آهن، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۱۲۷، ۱۵۰	کاسپین، ۶۸
علیا، ۵	کاشان، ۱۴۸
علی کش، ۴، ۵، ۱۳۴، ۱۴۸	کاشغر، ۹۸
عمان، ۹۸	کالسدون، ۱۱۷
عیلام، ۶، ۷، ۱۰، ۱۱، ۷۰، ۱۲۳	کالورز، ۱۵۰، ۱۵۷
فارس، ۶، ۱۶، ۲۱، ۳۸، ۴۳، ۴۵، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۱۰۱	کالباس، ۳۱
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴	کبنک، ۱۲۴
۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۹	کردستان، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴
فرات، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۵، ۹۵، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۷	کرکوک، ۱۳
فرغانه، ۷۳	کرمان، ۶، ۴۲، ۹۲
فریزی، ۳۳	کرمانشاه، ۳، ۱۶، ۲۷، ۱۰۸
فلسطین، ۳۵، ۷۶، ۸۵	کرمانیا، ۶۶
فنیقه، ۳۵	کریم شهر، ۵
فیروزآباد، ۹۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۱	کفتری، ۱۵۶
فیروزشاپور، ۹۵	کنستانینوس، ۱۱۲
قادسیه، ۱۱۷	کنگاور، ۱۳۰
قزدار، ۹۳	کوشانشهر، ۹۷، ۹۸
قزوین، ۱۴۸، ۱۵۷	کوه بیستون، ۲۷
قسطنطنیه، ۱۱۷	کوه های البرز، ۱۶
قصر ابونصر، ۱۰۷	کوه های بهختیاری، ۱۵۱
قصر شیرین، ۱۰۸	کودهای پشت کوه، ۱۴۷
قفقاز، ۱۹، ۷۵، ۹۷، ۹۸	کویت، ۹۳
قلعه باباجان، ۱۵۹	کیلیکیه، ۲۲، ۳۵، ۹۵
قلعه یزدگرد، ۱۳۰	گابای، ۷۰
قورمسی، ۱۳۰	گرانیکوس، ۳۶
کابل، ۶۷	گرجستان، ۹۷، ۹۸
کاپادوکیه، ۹۵	گورگان، ۷، ۹۲، ۹۸
کاخ تیسفون، ۹۳، ۱۰۸	گل، ۷۵
کاخ کوچک، ۱۰۸	گنج دره، ۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۵۳

فهرست اعلام / ۱۸۱

موزه لوور پاریس، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۹	گنبدار، ۴۲
موزه ملی، ۱۶۰	گندهارا، ۹۷
مونهجودار، ۱۲۳	گندی شاپور، ۱۰۸
میسن، ۸۱، ۹۲، ۹۷، ۱۰۵	گنگ، ۶۰
میخ، ۹۵	گودین تپه، ۵، ۸، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۵۶
میشان، ۹۷، ۱۰۵	گور، ۹۲، ۱۰۷
میکال، ۳۰	گوران علیا، ۵
میلتوس، ۲۳، ۲۹، ۳۲	گویوم، ۱۰۷
نسا، ۶۵، ۶۷، ۷۷، ۱۳۷	گیلان، ۱۵۰
نصیبی، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳	لاگاش، ۱۳۵
نقش رجب، ۱۰۷	لبنان، ۴۲
نقش رستم، ۱۰۷، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۴۳	لرستان، ۵، ۱۱، ۱۴، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰
نوبیا، ۲۶، ۲۵	لوور، پاریس، ۱۲۵
نوسنگی، ۴	لیدیه، ۱۲۷
نهادند، ۱۱۸	ماراتن، ۲۹
نیگر، ۸۶	مارگیانا، ۵۹، ۷۳، ۷۶، ۹۳
نیل، ۵۰	مارلیک، ۴۴، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۵۷
نینوا، ۲۰	مازون، ۹۸
نیودهلی، ۱۶۰	ماسیس، ۹۵
نیویورک، ۱۳۴	ماکلونیا، ۹۸
واحد آمون، ۲۶	ماورای قفقاز، ۱۵۶
وه اردشیر، ۹۳	مدرسه فلسفه آتن، ۱۱۵
هاترا، ۸۴، ۸۶	مرگانیا، ۹۸
هالیس، ۲۱	مرو، ۵۹، ۹۲، ۹۸، ۱۱۸
هراکلی، ۵۹	مصر، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵
هراکلیوس، ۱۱۷	۳۶، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۶
هرکانیا، ۹۲	۱۳۷
هرمزدگان، ۹۲	مصریان، ۴۲، ۴۷، ۵۰
هفت تپه، ۱۲۴	مقدونیه، ۲۹، ۳۵
هکاتومپولیس، ۶۶، ۱۳۰	مکران، ۹۳، ۹۸
هلسپونت، ۲۸	ممفیس، ۲۵، ۲۶
خلیلان، ۱۵۴	موریای هند، ۵۹
همدان، ۱۶، ۱۸، ۴۵، ۱۱۸، ۱۲۷	موزه ایران باستان، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۱
هند، ۱۵، ۳۸، ۴۰، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۷، ۷۲، ۷۵	موزه بروکلین، ۱۳۴

۱۸۲ / ایران باستان

۱۳۴، ۱۲۲، تپه،	۱۱۸، ۱۰۵، ۹۸، ۸۷، ۷۸
یزد، ۱۱۸	هندوکش، ۶۷
یونان، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۵، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۹،	هون‌ها، ۷۳
۱۳۶، ۱۰۰، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۲	هیرکانیا، ۶۴، ۶۶، ۷۰، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۹۸
	هیونگ نو، ۷۳

سلسله‌های تاریخ ایران

از این مجموعه:

ایران باستان / سلسله‌های متقارن / بویهیان / ایلخانان
تیموریان / سلجوقیان / صفویان / اسماعیلیان / ترکان در ایران
هنر و ادب ایران



انتشارات مولی

خیابان انقلاب - چهارراه ابوحنیفه - تهران شماره ۱۱۵۸

تلفن: ۶۶۴۰۹۲۴۳

